

## فصل چهاردهم

### قیام ملی سی تیر ۱۳۳۱

روایت کیانوری از قیام سی تیر و چگونگی شرکت حزب توده و نقش رهبری، به خاطر تحریف رویدادها و قلب واقعیت‌ها درخور نقد و بررسی جدی است. روایت او، از همان کلام اول، حساب شده و سراپا ساختگی است. می‌گوید: «تظاهرات سی تیر به دعوت آیت‌الله کاشانی شروع شد و مردم به حمایت از مصدق به خیابان‌ها ریختند. حزب توده ایران هم از مردم دعوت کرده بود و توده‌ای‌ها فعالانه شرکت کردند. زدوخورد شد و عده‌ای کشته شدند. اخبار به قوام رسید و او حالش بد شد و به رعشه افتاد و استعفا داد!»<sup>۱</sup> همین و بس!

وقتی از او سؤال می‌کنند: «نقش حزب توده چگونه بود؟ پاسخ می‌دهد: «ما شب قبل [از سی تیر]، از اعلامیه آیت‌الله کاشانی اطلاع پیدا کردیم. صبح سحر جلسه هیأت اجرائیه برگزار شد. اعلامیه دعوت به تظاهرات را نوشتیم و برای چاپ فرستادیم. این اعلامیه ساعت ۱۱ صبح منتشر شد، ولی قبلاً شبکه حزبی را مطلع کرده بودیم و آن‌ها به خیابانها رفته بودند»<sup>۲</sup> در صفحات بعد نادرستی ادعاهای کیانوری را نشان خواهیم داد.

اما چرا اساساً، کیانوری تظاهرات و قیام سی تیر را مربوط و محدود به «اعلامیه آیت‌الله کاشانی» در شب سی تیر و «اعلامیه دعوت به تظاهرات» حزب توده در صبح ۳۰ تیر

می‌کند؟ و با چه انگیزه‌ای در روایت خود، اشاره‌ای به فراخوان فراکسیون نهضت ملی در روز ۲۸ تیرماه برای دعوت مردم به اعتصاب سراسری در سی تیر و به اعلامیه‌های متعدد سازمان‌ها و احزاب وابسته به جبهه ملی در همین رابطه ندارد؟ علت جز این نیست که می‌خواهد در ذهن خواننده که قاطبه آن‌ها جزئیات حوادث چهل سال پیش را نمی‌دانند، چنین القا کند که رهبری حزب فقط در آخرین لحظه در شب سی تیر از موضوع باخبر گشت. و بلافاصله تا صبح سحر دست به کار تدوین اعلامیه و پخش آن شد، که کذب محض است، و بی‌درنگ شبکه حزبی را تجهیز و شرکت فعال توده‌ای‌ها را تأمین کرد، که آن هم از اساس نادرست است!

اگر کیانوری به فرض، جریانات آن روزها را از یاد برده باشد، لااقل کتاب و نوشته‌هایی چون «تجربه ۲۸ مرداد» را در برابر خود دارد. در این نوشته‌ها به اعلامیه روز شنبه ۲۸ تیرماه فراکسیون نهضت ملی اشاره شده، که مردم را به حمایت از دکتر مصدق فرامی‌خواند و «روز دوشنبه ۳۰ تیرماه را در سراسر کشور تعطیل عمومی اعلام» می‌کند. و همه هموطنان را برای شرکت در این «جنبش مقدس ملی» دعوت می‌نماید. اما کیانوری سناریوی خود را می‌سازد تا این حقیقت را بیوشاند که رهبری حزب فرصت کافی داشت که به حمایت از این «جنبش ملی» برخیزد. و کارگران، کارمندان، کسبه، دانشجویان و دانش‌آموزان را برای شرکت در این تعطیل عمومی بسیج کند و در تدارک آن فعالانه شرکت نماید.

وانگهی، نسلی که آن روزگار و ماجراها را از سر گذرانده‌اند، خوب بیاد دارند که مردم کوچه و بازار از همان روز ۲۶ تیرماه، که خبر استعفای دکتر مصدق در شهر پخش گردید، به حرکت برخاستند. و جنبش‌های اعتراضی، تهران و شهرستان‌ها را فرا گرفته بود. ماجراهای این چند روز سرنوشت‌ساز، جانبازی‌ها و قهرمانی‌های مردم، در روزنامه‌های آن روز و در بررسی‌ها و کتاب‌های متعدد، به تفصیل آمده است. من با استفاده از این منابع، شمای کوتاهی از رویدادها را تا حدی که به فهم موضوع مورد بحث و نقد حاضر یاری رساند، نقل می‌کنم. تا هم خوانندگان جوان با افتخارات ملی و انقلابی پدران و مادران خود آشنا شوند. و هم ملاحظه گردد که چگونه رهبری حزب توده به خاطر مشی و سیاست غلط خود در قبال دکتر مصدق و نهضت ملی شدن صنعت نفت، نه چشم بینایی برای دیدن آن همه جوش و خروش مردم در خیابان‌ها داشت و نه گوش شنوایی برای شنودن صدای گلوله‌ها، که برای

خاموش ساختن فریاد اعتراضی توده‌ها، شلیک می‌شد.

از همان روز پنجشنبه ۲۶ تیرماه، بازار تهران و مغازه‌ها و دکان‌ها بسته شد. مردم در برابر بازار به تجمع پرداختند و از چهار بعدازظهر به سوی خیابان ناصرخسرو با شعار «یا مرگ یا مصدق» به راه افتادند. حرکات، کاملاً خودجوش و به ابتکار مردم بود و از عشق و دلبستگی آنها به دکتر مصدق و نهضت ملی نشأت می‌گرفت.

همان روز، نمایندگان وابسته به جبهه ملی در فراکسیون وطن (که همان روزها به فراکسیون نهضت ملی تغییر نام یافت) گرد آمدند و در برابر تشبثات دربار و جناح راست مجلس برای زمامداری احمد قوام به مقاومت برخاستند. در اولین بیانیه خود اعلام کردند: «در شرایط فعلی، ادامه نهضت ملی جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست» و متعهد شدند که «با تمام قوای خود و با کلیه وسایل از دکتر محمد مصدق پشتیبانی نمایند».

از یامداد جمعه ۲۷ تیرماه، شهر تهران همچنان در شور و تحرک بی‌مانندی بود. روزنامه‌های شاهد (ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران)، آبادانا (ارگان حزب ملت ایران) و باختر امروز (دکتر حسین فاطمی)، شماره‌های ویژه‌ای در حمایت از دکتر مصدق و برای ادامه نهضت ملی شدن صنعت نفت بیرون دادند. همان روز، حزب زحمتکشان ملت ایران در اعلامیه‌ای: «خواست بی‌چون و چرای خود را در هواداری از مصدق اعلام نمود». حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر نیز در بیانیه‌ای، اراده تزلزل‌ناپذیر خود را برای دفاع از دکتر مصدق اعلام داشت. آیت‌الله کاشانی در ۲۸ تیرماه، به اعلامیه تحریک‌آمیز قوام که مستقیماً کاشانی و هواداران او را به مثابه «ارتجاع سیاه»، به «ریا و سالوس»، متهم کرده و به «تشکیل محاکم انقلابی» تهدید نموده و اخطار کرده بود که «روزی صدها تبه‌کار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون قرین تیره‌روزی» سازد، پاسخ دندان‌شکنی داد. آیت‌الله کاشانی در اعلامیه خود مردم را به «جهاد اکبر» دعوت نمود و از حکومت دکتر مصدق قویاً حمایت کرد. آیت‌الله کاشانی در اعلامیه دیگری بتاريخ ۲۹ تیرماه، خطاب به افسران و سربازان، آنان را به حمایت از نهضت ملی در برابر دولت قوام، فراخواند. (در این اعلامیه کوچک‌ترین اشاره به اعتصاب عمومی سی تیر نشده است). ملاحظه می‌شود که کیانوری «تصادفاً» از میان آن همه اعلامیه و فراخوان، تنها به همین آخرین اعلامیه آیت‌الله کاشانی اشاره می‌کند که حتی اشاره‌ای به اعتصاب عمومی ۳۰ تیر ندارد!

در کتاب «کارنامه مصدق و حزب توده» آمده است که: «همان روز جمعه ۲۷ تیرماه

جلسه رهبری جبهه ملی از نمایندگان حزب زحمتکشان، حزب ملت ایران، حزب ایران، مجاهدین اسلام و نمایندگان اصناف و نیز گروهی از نمایندگان فراکسیون پارلمانی جبهه ملی نشست خود را پنهان از چشم بدخواهان سازمان داد تا پیکار همگانی حزب‌ها و نمایندگان مجلس را با خیزش مردم هماهنگ کند...»<sup>۳</sup>

افسوس که نیرومندترین و مبارزترین حزب سیاسی ایران: حزب توده ایران، به خاطر سیاست خصمانه و نادرستی که تا آن روز در قبال دولت مصدق و جنبش ملی داشت و سیاست ناروشن و دوپهلویی که تا آن لحظه نسبت به استعفای دکتر مصدق و روی کار آمدن دولت قوام، دنبال می‌کرد، در این نشست نیروهای ملی و پیکار عمومی ملت ایران، غایب بود.

روز شنبه ۲۸ تیرماه، جنبش خود به خودی مردم با شدتی بیشتر از روزهای پیش آغاز شد. سراسر بازار تهران و مغازه‌ها و کارگاه‌های خیابان ناصرخسرو، بوذرجمه‌وری، سیروس، چراغ برق، شاهپور، لاله‌زار، استانبول، نادری و فردوسی و... بسته شد و کارکنان آن‌ها به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند. خطوط اتوبوسرانی دست از کار کشیدند. خود این اعتصاب انبوه جمعیت در حرکت و راه‌پیمایی را دوچندان نمود. و این همه، در شرایط حکومت نظامی در تهران و علی‌رغم اعلامیه غلاظ و شداد روز ۲۶ تیرماه حکومت نظامی تهران، صورت گرفت، که هرگونه تظاهرات دسته جمعی را ممنوع اعلام کرده و متخلفان را مورد تهدید قرار داده بود. از همین روز، جنبش مردم رو به خشونت گرائید. انبوه آنان به دفتر روزنامه آتش و اطلاعات حمله بردند و در وپیکر آن‌ها را شکستند. قیام عمومی به شهرستانها نیز سرایت کرد. جالب‌ترین آن در کرمانشاه و خونین‌ترین آن در اهواز بود. در خوزستان، در همه مناطق نفتی: آبادان، خرمشهر و به ویژه اهواز، کارگران و اهالی به جنبش عمومی پیوستند. من خود در تبریز شاهد بسته شدن بازار و تظاهرات عمومی مردم بودم. و برای کسب تکلیف و اصرار برای اقدام در حمایت از دکتر مصدق، سید اشرفی، مسئول کمیته ایالتی را در ۲۸ تیرماه به تهران فرستادیم، که خود یادآور خاطره غم‌انگیز دیگری است و بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

در میان چنین جنبش خودانگیخته عمومی بود که در ۲۸ تیرماه فراکسیون نهضت ملی، مردم را به اعتصاب سراسری دعوت کرد، تمام روز ۲۹ تیرماه، تظاهرات مردم در سراسر کشور ادامه داشت. در مقابل، خشونت نیروهای انتظامی و پلیس تهران شدت

گرفت. در مراکز مهم تجمع مردم نظیر میدان بهارستان و سبزه میدان (بازار)، تیراندازی صورت گرفت و جنگ و گریز میان مردم با سربازان قطع نمی‌شد.

رهبری حزب توده و سازمان جوانان، که بارها در گذشته، انرژی خارق‌العاده و نیروی عظیم توده‌ای‌ها را در ماجراجوئی‌هایی چون ۲۳ تیر و ۷ آبان و ۱۴ آذر و ۸ فروردین و... به درگیری‌های خیابانی بیهوده به هدر می‌داد. اقداماتی که حاصلی جز تیره شدن روابط حزب با جبهه ملی و تضعیف دولت دکتر مصدق نداشت. اینک که توده وسیع مردم به طور خودجوش به میدان آمده و واقعاً جنگ حق با باطل بود، در کنار گود ایستاده و نقش ناظر بی تفاوت ایفا می‌کرد! تا ۲۹ تیرماه، نه اعلامیه‌ای در حمایت از دکتر مصدق و جنبش عمومی مردم و نه هر اقدامی در راه تجهیز آنان! برعکس، هر سندی که از حزب توده برجای مانده و هر نوشته‌ای که در دست است، حاکی از تخطئه دکتر مصدق و بی تفاوتی و بیگانگی به جنبش سرنوشت‌سازی است که در سراسر ایران در جریان بود. برای آشنایی با این واقعیت دردناک، نگاهی گذرا به مندرجات روزنامه‌های حزبی کفایت می‌کند. دو سه نمونه از آن را نقل می‌کنم: روزنامه «نوید آینده»، ارگان علنی حزب توده، در سرمقاله روز ۲۵ تیرماه خود یعنی روزی که دکتر مصدق از نخست‌وزیری بخاطر اختلاف نظر با شاه بر سر تعیین پست وزارت جنگ استعفا می‌دهد، از مصدق و حکومت وی چنین یاد می‌کند: «مصدق از نظر داخلی متکی به طبقاتی است که نفع آن‌ها با نفع اکثریت عظیم مردم ایران تعارض دارد... همین‌ها هستند که یک روز بدنبال قوام، یک روز بدنبال رزم‌آرا و یک روز هم بدنبال مصدق، انواع جرائم و جنایات را مرتکب می‌شوند. اردوی غارتگران در ایران یکی است، فقط نقاب‌ها فرق می‌کند. از نظر خارجی نیز دکتر مصدق متکی به امپریالیسم جهان‌خوار بین‌المللی است... تکیه‌گاه خارجی او یعنی امپریالیسم آمریکا نیز نظری جز به اسارت کشاندن ملت و تبدیل کشور به یک پایگاه تجاوز امپریالیستی نداشته است و ندارد... دولتی که از نظر داخلی و خارجی چنین پایگاه‌هایی داشته باشد، چگونه می‌تواند مصدق اقدامات اصلاح طلبانه باشد!» رهبری حزب پس از روی کار آمدن قوام که از حمایت آشکار آمریکا و انگلیس و دربار برخوردار بود، با بی تفاوتی چنین نوشت: «...نتیجه زدوخورد جناحین هیأت حاکمه ایران هرچه باشد پس از چهارده ماه یک بار دیگر این حقیقت با کمال وضوح به ثبوت رسیده است که هیچ‌یک از جناحین و شخصیت‌های هیأت حاکمه، دوست ملت و هوادار منافع او نیستند. اینها همه دشمن و مدافع ماشین بهره‌کشی هیأت حاکمه

ایرانند... نخست‌وزیر آینده هر که باشد در عزم راسخ ملت ایران دایر به ادامه مبارزه کوچک‌ترین تغییری نخواهد داد. هدف نابود کردن ماشین دولتی زنگ زده و فاسد کنونی، طرد طبقات و عناصر استثمارگر، ریشه کن کردن امپریالیسم خارجی و استقرار حکومت مردم بر مردم است».<sup>۵</sup>

تأمل در این گفتارها نشان می‌دهد که رهبری حزب تا کجا نسبت به آنچه در کشور می‌گذشت، بیگانه بود. نخست‌وزیر ایران چه قوام یا رزم آرا و چه مصدق برای او فرق نداشت. رهبری در عالم انتزاعی خود بسر می‌برد و در انتظار قیامت بود. ملت ایران در حال نبرد مرگ و زندگی با استعمار انگلستان و بازگرداندن دکتر مصدق به قدرت و پاسداری از دموکراسی بود. ولی رهبری حزب در خواب و خیال نابود کردن ماشین دولتی و طرد طبقات استثمارگر! تکرار کتابی و تجریدی احکام مندرج در اثر «دولت و انقلاب» لنین! این بود واقعیت دردناک درجه فهم و دانش سیاسی ناخدای کشتی بزرگ‌ترین حزب سیاسی ایران در آن ایام طوفانی! سال‌ها بعد، در پلنوم وسیع چهارم، در بررسی خطاهای رهبری در کودتای ۲۸ مرداد، کادرهای حزبی روی همین «ضعف کیفی رهبری، یعنی سطح نازل تئوریک و ضعف کاراکتر انقلابی رهبری در مجموع خود»، انگشت گذاشتند. جالب است که همه اعضاء رهبری نیز به آن قطعنامه رأی دادند!

### واقعیت نقش رهبری حزب توده در قیام ملی سی تیر

رهبری حزب توده در آستانه قیام ملی سی تیر، با چنان درک و تفکری که در بالا آمد، فرسنگ‌ها از راه و مقصد مصدق به دور بود. داده‌های انکارناپذیر نشان می‌دهند که حزب توده علیه هیچ دولتی، آن اندازه که علیه دولت دکتر مصدق کارشکنی کرد و آن را مورد حمله و دشنام قرار داد، اقدام نکرد، از سوی دیگر، رهبری حزب تحلیل درستی نیز از مبارزه‌ای که علیه استعمار در کشور در جریان بود نداشت و آن را جنگ قدرت‌های نفتی آمریکا و انگلستان تلقی می‌کرد و دولت‌ها را نیز دست‌نشانده و خادم آن‌ها می‌پنداشت. و چون هدفش برانداختن «طبقات و عناصر استثمارگر» بود، رفتن مصدق و روی کار آمدن قوام برایش علی‌السویه بود. لذا تا روز ۲۹ تیرماه که اعلامیه جمعیت مبارزه با استعمار منتشر شد، در کنار گود نشست و با بی‌تفاوتی ناظر جریان بود و قضایا را سبک و سنگین می‌کرد. افراد ساده حزبی دل‌نگران اوضاع و در انتظار رهنمود از بالا بودند. ارسالن پوریا،

وضع را در آن چند روز چنین توصیف می‌کند:

«در سه روز نخستین ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ تیر حزب توده بیطرف بود و کارمندان آن برکنار از پیکاری که میان مردم و هیأت حاکمه در گرفته بود، تنها نگرنده بود. پلیس نیز تنها پیکارگران جبهه ملی را می‌کوبید و فروشندگان روزنامه‌های ایشان را بازمی‌داشت و با فروشندگان روزنامه‌های توده‌ای کاری نداشت. در کوی و برزن میان کارمندان حزب توده و پیکارگران جبهه ملی که بیشتر یکدیگر را می‌شناختند، گفتگوهای می‌شد. بیشتر کارمندان جبهه ملی از کارمندان حزب توده خواستار همکاری بودند و چون آزمودگی حزب توده را در پیکارهای خیابانی می‌دانستند، گاهی با پافشاری درمی‌خواستند که «به ما یاری کنید، مگر نمی‌بینید ما را می‌کوبند؟ چرا کنار ایستاده‌اید؟» در برابر، پاره‌ای کارمندان حزب توده خواستار همکاری با جبهه ملی بودند، لیک می‌بیوسیدند که از بالا یعنی از کمیته مرکزی دستور برسد».<sup>۶</sup>

کیانوری اگر می‌خواست کمکی به روشن شدن گوشه‌های تاریک تاریخ جنبش چپ ایران بنماید، به خاطر جا و مقامی که داشت، می‌توانست حقیقت و چگونگی آنچه را که موجب شد عاقبت رهبری حزب به سبک سنگین کردن‌ها و تردیدها پایان بخشد، توضیح بدهد. چه عواملی موجب شدند که چرخشی، ولو کوچک در روش حزب صورت پذیرد که در اعلامیه ۲۹ تیر ماه بنام «جمعیت ملی مبارزه با استعمار»، انعکاس بیرونی یافت.

حسن ارسنجانی معاون سیاسی احمد قوام و رئیس اداره تبلیغات و رادیو، در خاطرات سیاسی و یادداشت‌های روز شنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱ چنین می‌نویسد: «معلوم شد حزب توده هنوز مایل به همکاری با جبهه ملی نیست و چند نفر را برای مذاکره با عباس اسکندری معاون پارلمانی قوام، فرستاده‌اند تا تحت شرایط با دولت همکاری کنند».<sup>۷</sup>

در کتاب «کارنامه مصدق...» نیز قید شده که گروه قوام «برای گفتگو با حزب کسانی را فرستادند و وعده آزاد نهادن آن حزب را می‌دادند».<sup>۸</sup> آیا قوام باز در وسوسه فریب مجدد رهبری حزب توده بود تا با حمایت او به جنگ مصدق رود و پس از فراغت از او حزب توده را در حجله سر ببرد؟

آنچه شخصاً می‌توانم در این رابطه شهادت بدهم، یاد مانده زیر است: در آن ایام، من عضو کمیته ایالتی آذربایجان و مسئول کمیته شهرستان تبریز و با میرآقا سید اشرفی مسئول کمیته ایالتی هم منزل بودم. سید اشرفی از مریدان قاسمی و سخت معتقد به او و مشی حزب

بود و اغلب با هم بر سر ارزیابی از دولت دکتر مصدق، بحث و بگو مگو داشتیم. اما به خاطر دارم شب ۲۵ تیرماه که خبر استعفای مصدق، چون پتکی بر سر ما فرود آمد، من غمگین و او نیز دگرگون شد. وقتی خبر نخست‌وزیری قوام رسید، عکس‌العمل منطقی ما این بود که هیأت اجراییه از دکتر مصدق در برابر قوام حمایت خواهد کرد. یکی دو روز منتظر رهنمود «بالا» و پیک ویژه ماندیم، اما خبری نشد. برخلاف انتظار اولیه ما، مقاله‌های مطبوعات حزبی رنگ دیگر داشت. جالب است که رادیو فرقه دموکرات از باکو، به عکس مطبوعات حزب توده، این روزها شدیداً به دولت قوام می‌توپید و ناسزا می‌گفت و مردم را حتی به قیام و شورش تشویق می‌نمود. احتمالاً می‌خواست انتقام سال ۱۳۲۵ را بکشد. سید اشرفی مرتب به رادیو فرقه گوش فرامی‌داد، و بر نوار ضبط می‌کرد. موضع ضد قوام این رادیو نیز در روحیه او اثر گذاشت. بالاخره به پیشنهاد من قرار شد سید اشرفی برای گفتگو با رهبری حزب و کسب تکلیف، با ترجمه گفتارهای رادیو فرقه، به سرعت به تهران برود. او روز ۲۷ تیرماه به سوی تهران حرکت کرد و سحرگاه ۲۹ تیرماه مراجعت نمود. سید اشرفی با احمد قاسمی و نورالدین کیانوری و برخی از دوستان کمیته ایالتی تهران از جمله امان‌الله قریشی ملاقات کرده بود. از جریان گفتگوها، مطلبی که حاکی از حمایت از دکتر مصدق باشد، بر نمی‌آمد. فقط قبل از عزیمت از تهران به او خبر داده بودند که عنقریب اعلامیه حزب منتشر می‌شود و رهنمود لازم داده خواهد شد. نکته تکان‌دهنده از گفتگوهای او با قاسمی و کیانوری که هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود، این بود که آنان استدلال کرده بودند که دولت قوام این رجحان را دارد که مبارزه با او به خاطر بدناسی قوام آسانتر از دکتر مصدق است که با عوامفریبی، در میان مردم محبوبیت دارد! شهادت اکبر شاندرمنی که آن ایام به عنوان عضو مشاور در جلسات اجراییه شرکت داشت، در تأیید این نظر است. او در گزارش خود می‌نویسد: «وقتی در تیرماه ۱۳۳۱، در اثر توطئه امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی و بدست شاه و اکثریت مجلس، حکومت مصدق ساقط شد، و حکومت قوام زمام امور را بدست گرفت، هیأت اجراییه حزب ما تا دو سه روز گیج و مردد بود و نمی‌دانست چه تصمیمی باید اتخاذ کند. چون طبق تئوری‌های قبلی او، قاعدتاً جناح آمریکایی هیأت حاکمه شکست خورده و جناح انگلیسی سر کار آمده است و بایستی اوضاع بهتر شده باشد! زیرا انگلیسی‌ها از آمریکایی‌ها کمتر خطرناکند! متأسفانه همین تئوری نادرست راهنمای رفقای ما در اکثر شهرستان‌های دور از مرکز در جریان عمل قرار گرفت و در اکثر شهرستانها رفقای ما هیچ اقدامی علیه



حکومت کودتا نکردند. تنها اعتراضات توده‌های مردم ایران علیه حکومت قوام و اوج گرفتن دامنه مبارزات توده‌ای بود که کمیته مرکزی حزب را از خواب غفلت بیرون آورد.<sup>۹</sup>

این یادمانده‌ها و یادداشت حسن ارسنجان‌ی که مفاد آن در نوشته‌های دیگری نیز تکرار شده است، بیشتر انعکاس نزدیک‌بینی سیاسی رهبری حزب و نبود يك درك درست از نهضت ملی شدن نفت و دولت دکتر مصدق است. والا بعید بنظر می‌رسد که در آن اوضاع و احوال، رهبری حزب به وعده‌های بی‌پشتوانه قوام با آن پیشینهٔ سال‌های ۲۴ و ۲۵ دل ببندد و صریحاً به نفع او موضع بگیرد. به ویژه آنکه فشار عمومی بسیار شدید بود و پذیراندن آن به کادرهای حزبی و توده حزبی بسیار مشکل می‌نمود. ماه‌ها بود که رهبری حزب از سوی بدنهٔ حزب و کادرهای ایالتی و کمیته‌های مختلف برای اصلاح سیاست خود تحت فشار بود. احساسات و روحیهٔ عمومی توده‌ای‌ها به ویژه در این روزها، قرار گرفتن در کنار ملت و حمایت از دکتر مصدق بود. به نظر من تغییر تاکتیک رهبری که به انتشار اعلامیه ۲۹ تیرماه انجامید تا حد زیادی، ناشی از فشار درون حزب بود.

تأثیر اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار، در شهرستان‌ها و تهران يك نواخت نبود. در آذربایجان صبح ۳۰ تیر اعلامیه جمعیت مبارزه با استعمار، بدست ما رسید. رهنمودی که پیک ویژه آورد این بود که براساس پیشنهادات اعلامیه، با نیروهای وابسته به جبهه ملی برای تشکیل «جبهه متحد ضد استعمار» دست به کار شویم. متأسفانه هیچ رهنمود مشخص و مستقیمی دائر بر شرکت در اعتصاب سراسری ۳۰ تیر داده نشده بود. اما بدیهی است ما اعلامیه را به فال نیک گرفتیم و چراغ سبزی برای شرکت در حرکات عمومی مردم تلقی کردیم و دست به کار شدیم. ولی تا شبکه مخفی را خبر کنیم و به حرکت در بیاوریم خبر سقوط دولت قوام را عصر همان روز از رادیو شنیدیم. رفقا و هواداران ما در جشن پیروزی مردم «فعالانه شرکت» نمودند!

در تهران، بنا به گفته شاهدان عینی وضع متفاوت بود. زیرا توده‌ای‌ها و هواداران، از صبح ۲۹ تیر از اعلامیه حزب باخبر شدند و برای بحث در اطراف آن به میان مردم رفتند و مورد استقبال قرار گرفتند. در روز سی تیر نیز بخشی از اعضاء حزب با همین نیت در میان مردم بودند که اعتصاب سراسری آرام، آن گونه که از سوی فراکسیون نهضت ملی خواسته شده بود، به يك قیام ملی خونین مبدل شد. توده‌ای‌های حاضر در صحنه، خود انگيخته به آن پیوستند، بدون آنکه دستور و رهنمودی از قبل داشته باشند. تا آنجا که شخصاً بیاد دارم و

پرسش‌های کتبی و حضوری که از چندین نفر از مسئولان درجه اول و دست‌اندرکار نموده‌ام، می‌توان با اطمینان گفت که واقعاً رهبری حزب، برای بسیج و دعوت افراد حزبی و هواداران، برای شرکت در اعتصاب عمومی سی تیر و یا شرکت در تظاهرات آن روز، نه اقدامی کرد، نه فراخوانی داده و نه رهنمود تشکیلاتی صادر کرده است. از ادعای کیانوری در باره «اعلامیه دعوت به تظاهرات» که گویا صبح سحر ۳۰ تیر از سوی هیأت اجراییه تهیه و ساعت ۱۱ صبح در شهر منتشر شده است. و نیز این ادعا که «قبلاً شبکه حزبی را مطلع کرده بودیم و آن‌ها به خیابان‌ها رفته بودند»، در هیچ روزنامه و مجموعه اسناد و کتابهای متعددی که در این باره منتشر شده‌اند، اثری نیافتیم. از جمله در کتاب‌های کاملاً جانبدار و يك سويه‌ای که کاه را کوه کرده‌اند، چون «تجربه ۲۸ مرداد» (ف.م. جوانشیر) و «گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران» (رسول مهربان).

شایان ذکر است که در سرمقاله روزنامه دژ بجای بسوی آینده صبح دوشنبه ۳۰ تیر، جز توضیح اعلامیه ۲۹ تیر ماه جمعیت ملی مبارزه با استعمار و دعوت مجدد «از کلیه احزاب، سازمان‌ها، جمعیت‌ها و شخصیت‌هایی که مدعی مبارزه با استعمارند»، برای «تشکیل جبهه واحد ضد استعماری» هیچ اعلامیه و فراخوانی به چشم نمی‌خورد. و صد البته، از اعلامیه ادعائی کیانوری برای «دعوت به تظاهرات» نیز خبری نیست!

اما آنچه در باره اعلامیه آیت‌الله کاشانی برای دعوت به تظاهرات سی تیر می‌گوید، تا آنجا که توانسته‌ام موضوع را پی‌گیری کنم، به چنین اعلامیه‌ای برنخوردم. مگر منظور مصاحبه مطبوعاتی آیت‌الله کاشانی با مخبرین داخل و خارج باشد. م. دهنوی در ۵ جلد «مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی» را جمع‌آوری کرده است. در جلد دوم، صفحات ۲۲۰-۲۰۴، اعلامیه‌ها، نامه‌ها و مصاحبه‌های مطبوعاتی ایشان بین ۲۶ تا ۳۱ تیر ۱۳۳۱ چاپ شده است. در صفحات ۲۱۴ تا ۲۱۷، «جریان کامل مصاحبه آیت‌الله کاشانی با خبرنگاران در روز ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱» نقل گردیده است. ولی از محتوای مصاحبه و مطالبی که در آن آمده است، چنین برمی‌آید که مصاحبه در روز ۲۹ تیرماه صورت می‌گیرد و احتمالاً آقای م. دهنوی سهواً تاریخ آن را روز ۲۸ تیرماه قید کرده است. امیدوارم اگر این نوشته را می‌خوانند، توضیح روشن‌کننده‌ای به خوانندگان اطلاعات مرقوم بفرمایند. آیت‌الله کاشانی در سخنرانی مقدماتی این مصاحبه در دو جا به موضوع اعتصاب عمومی اشاره می‌کند. يك بار می‌گوید: «همه جا تعطیل عمومی است»، که منظور بسته بودن بازار و

دکان‌هاست که از ۲۶ تیرماه تقریباً به طور مداوم جریان داشت. جای دیگر می‌گوید: «ملت با فقر و فلاکتی که دارد، فردا تهران و همه ایران تعطیل عمومی است...» که اشارت دارد به فراخوان ۲۸ تیرماه فراکسیون نهضت ملی که مردم را به اعتصاب سراسری سی تیر دعوت کرده بود. آیا منظور کیانوری از اعلامیه آیت‌الله کاشانی برای دعوت به تظاهرات سی تیر همین اشاره‌ها در مصاحبه مطبوعاتی اوست؟ الله اعلم! در هر حال این پرسش مطرح است که چرا کیانوری به اعلامیه ناموجود آیت‌الله کاشانی استناد می‌کند، ولی در باره فراخوان موجود ۲۸ تیرماه جبهه ملی خود را به نادانی می‌زند؟

بی‌توجهی رهبری حزب به فراخوان جبهه ملی برای اعتصاب سراسری، به نظر من چند علت داشت:

۱- بار منفی سیاست قبلی و عمومی حزب نسبت به دولت دکتر مصدق و جبهه ملی که هم‌چنان بر دوش حزب سنگینی می‌کرد و به هر حال در آن ایام تغییر اساسی نیز نیافته بود. رهبری حزب توده، نه آن روزها و نه تا پایان تراژدی ۲۸ مرداد، جا و مقام سرنوشت‌ساز دکتر مصدق را در نیافت.

۲- بی‌تفاوتی و بیگانگی به حرکات اعتراضی مردم در فاصله ۲۶ تا ۳۰ تیر و فقدان ارزیابی درست از وسعت، عمق و شدت فزاینده و رو به خشونت و قهر این جنبش.

۳- این حساب نادرست که گویا دولت قوام ماندنی است. لذا رهبری حزب، در پی طرح درازمدت تشکیل جبهه واحد ضد استعمار بود. رهبری حزب نمی‌توانست پس از یکسال و نیم تهمت‌زنی و دشنام به دکتر مصدق، یک باره اعضاء حزب را برای شرکت در تظاهراتی دعوت کند که شعار اصلی آن «یا مرگ یا مصدق» بود. رهبری می‌خواست، ادامه مبارزه در شرایط برابر بنام جبهه واحد و برنامه مشترک صورت بگیرد، تا خفت ببار نیآورد و «صلابت» حزب طبقه کارگر محفوظ بماند و ابتکار عمل نیز در دست او باشد. تأمین «سرکردگی طبقه کارگر»، همان گونه که در فصل دوازدهم به آن پرداختیم، مشغله اصلی ذهنی رهبری حزب توده بود.

رهبری حزب تصور می‌کرد از فراخوان جبهه ملی برای دعوت به اعتصاب سراسری مسالمت‌آمیز با حفظ آرامش و سکوت، اتفاق مهمی روی نخواهد داد. لذا در روز قیام ملی، بی‌خیال سرگرم کارهای جاری بود.

من در مصاحبه با مجله آدینه گواهی آقا فخرمیر رضانی عضو کمیته ایالتی تهران را

نقل کرده‌ام. ایشان مسئول حزبی کمیته محلی ۲ تهران بود که کمیته حزبی دانشگاه، کارخانه دخانیات، شبکه کارمندان در ابواب جمعی او قرار می‌گرفت. آقافخر شهادت می‌دهد که تصادفاً صبح ۳۰ تیر، طبق قرار منظم هفتگی، مصادف با روز کلاس تعلیماتی کمیته ایالتی تهران بود. دست بر قضا نورالدین کیانوری، معلم آن کلاس بود. آقافخر تعریف می‌کند، سر راه مشاهده کردم که وضع شهر غیرعادی است. از همه سو دسته دسته مردم به سوی میدان بهارستان و مراکز مهم دیگر در حرکت‌اند. موضوع را بلافاصله در میان گذاشتم. درجا تصمیم گرفتیم کلاس را تعطیل کنیم و به سراغ رفقای حزبی برویم و هرچه بیشتر آنان را به میدان بکشیم.

در واقع از همین لحظه در سی تیر، یعنی حدود ساعت ۹ صبح، رهبری حزب متوجه ماجرا می‌شود و تصمیم به تجهیز شبکه حزبی برای شرکت در تظاهرات سی تیر می‌گیرد و دست به کار می‌شود. میررمضانی شهادت می‌دهد هر کدام از اعضای کمیته ایالتی از همان جا شتابان بسراغ مسئولین حزبی يك شبکه مخفی می‌روند تا حتی الامکان رفقا را تجهیز کنند. کمیته ایالتی موفق می‌شود بخش ناچیزی را تا ظهر و بخش بیشتری را بعد از ظهر و عصر به میدان بکشد. اما خوشبختانه بخش نه چندان کم‌اهمیتی به طور خودانگیخته با شم سیاسی خود از همان آغاز در میان مردم بودند و در قیام ملی شرکت داشتند. میررمضانی مجموعه نیروهای شرکت کننده حزبی را سی درصد کل نیروهای کمیته ایالتی تهران ارزیابی می‌کند، که البته آنهم چندان سازمان یافته نبود.

این است آن واقعیتی که ایضاً در سند مهم پلنوم چهارم وسیع، بر پایه شهادت‌ها و اطلاعاتی که کادرهای حاضر در پلنوم در اختیار جلسه گذاشتند، منعکس شده است. در قطعنامه پلنوم چهارم چنین می‌خوانیم: «... در این جا سودمند است تصریح شود که در حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و روی کار آمدن قوام و کودتای ۲۵ مرداد نیز، روش رهبری حزب، علی‌رغم شکست این ماجراها قابل انتقاد است. زیرا در حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱، ما دیرتر از بورژوازی ملی و تازه آن هم پس از آنکه بخشی از توده حزبی به ابتکار خود جنبید، وارد صحنه شدیم...»<sup>۱۰</sup> کیانوری با علم به واقعیت فوق‌الذکر بود که از این قطعنامه حمایت کرد و به آن رأی موافق داد. وانگهی عین همین موضوع را در نامه خود به اعضای کمیته مرکزی مقیم مسکو بیان می‌کند. کیانوری که آن ایام (زمستان ۱۳۳۲) در «پوزیسون» و سخت با رقبای خود در هیأت اجرائیه در جدال بود، جریان سی تیر را چنین ارزیابی می‌کند: «لابد رفقا

می‌دانند که در جریان ۳۰ تیر در حقیقت نیروهای حزبی نقش کوچکی داشتند. اولاً دیر به میدان آمدند. تنها در تهران و بعضی نقاط حرکت کردند و در تهران در گرماگرم مبارزه صبح ۳۰ تیر مقدار کمی از نیروهای ما در میدان بودند، در صورتی که ما نیروی قابل توجهی مستقیماً در اختیار داشتیم. قریب ۲۵ هزار نفر افراد متشکل در سازمانهای مخفی تهران بودند.»<sup>۱۱</sup>

اگر ادعاها و روایتی که کیانوری در خاطرات خود از رویداد سی تیر می‌کند، واقعیت داشت، چگونه در نامه به اعضای کمیته مرکزی مسکو خلاف آن را گزارش می‌دهد؟ و چرا در پلنوم وسیع چهارم ادعاها و روایت‌های کنونی را مطرح نمی‌سازد؟ بدیهی است که آن وقت، ده‌ها کادر درجه اول حزبی حاضر در پلنوم و شاهدان عینی رویداد سی تیر می‌ج او را می‌گرفتند و افشایش می‌ساختند. حالا که نه از تاك نشان مانده، نه از تاك نشان، کیانوری تنها به قاضی می‌رود و حقایق تاریخی را به میل خود تحریف می‌کند. در اسناد بالا، کیانوری دیروز، کیانوری امروز را فاش می‌کند.

آقافخر میررمضانی شهادت می‌دهد که اگر مسیر او از میدان بهارستان نمی‌افتاد، مسلماً کمیته ابالتی تهران و کیانوری و به طریق اولی رهبری حزب کاملاً از آنچه در سی تیر گذشت بی‌خبر می‌ماند و آن مقدار مشارکت نیز غیرممکن می‌شد.

### نقش توده‌ای‌ها در قیام ملی سی تیر

بی‌تردید، نقش نسبتاً اندک، به ویژه تأخیر رهبری در تجهیز توده‌ای‌ها برای شرکت در قیام ملی سی تیر، در سایه شرکت نسبتاً فعال و مؤثر، اما خود انگیزه توده‌ای‌ها، و همت، فداکاری و ابتکارات نیروهایی که بعداً به آنها پیوستند، تا حد زیادی جبران شد. برای چندمین بار در تاریخ حزب توده ایران، اعضاء و کادرها با فداکاری و جانبازی، از شرف و اعتبار حزب خود پاسداری کردند. منتهی در سی تیر، درست به خاطر نبود رهبری و سازمان‌دهی به موقع، توده‌ای‌ها نتوانستند نقشی را که درخور آن بودند، ایفا نمایند. (۱)

نباید از حق گذشت که اعلامیه جمعیت مبارزه با استعمار که صبح ۲۹ تیرماه در تهران، در روزنامه دژ بجای بسوی آینده و عصر همان روز در روزنامه شهپاز، ارگان جمعیت منتشر شد، مشکل گشا و کارساز بود.

درست است که اعلامیه جمعیت همچنان مملو از انتقاد و بدگوئی و تهمت زنی به

دکتر مصدق و جبهه ملی بود. ولی همین که حزب توده پس از چند روز بی تفاوتی و اتخاذ مواضع تردیدآمیز، اینک پیشنهاد تشکیل جبهه واحد ضد استعمار با نیروهای وابسته به جبهه ملی را مطرح می‌ساخت، چرخش مهمی در سیاست حزب به نظر رسید.

اعلامیه ۸ صفحه‌ای جمعیت ملی مبارزه با استعمار در واقع تحلیلی از اوضاع سیاسی کشور از شهریور ۱۳۲۰ تا آن تاریخ بود. این اعلامیه، تکرار ادله و براهین گذشته رهبری حزب توده در باره مسائل و رویدادهای مختلف، و نیز ادعای نام‌آید علیه دولت دکتر مصدق و جبهه ملی و نوعی اتمام حجت به آنان و تکرار بسیاری از تهمت‌زنی‌های گذشته با خشونت کمتر بود. مضمون و جوهر اعلامیه، انداختن مسئولیت وضع وخیم کشور و روی کار آمدن احمد قوام، بر دوش دکتر مصدق و جبهه ملی بود. ثانیاً - تأکید این حکم که در دوره زمامداری دکتر مصدق، در همه زمینه‌ها: شدت خفقان و سرکوب آزادی‌ها، درجه وابستگی و سرسپردگی به آمریکا و انگلیس، در ساحت نظامی، اقتصادی و سیاست خارجی، از هر زمان بیشتر شده است! ثالثاً - آنچه در لحن اعلامیه اهمیت دارد، این است که در هیچ‌جا، دکتر مصدق، جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی، به عنوان نیروهای ملی و صادق در گفتار و عمل عنوان نمی‌شوند. همواره با صفت آن‌گونه که «مدعی آند» و یا «ادعای آن دارند»، زیر سؤال می‌روند.

بدان سبب که موضوع نقد حاضر، خاطرات کیانوری است، خاطر نشان کنم که بنا به گواهی یکی از اعضاء معتبر هیأت مدیره جمعیت ملی مبارزه با استعمار، نویسنده این اعلامیه شخص کیانوری است و متن اصلی آن به خط او توسط باقر موسوی، که رابط جمعیت با رهبری حزب بود در اختیار او قرار می‌گیرد. و چون نمی‌بایستی خط کیانوری را به چاپخانه بدهند، تا نزدیکی‌های سحر دو نسخه کامل و دقیق از اعلامیه را تهیه و به چاپخانه می‌رسانند. اینک چند جمله از این اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار را برای آشنایی با مضمون و روح آن، تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، نقل می‌کنم:

- «در چنین شرایطی، حکومت جبهه ملی - دکتر مصدق که مدعی عملی ساختن

قانون ملی کردن نفت و کوتاه کردن دست استعمار بود روی کار آمد...»

- «متأسفانه حکومت جبهه ملی خیلی زود ادعاهای گذشته خود را فراموش کرد و در

تمام زمینه‌ها، سیاستی در پیش گرفت که نتیجه‌اش جز آنچه که امروز ملت ایران در مقابل خود می‌بیند چیز دیگری نمی‌توانست باشد...»

- «ولی دولت جبهه ملی که از نهضت ملی ایران بیشتر می‌ترسد تا از امپریالیست‌ها، نه تنها در این راه... قدم نگذاشت... بلکه برعکس با تمام قوا در راه مخالف آن، یعنی راه سرکوبی نهضت ملی قدم برداشت و با کمک سیاه‌ترین نیروهای ارتجاعی به قلع و قمع نهضت ملی ایران پرداخت. افرادی از بدنام‌ترین جاسوسان انگلیسی و آمریکایی را در کابینه خود شرکت داد و خائنین را در مقام خود تثبیت کرد...»

- دکتر مصدق در مبارزه با سازمان‌ها و افکار دموکراتیک تا آن‌جا پیش رفت که امکان فعالیت را حتی برای هواداران صلح از بین برد...»

- «انتخابات را که مدعی بود در محیط آزادی انجام خواهد داد، در محیط ترور غیرقابل تصویری عملی ساخت. در هیچ دوره‌ای در جریان انتخابات این قدر خونریزی نشده است...»

- «گرچه دکتر مصدق علاقه‌مند بود که عمال سیاست آمریکا را در درجه اول بر کرسی وکالت بنشاند و هدفش تشکیل مجلسی با اکثریت آمریکایی بود، ولی در عمل برای جلوگیری از هرگونه پیروزی‌های نمایندگان واقعاً ملی با دربار و عمال امپریالیسم انگلیس سازش کرد...»

- «دولت جبهه ملی در این زمینه‌ها نه تنها قدم مثبتی برنداشت، او حتی وضع موجود را حفظ نکرد، بلکه برعکس درست در راهی مخالف منافع ملت ایران قدم گذاشت. دولت دکتر مصدق در سیاست خارجی و نتایج داخلی آن، خود را به دامان امپریالیسم آمریکا انداخت. هریمن «دوست عزیز» خود را به ایران دعوت می‌کرد و میلیون‌ها ریال از بودجه ضعیف کشور را برای پذیرایی او تخصیص می‌داد و همان روز صدها نفر از بهترین مبارزان ملت را سر راه او به زمین می‌ریخت...»

- «دکتر مصدق با وجود علم به این واقعیت، راه مماشات و سازش و تسلیم و تبعیت از نظریات امپریالیسم آمریکا را در پیش گرفت...»

- «به طور خلاصه، اقدامات ۱۵ ماهه زمامداری دولت جبهه ملی، از آن‌جا که در تمام زمینه‌ها به طور کلی در راهی مخالف منافع ملت ایران قدم برمی‌داشت، باعث شد که نیروهای ملی ما تضعیف شود، عمال آمریکا بیش از هر وقت در کشور ما نفوذ کنند، عمال انگلستان در تمام زمینه‌ها موقعیت از دست رفته را مجدداً بدست آوردند و با گستاخی از منافع اربابان خود علناً دفاع نمایند. به این علت است که ما مسئولیت کامل وضع کنونی را

متوجه دکتر مصدق، آیت‌الله کاشانی و سایر گردانندگان جبهه ملی می‌دانیم...»  
 - «دولت دکتر مصدق طی ۱۵ ماه زمامداری خود با برقراری حکومت وحشت و ترور، امکان هرگونه تظاهرات توده‌ای را به زور سرنیزه و باتون از ملت سلب کرد...»  
 و آن وقت پس از این مقدمات که به ادعای‌های ویشینسکی، دادستان کل معروف استالین شباهت دارد! در پایان اعلامیه از همان «آقایان کاشانی و مصدق و سایر گردانندگان جبهه ملی، از کلیه احزاب و سازمانهایی که مدعی مبارزه علیه استعمارند، دعوت» می‌کند در جبهه واحد ضد استعمار، در راه عملی ساختن شعارهای زیرین که «فوری‌ترین خواست‌های ملت ایران است»، دست به اقدامات جدی و فوری بزنند.

۱- سقوط دولت قوام.

۲- تأمین حداقل آزادی‌های دموکراتیک در سراسر کشور، یعنی لغو حکومت نظامی، تأمین آزادی‌های مطبوعات، تأمین فعالیت آزادانه سازمان‌ها و احزاب دموکراتیک.

۳- اخراج کارشناسان آمریکایی ارتش و ادارات دولتی از کشور.

ملاحظه می‌گردد که مضمون اصلی اعلامیه‌ای که چرخش اساسی در سیاست رهبری حزب تلقی گشت، کوچک‌ترین تفاوتی با ارزیابی‌های نادرست و تهمت‌زنی‌های بی‌جای قبلی ندارد. لذا چون جوهر سیاست و مشی رهبری حزب، پس از سی تیر نیز تغییر بنیادی نیافت، طرح پیشنهادی حزب توده برای جبهه واحد روی کاغذ ماند و استقبال نشد.

اما توده‌ای‌ها، همان موضوع اصلی و عمده را که مبارزه متحد با نیروهای وابسته به جبهه ملی برای سقوط دولت قوام بود خوش آمد گفتند. چراغ سبز رهبری حزب برای تماس و همکاری با مردم و نیروهای جبهه ملی برای تحقق جبهه واحد، کافی بود تا توده حزبی به ابتکار خود به جنبش اعتصابی که از سوی فراکسیون نهضت ملی و احزاب وابسته به جبهه ملی فراخوانده شده بود، لبیک بگویند. به نوشته کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» (صفحه ۵۷۴)، در بعد از ظهر روز ۲۹ تیرماه در تهران، کارگران برخی از کارخانه‌ها، در جلسات خود از اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار استقبال کردند و به ابتکار خود، اعلام اعتصاب ۴۸ ساعته نمودند.

اما اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار، اثرات مثبت دیگری نیز داشت. علی‌رغم تکرار تمامی انتقادات و بدگویی‌های قبلی به دولت دکتر مصدق و جبهه ملی، آن‌گونه که نشان دادیم، کلاً در افکار عمومی پایان تردیدهای رهبری در قبال دولت قوام و ورود او به صف



مخالفتان را نوید داد. و از این لحاظ این اعلامیه به نیروهای طرفدار جبهه ملی قوت قلب داد و تأثیر روانی بسزائی ببار آورد. به همان اندازه نیز جبهه قوام و دولتی‌ها را سست گرداند و نگران ساخت. از همه بالاتر، امکان داد تا توده‌ای‌ها، تا حدی در این رستاخیز ملی شرکت نمایند. لذا مجموعاً اثر مثبتی در مقطع سی تیر و قیام مردم برجای گذاشت.

آثار آن در تهران از همان ۲۹ تیرماه به ویژه بعدازظهر و عصر همان روز هویدا شد. همان عضو معتبر و بی‌غرض هیأت مدیره جمعیت ملی مبارزه با استعمار که در بالا از او یاد کردیم، در پاسخ به نامه من گواهی می‌دهد که در خیابان‌های مرکزی شهر، به ویژه در خیابان اکباتان که مقر حزب زحمتکشان ملت ایران در آن قرار داشت، گله بگله چند نفری جمع شده و اعضاء حزب با در دست داشتن این دعوت عام، با مردم و جوانان بحث و گفتگو می‌کردند. نویسنده کتاب «کارنامه مصدق...» نیز شهادت می‌دهد: «پس از نيمروز ۲۹ تير درکوی و برزن دیده می‌شد که بسیاری از کارمندان جبهه ملی بیانیه حزب توده را همراه بیانیه خود در میان مردم می‌پراکنند و شادمانه همکاری حزب توده ایران را [استقبال می‌کنند]».<sup>۱۲</sup>

روزنامه دژ بجای بسوی آینده، در شماره ۶۱۱ بتاريخ دوشنبه ۳۰ تير ۱۳۳۱ از جلسات کارگری و قطعنامه‌های کارگران گزارش می‌دهد. این اقدامات از سوی کارگران انبار چای سازمان برنامه، کارگران چیت‌سازی تهران، کارگران مبارز سیلو، دویست نفر کارگران انبار سازمان لوله‌کشی آب تهران و کارگران راه‌آهن صورت می‌گیرد که به استقبال اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار می‌روند. پیداست که تمام این اقدامات، به ابتکار توده‌ای‌هاست. ویژگی تمام این جلسات، این است که صرفاً از اعلامیه جمعیت حمایت می‌کنند و خواستار جبهه واحد ضد استعمار هستند. در هیچ يك از بیانیه‌ها و قطعنامه‌ها، کلمه‌ای در حمایت از دکتر مصدق و یا انعکاسی از فریاد مردم کوچک و بازار: «یا مرگ یا مصدق» به چشم نمی‌خورد. کوچک‌ترین اشاره‌ای برای شرکت در اعتصاب سرتاسری روز فردای آن نمی‌شود. سکتاریزم این حرکت در شعار اصلی قطعنامه کارگران کارخانجات راه‌آهن متبلور است: «موفق باد مبارزه ضد استعماری ملت ایران تحت رهبری طبقه قهرمان کارگر!»! با توجه به شیوه تبلیغات رهبری حزب توده که از گاه کوه می‌ساخت، نمی‌توان به اتکاء این اخبار به عمق و وسعت این اقدامات پی برد. جنبه نمایشی و تبلیغاتی آن، با هدف طرح بیانیه جمعیت ملی...، بر جنبه شرکت واقعی و عملی در مبارزه‌ای که در جریان بود،

تفوق دارد.

اهمیت اعلامیه ۲۹ تیر در این بود که زنجیر ممانعت از همکاری با نیروهای ملی و بی تفاوتی در برابر جنبش ملی روزهای اخیر را از دست و پای توده‌ای‌ها گسست. کادرها و توده حزبی، بالقوه مبارزان راه آزادی و ضد استعمار و با ششم سیاسی خود، طرفدار مصدق بودند. و برای پیوستن به دریای جنبش اعتراضی مردم، فقط نیاز به برداشتن سدهای موجود داشتند، نه اعلامیه ناموجود ادعائی کیانوری در صبح سی تیر! توده‌ای‌ها چون به فتون مبارزات خیابانی براساس تجربیات قبلی آشنا بوده و مبارزان کارآزموده و جسوری بودند، بی تردید به طور مقطعی، در سمت‌دهی شعارها و جنگ و گریزهای موضعی نقش مثبتی ایفا کردند و کار آن‌ها چشم‌گیر بود. منتهی کیانوری‌ها، فداکاری‌ها و از جان گذشتگی‌های توده‌ای‌ها را که صدها و هزارها نمونه دیگر دارد، که در زندان‌ها، شکنجه‌گاه‌ها، راه‌پیمائی‌ها و میتینگ‌ها، اعتصاب‌ها از خود بروز داده و صحنه‌های افتخارآمیز و حماسه‌آفرین برجای گذاشته‌اند، به حساب خود و رهبری بی کفایت حزب می‌گذارند و به سوداگری سیاسی می‌نشینند. در حالی که به اعتقاد من باید در موارد بسیار، حساب توده‌ای‌ها و کادرها را از حساب رهبری حزب جدا کرد.

من در مصاحبه با مجله آدینه گفته‌ام و اینک تکرار می‌کنم: آنچه کیانوری در خاطرات خود به آن نمی‌پردازد و بی توجه مانده است، همین نقش کادرها و توده حزبی در این مبارزات و اساساً در کل زندگی حزب از آغاز تا پایان و در آفرینش آن همه افتخارات است. واقعیت این است که از همان آغاز جنبش برای استیفای حقوق ایران از شرکت نفت جنوب و پس از تشکیل جبهه ملی و مطرح شدن شعار ملی کردن صنعت نفت، که با سیاست نامعقول و خطاآمیز رهبری حزب توده روبرو گردید، در بین کادرها و اعضاء حزب، نغمه‌های مخالفت با مشی حزب، به درجات مختلف به گوش می‌رسید. اضافه بر اعضای شعبه مطبوعات که کیانوری اشاره کوتاه و گذرا به آن می‌کند، کم نبودند کادرهای حزبی که از طریق نوشتن نامه‌ها، بحث در حوزه‌ها و کلاس‌های تعلیماتی و در کمیته‌ها و ارگان‌های حزبی به انتقاد می‌پرداختند و خواستار اصلاح سیاست حزب بودند. در ارگان‌های مهم حزبی نظیر کمیته ایالتی تهران و برخی از کمیته‌های ایالتی استان‌ها و از جمله در آذربایجان (که شخصاً شاهد آن بودم)، درست‌اندیش کم نبود. منتهی ساختار تشکیلاتی حزب و فرهنگ حاکم بر آن، به ویژه عملکردهای یک رهبری بی‌لیاقت و عقب مانده که کوچک‌ترین

اعتقادی به دموکراسی و مشاوره حزبی نداشت، مانع از آن بود که این جویبارهای جدا از هم در سیاست حزب اثربخش باشند.<sup>۱۳</sup>

متأسفانه، نبود مکانیسم دموکراسی درون حزبی، فقدان گردهمایی‌هایی چون کنفرانس، پلنوم و کنگره را، که مسلماً برگزاری همه آن‌ها، دست کم در دوران حکومت دکتر مصدق کاملاً امکان‌پذیر بود، مانع از رشد تفکر انتقادی و مشارکت عمومی در سیاست‌گذاری حزب بود. هیأت اجرائیه چند نفره با لطایف‌الحیل و از جمله به بهانه شرایطی مخفی و خطر دستگیری جمعی مانع از تشکیل چنین جلسات جمعی و مشاوره عمومی بودند. در حالی که همان وقت جلسات ۵۰-۶۰ نفری برای رفتن به پیک‌نیک یا برگزاری مراسم جشن انقلاب اکتبر و اول ماه مه با حضور اعضاء رهبری و کادرهای طراز اول حزب برقرار بود و آب از آب تکان نمی‌خورد. مجموعه این عوامل، که ماشین حزبی را از پویایی باز می‌داشت، از اصلی‌ترین عواملی بودند که به رهبری امکان داد سیاست‌خامان برانداز خود را تا شکست نهایی جنبش ملی و حزب توده ادامه دهد.

### قیام سی تیر، خیزش خودانگیخته مردم بود

«ای مردم، به جرئت می‌گویم: استقلال ایران از دست رفته بود، ولی شما با رشادت خود آن را گرفتید». دکتر مصدق

تأکید مؤکد یک واقعیت ضرورت دارد که قیام سی تیر، با آن عظمت و پویایی، و اساساً جنبش اعتراضی مردم از روز ۲۶ تیرماه به بعد، حرکت خودجوش توده مردم بود که همواره پشتیبان واقعی و وفادار مصدق در طول حکومت او بودند. در تمام این چند روز، حتی رهبری احزاب وابسته به جبهه ملی و فراکسیون نهضت ملی در مجلس، دنباله‌رو جنبش مردم و ابتکارات و خلاقیت انقلابی آن‌ها بودند. در روز رستاخیز سی تیر، توده مردم به «تمنای» جبهه ملی و فراکسیون نهضت ملی در شبانگاه ۲۹ تیر که از مردم می‌خواست: «با کمال متانت و آرامش و بدون تجمع، با تعطیل عمومی و اجتناب از هرگونه تصادم با مأمورین انتظامی، بار دیگر رشد ملی خود را به جهانیان ثابت فرمائید»، پیامی که چندین بار از رادیوی دولتی و با پادرمیانی مقامات دولتی خوانده شد، گوش فرا ندادند. مردم پابرهنه و زحمتکش، کاسب و بازاری، روشنفکر و کارمند و دانشجو، رشد ملی خود را با قیام خشم‌آگین ملی، راهپیمایی‌ها و تظاهرات حماسه‌آفرین و جانبازی‌ها و برجای گذاشتن صدها

کشته و زخمی، به «جهانیان ثابت فرمودند».

بیهوده نیست که در عصر سی تیر، پس از چنین نبرد خونین و سرنوشت‌ساز و پا پس گذاشتن شاه و استعفای قوام، آنگاه که مردم با پای خسته، اما پیروز و شادمان به سوی اقامتگاه رهبر جهاندیده و استوار خود رهسپار شدند، دکتر مصدق در مقام سیاسگزاری از آنان، چنین گفت: «ای مردم، به جرئت می‌گویم، استقلال ایران از دست رفته بود ولی شما با رشادت خود آن را گرفتید».

توده‌ای‌ها نیز همچون پاره تن این ملت پیاخاسته در خیابان‌ها و میدانی شهر در این جهاد عمومی شرکت جستند و با مشارکت خود بر کاهلی ذهنی رهبری حزب خط بطلان کشیدند و تا حدی بی‌تفاوتی روزهای قبل و بطالت رهبری حزب را جبران کردند. می‌گویم تا حدی، زیرا علی‌رغم این مشارکت، جایگاه حزب توده، با توجه به قدرت سازمانی و توان مبارزاتی آن، که در حوادثی چون ۲۳ تیر ۱۳۳۰ به نمایش گذاشته بود، اندک و فرعی بود.

توده‌ای‌ها البته، با دو عامل بازدارنده نیز درگیری روانی داشتند. از یکسو آنان افراد سازمان یافته در یک تشکیلات مخفی و بسیار منضبط و متأثر از فرهنگ احزاب بلشویکی بر بنیاد سانترالیسم بودند. سال‌ها بود که به دریافت رهنمود مشخص از «بالا» و اجرای مو به موی آن تا پای جان عادت داشتند. برخلاف ادعای کیانوری، چنین رهنمود منجزی از قبل، برای شرکت در تظاهرات روز ۳۰ تیر نرسیده بود. هرچه بود، به پاس ابتکارات و آزمودگی‌های فردی آن‌ها بود. والا حزب توده می‌توانست چندین هزار نفر را با علم و کتل به میدان بیاورد و نیروی متشکل و ممتاز خود را به نمایش بگذارد. اقدامی که در جشن و تظاهرات روز ۳۱ تیر، با زبردستی انجام داد و خودنمایی‌ها کرد و تأخیر و بی‌حرکی روزهای قبل را پوشاند.

اما مردم نجیب ایران، حتی مخالفان سرسخت حزب توده، همین بیانیه ۲۹ تیر ماه جمعیت مبارزه با استعمار و نیمه‌دستی که بسوی مردم دراز شده بود به گرمی فشرده‌اند. خبرنگار کیهان، در روایت از وقایع روز سی تیر چنین گزارش می‌دهد:

«در خیابان اکباتان از طرف مردم بیشتر مقاومت می‌شد. در این خیابان که حزب زحمتکشان ملت ایران در آن واقع است و روزی فروش روزنامه‌های دست چپی در آن کار مشکلی بود، امروز مرکز عناصر افراطی دست چپی نیز بود. روزنامه شاهد ارگان حزب

زحمتکشان، پرچمدار ارگان پان ایرانیست‌ها، جوانان دموکرات و بسوی آینده، ارگان‌های چپی‌های افراطی، با هم به فروش می‌رفت. و این سه چهار دسته ابتکار عملیات را در دست داشتند. امروز این چند دسته که تا چند روز پیش غالباً با یکدیگر در زدوخورد بودند دوستانه با یکدیگر حرکت و تظاهر می‌کردند».

از سوی دیگر، بسیاری از توده‌ای‌ها با مشکل روانی زیر نیز، روبرو بودند: آنها تا دیروز مبلغ رهنمودهای رهبری حزب بودند که دکتر مصدق را «پیرمرد مکار»، «شعبده‌باز»، «کاریکاتور چانکایچک» و مجری و مددکار امپریالیسم آمریکا خطاب می‌کرد. هنوز تا دوروز پیش قوام و مصدق را از يك قماش می‌خواند. اینک، شرکت در جنبشی که شعار آن «یا مرگ یا مصدق» بود کار آسانی نمی‌نمود. شاید برای رفع این مانع روانی بود که توده‌ای‌ها حتی در سی تیر، شعارهای ویژه «مرگ بر شاه»، «مرگ بر اشرف» را در میان بخشی از جمعیت پراکندند و ساز جداگانه‌ای زدند! شاید هم ناخودآگاه، پژواک به اصطلاح «رادیکالیسمی» بود که با خود حمل می‌کردند و به آن خو گرفته بودند!

تعدادی از ناظران و پژوهشگران، نقش حزب توده در قیام سی تیر را بیش از واقعیت بزرگ کرده‌اند. البته هدف برخی از محافل، بزرگ‌نمایی حزب توده و توسل به مترسک کمونیسم برای ضربه زدن به نهضت ملی ایران بود. اما گذشته از این، يك علت عینی دیگر دارد. درست است که حزب توده، همان‌گونه که در قطعنامه پلنوم وسیع چهارم منعکس است با تأخیر و نیروی کم وارد صحنه کارزار شد. اما بتدریج و به ویژه بعدازظهر، حضور او در تظاهرات چشمگیر می‌شود. مقارن ساعت چهار بعدازظهر، که بدستور شاه، نیروهای انتظامی و سربازان کنار می‌کشند و شهر بدست مردم می‌افتد، توده‌ای‌ها به سابقه سازماندهی میتینگ‌ها و ورزشی در تظاهرات خیابانی، به سازمان‌دهی جشن پیروزی مردم می‌پردازند، گل می‌کنند و همه جا به چشم می‌خورند. گویی شهر در دست توده‌ای‌هاست و رهبری با آن‌هاست. این احساس به هر شاهدی دست می‌دهد که گویا عین این وضع از صبح سحر نیز برقرار بوده است. عضو هیأت مدیره جمعیت ملی مبارزه با استعمار که در بالا از او یاد کردیم، در نامه خود (۲۵ بهمن ماه ۱۳۷۲)، می‌نویسد: «من تمام بعدازظهر سی‌ام تیرماه در خیابان‌ها بودم، همه جا بچه‌های حزبی و کارگران انتظامات شهر را در دست داشتند. از پاسبان و نظامی خبری نبود. با وجود این، کوچک‌ترین حادثه سوئی روی نداد. نه غارتی شد، نه صدمه‌ای به مغازه‌ها و دکانین وارد شد و نه درگیری و چاقوکشی و

غیره. سر چهارراه‌ها بچه‌های حزبی وظیفهٔ مأمورین راهنمایی را عهده‌دار بودند و به بهترین وجه ترافیک شهر را کنترل و اداره می‌کردند. این وضع فردای آن روز نیز هم‌چنان ادامه داشت و از مأمورین انتظامی خبری نبود».

دکتر غلامحسین فروتن، عضو هیأت اجراییه در آن ایام، که معتقد است حزب توده ایران در سازمان دادن به قیام ۳۰ تیر نقش اساسی داشت و بخش اعظم شرکت‌کنندگان سی تیر به دعوت حزب توده به خیابان‌ها ریختند [اما کدام دعوت؟ توضیحی نمی‌دهد!]، با مسرت بیاد می‌آورد: «غروب سی‌ام تیر به اتفاق آرسن، این کارگر نازنین، با اتومبیل بسوی چاپخانهٔ «بسوی آینده» می‌رفتیم. در چهارراه فردوسی عده‌ای جوان اتومبیل را متوقف ساختند، چون خیال می‌کردند ما هم در زمره هزار فامیلیم. بنای پرخاش گذاشتند. اندکی نگذشت که آرسن را شناختند و به ما اجازه عبور دادند».<sup>۱۴</sup>

اما این شهادت‌ها بیشتر با زمان پیروزی قیام مطابقت دارد تا با جهنمی که از هفت صبح تا دو بعدازظهر برپا بود. مع‌هذا با اطمینان می‌توان گفت که در قیام صبح و ظهر سی تیر نیز، همان‌گونه که قبلاً اشاره کردم، توده‌ای‌ها چون پاره تن ملت ایران شرکت جستند و علی‌رغم عوامل بازدارند که فوقاً شرح دادم، تا می‌توانستند تلاش کردند. همین شرکت خودانگیخته توده‌ای‌ها در قیام ملی و ابتکارات و فداکاری‌های افتخارآمیز آن‌ها در جریان جنگ و گریز مردم با نیروهای انتظامی از صبح سی تیر، به مثابه حلقه‌ای، زنجیر حوادث خونین صبح را با تظاهرات جشن و سرور پیروزی عصر پیوند داد. و در نتیجه، حضور و شرکت حزب توده را در این قیام ملی در ابعاد به مراتب وسیع‌تر از واقعیت آن، به نمایش گذاشت و به پیش صحنه آورد.

بی‌مناسبت نیست که ارزیابی روزنامه‌باختر امروز نیز در باره چگونگی شرکت حزب توده در حوادث سی تیر نقل شود: «خبرنگار ما گزارش می‌دهد که در جریانات ۴۸ ساعت اخیر تنها دسته‌ای که می‌خواست از آب گل‌آلود به نفع خود ماهی بگیرد، مزدوران کمینفرم بودند که به خصوص در ساعات آخر دیروز عصر، یعنی بعد از استعفای قوام‌السلطنه بدنبال مقاصد سوء شخصی خود افتادند و عده‌ای از آن‌ها به کلوب جوانان دموکرات در خیابان قوام‌السلطنه هجوم آوردند و آن‌جا را اشغال کردند و موجب تیراندازی و تشنج در آن قسمت از خیابان شدند. به همین طریق از اول وقت امروز دسته‌هایی از آن‌ها با فریاد احزاب را آزاد کنید و با دادن چند شعار ملی در خیابان‌ها به راه افتادند. اما خوشبختانه مردم زود به

ماهیت آن پی بردند و از گوشه و کنار خیابان، تظاهرات ملیون علیه آنها شروع شد. جالب توجه‌ترین مسائل در جریان امروز و دیروز آن است که این دسته از مزدوران کمینفرم که تا سه روز قبل همه جا مصدق را جنایتکار می‌خواندند و پاپیای مزدوران انگلیسی و مخالفین نهضت ملی با حکومت او مبارزه می‌کردند، در این دو روزه برای اجرای مقاصد سوء خود با ملیون همکاری کردند و اکنون در چنان بن‌بستی گیر کرده‌اند که برایشان نه راه پیش مانده است و نه راه پس...»<sup>۱۵</sup>.

قصد من در این نقد، اساساً کوشش برای ارائه هرچه واقعی‌تر رویدادهای تاریخی و ارزیابی از نقش واقعی حزب توده ایران در آن‌ها و ارج گذاری در خور، به نقش و جایگاه هزاران انسان توده‌ای است. زنان و مردانی که همواره صادقانه و جانانه، چه در قیام ملی سی تیر که در کنار ملت ایران در راه درستی به جهاد برخاستند. و چه در موارد متعدد دیگر، که قربانی سیاست‌های نادرست و ضد ملی رهبری حزب توده بودند. حتی در این موارد نیز توده‌ای‌ها، همواره بر این باور استوار بودند که در راه آرمان‌های خود و برای آزادی و سعادت مردم ایران، می‌رزمند.

شرکت واقعی، سازمان یافته و بایسته و شایسته حزب توده در قیام ملی سی تیر، در واقع از فردای آن آغاز می‌گردد. رهبری حزب توده برای جبران مافات و تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی و شریک کامل نشان دادن خود در قیام ملی سی تیر، از صبح ۳۱ تیر به سرعت، وارد عمل می‌شود. راهپیمائی‌ها و میتینگ‌های متعددی را در نقاط مختلف شهر تهران و شهرستانها هر جا ممکن است، به راه می‌اندازد و میدان‌داری می‌کند و کار انتظامات شهر تهران را هم چنان به دست می‌گیرد. در اول مرداد نیز، پس از شرکت در مراسم یادبود روز سوم شهدای سی تیر در مسجد ارك، که از سوی ملیون برگزار شده بود، میتینگ عظیم و باشکوه دیگری در میدان توپخانه، از سوی جمعیت ملی مبارزه با استعمار برگزار می‌شود. همه این اقدامات که در میان يك جشن و سرور و استقبال عمومی صورت می‌گیرد، اثرات روانی زیادی میان مردم عادی و ناظران خارجی برجای می‌گذارد و ابزاری به دست تبلیغات‌چی‌های بعدی حزب توده می‌دهد. کیانوری نیز در خاطرات خود بدان استناد کرده می‌گوید: «بهترین دلیل شرکت فعال حزب در قیام ملی سی تیر این است که جمعه بعد [البته منظور ایشان همان مراسم روز سوم شهداست، که چهارشنبه اول مرداد برگزار می‌شود]، جمعیت ملی مبارزه با استعمار... مردم را به يك میتینگ در میدان سپه دعوت کرد و در این

میتینگ یکی از پسران آیت‌الله کاشانی آمد و در بالای تریبون گفت: «من بشما بشارت می‌دهم که حضرت آیت‌الله با پیشنهاد شما برای تشکیل جبهه متحد ضد استعمار موافقت فرمودند».<sup>۱۶</sup> صرف نظر از تناقض علت و معلولی که در گفتار او میان این دو واقعه نهفته است، اصل روایت نیز مورد تردید است. رسول مهربان روایت دیگری دارد که به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید. می‌نویسد: «به گزارش جراید تهران آقا سید مصطفی کاشانی بیانیه‌ای از جانب مرحوم آیت‌الله کاشانی در باب وحدت احزاب و جمعیت‌های سیاسی صرف‌نظر از اختلاف عقیده و مرام و مسلك به منظور تشريك مساعی در مبارزه با استعمار و استبداد قرائت کرد».<sup>۱۷</sup> بنابه نوشته رسول مهربان همین روایت هم بعداً تکذیب می‌شود: «از فردای آن روز «شاهد» نویسان بقائی - خلیل ملکی به شدت عصبانی شدند و اعلامیه‌ای به امضاء سید مصطفی کاشانی در شاهد منتشر شد که تکذیب وقایع را مدعی بود و حزب ایران نیز از «شاهد» نویسان تقاضا داشت چون در افواه شایع شده که بین حزب ایران و حزب توده ائتلاف شده است، این تکذیب‌نامه را در جای مناسب منعکس کنید». (همانجا)

ذیلاً عین تکذیب‌نامه سید مصطفی کاشانی و حزب ایران نقل می‌شود<sup>۱۸</sup>

اداره محترم روزنامه شاهد

چون روزنامه شهپاز مورخه چهارشنبه اول مرداد ماه تظقی بنام اینجانب در میدان سیه درج کرده بود، بدینوسیله تکذیب می‌نماید. زیرا در همان ساعت، اینجانب مشغول رسیدگی به حفظ آرامش عمومی در میدان بهارستان بوده‌ام، بیاناتی ایراد که متن آن به وسیله رادیو تهران پخش گردید.

صبح روز پنجشنبه ۲ مرداد  
سید مصطفی کاشانی

### آگهی لازم

حزب ایران شایعه هر نوع ائتلاف با عناصر و دسته‌های وابسته به حزب توده را چه در تهران و چه در شهرستانها جداً تکذیب می‌کند.

جاوید باد ایران

کمیته مرکزی حزب ایران ۳۹۸

اضافه بکنم که در تألیف ۵ جلدی م. دهنوی، حتی از این بیانیه‌ای که رسول مهربان مدعی است از سوی فرزند آیت‌الله کاشانی در میتینگ خوانده شده، اثری نیست. عدم



دسترسی به تمامی روزنامه‌های آن ایام، امکان تحقیق بیشتر نمی‌دهد. امیدوارم خود آقای مهربان موضوع را تدقیق بفرمایند. اما در مصاحبه مطبوعاتی عصر ۲۹ تیرماه آیت‌الله کاشانی، یکی از خبرنگاران می‌پرسد: «نظر حضرت آیت‌الله نسبت به دعوت حزب توده از کلیه دستجات و طبقات برای مبارزه با استعمار چیست. و آیا حضرت آیت‌الله موافق هستند که دعوت آن‌ها پذیرفته شود؟» چنین پاسخ می‌دهد: «امروز روزی است که این ملت و مرد و زن و هر جمعیت باید همدست و هم‌داستان باشد و در مبارزه با اجنبی فداکاری کنند. منتهی من يك مطلب را در نظر دارم، باید همه یکرنگ باشیم. بهترین وسیله اتحاد و اتفاق، داشتن يك مقصد است. وقتی مقصد یکی شد، همه باید با هم متحد و متفق باشند. چون امروز ملت ایران به تمام افراد زن و مرد و تمام احزابش در این مقصد مقدس ما که مبارزه با استعمار باشد هم مقصد هستند و هر جمعیتی که در این باره اقدام کند ما با صمیم قلب می‌پذیریم. من از کلیه جمعیت‌های مبارز و مردم خواهشمندم همه با کمال صمیمیت و اتفاق و برادری در این راه قدم بردارند و مبارزه کنند». در این پاسخ، قید آیت‌الله کاشانی به یکرنگی و داشتن يك مقصد بسیار معنی‌دار است.

به هر حال این است واقعیت ماجرای «بهترین دلیل» کیانوری برای توجیه شرکت حزب توده در قیام ملی سی تیر!

کیانوری برای نشان دادن نقش رهبری در تجهیز به موقع و مؤثر شبکه حزبی برای شرکت فعال در قیام ملی سی تیر و «اثبات» آن، با زرنگی داستان مجزا و منفرد اقدام سرهنگ پرمان را که در بسیاری از نوشته‌ها نیز نقل شده است، شاهد می‌گیرد. می‌گوید: «یکی از افسران توده‌ای بنام سرهنگ حبیب‌الله پرمان (برادر هدایت‌الله حاتمی)، که فرمانده واحد تانک بود، از تانک پیاده شد و درجه‌هایش را کند و تانک را در اختیار مردم قرار داد». <sup>۱۹</sup> آن گونه که کیانوری مدعی است، اگر واقعاً سازمان نظامی چندصد نفری را قبلاً با خبر و آماده کرده بودند، با امکاناتی که در اختیار آنها بود، مشارکت و نقش آن‌ها در رستاخیز ملی به يك مورد استثنایی سرهنگ پرمان محدود نمی‌شد. و سازمان نظامی حزب توده، دست کم می‌توانست به اندازه سازمان افسران ناسیونالیست و افسران گارد نهضت ملی که تعدادشان يك‌دهم سازمان نظامی حزب نبود، منشأ اثر باشد. در باره نقش آنها کافی است به گواهی سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی <sup>۲۰</sup> و سرهنگ غلامرضا نجابتی <sup>۲۱</sup> نظری افکند.

اما چون اصل داستان کیانوری به خاطر داده‌های ضد و نقیض و دروغ‌های فراوانی که

گفته است، مورد تردید من بود، موضوع را پی‌گیری کردم. معلوم شد که سرهنگ پرمان اصلاً در سی تیر عضو سازمان نظامی حزب توده نبود! و تنها روی احساسات ملی به مردم پیوست. مرتضی زربخت در نامه‌ای به من، گواهی داد که: «شخصاً، بعد از انقلاب از سرهنگ پرمان در باره سی تیر و ارتباطش با حزب توده پرسیدم. گفت: «در سی تیر من اصلاً توده‌ای نبودم، بلکه بنا به تشخیص خود و احساس خودم از تیراندازی به روی مردم خودداری کردم و رفتم روی تانک و برای مردم سخنرانی کردم. بعد از سی تیر افسران توده‌ای به سراغم آمدند و وارد تشکیلات سازمان افسری شدم».

آقای مرتضی زربخت که در پیگیری و معاضدت کم‌نظیر است، بالاخره موفق می‌شود رد پای سرهنگ پرمان را که در آمریکا بسر می‌برد، بیابد. او اینک ۸۴ سال دارد و بیمار بستری است. سرهنگ حبیب‌الله پرمان در یادداشت کوتاهی که فتوکپی آن به ضمیمه است<sup>۲۲</sup>، چنین می‌نویسد: «جریان ۳۰ تیر تا آنجا که من یادم است، حزب توده و جبهه ملی قرار بود تظاهرات بکنند. علوی مقدم فرماندار نظامی بود. انتظامات توپخانه به من محول شده بود. در آن زمان من جزو حزب نبودم. واحدهایی از ارتش مأمور فرمانداری نظامی بودند. تا آنجا که یادم هست، یک دسته تانک سبک ارابه در اختیار من گذاشته شده بود. من روی تانک رفته نطق کرده و با مردم به مسالمت و مهربانی حرف زدم و در نتیجه هیچ برخوردی پیش نیامد. بعد از این جریان اعضاء حزب مرتب با من تماس گرفته و بالاخره مرا به حزب داخل کردند. حبیب‌الله پرمان»

با این ترتیب، بی‌اساس و تقلبی بودن ادعای کیانوری، که برای نشان دادن نقش رهبری حزب توده در تجهیز بموقع و مؤثر شبکه حزبی، اقدام شجاعانه و ملی «یکی از افسران توده‌ای بنام سرهنگ پرمان...» را شاهد می‌آورد، برملا می‌گردد.

## پانوشته‌های فصل چهاردهم

۱. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۲۴۲
۲. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۴۳
۳. کارنامه مصدق و حزب توده، ارسلان پوریا، صفحه ۲۶۵
- ۴ و ۵. سرمقاله روزنامه نوید آینده، ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱ و سرمقاله دژ به جای بسوی آینده، بتاريخ ۲۷/۴/۱۳۳۱، به نقل از کتاب گذشته چراغ راه آینده است، صفحه ۵۷۳
۶. همان منبع شماره ۳، صفحه ۲۷۰
۷. به نقل از کتاب زندگی قوام‌السلطنه، تألیف جعفر مهدی‌نیا، صفحه ۶۴۳
۸. همان منبع شماره ۶
۹. از نامه اکبر شاندرمنی به کمیته مرکزی مسکو، ۸ فروردین ۱۳۳۳ صفحات ۱۵-۱۶
۱۰. اسناد پلنوم وسیع چهارم، تیرماه ۱۳۳۷ مسکو. قطعه‌نامه «در باره خطاهای رهبری در کودتای ۲۸ مرداد»
۱۱. نشریه راه آزادی، شماره ۲۳، صفحه ۲۸. هیأت اجرائیه تهران، قرار بود به درخواست رفقای کمیته مرکزی مقیم مسکو، گزارشی از اوضاع و اختلافات درون رهبری تهیه کند. و چون تهیه گزارش مشترک امکان نداشت، این کار جدا جدا صورت می‌گیرد. مجموعه نامه‌ها، به نقل از شماره‌های مختلف نشریه راه آزادی و با موافقت کیانوری، در خاطرات او، در صفحات ۳۰۷-۳۳۵ قید شده است.
۱۲. همان منبع شماره ۳، صفحه ۲۷۰
۱۳. چندی پیش آقافخر میررمضانی در گفتگویی مطلبی را برای من فاش کرد که آگاهی به آن از لحاظ تصور از محیطی که کادرهای جوان حزب در آن می‌زیستند، شایان توجه است. آقا فخر عضو کمیته ایالتی تهران و مسئول کمیته محلی ۲ و من عضو این کمیته و مسئول دانشگاه و از مخالفان سیاست رهبری حزب در قبال دکتر مصدق و جبهه ملی بودم. یکبار، بحث ما خیلی بالا می‌گیرد و به تندی می‌انجامد و آقافخر در دفاع از سیاست رهبری به هر دری می‌زند و عاقبت من ساکت می‌شوم. او سکوت و تسلیم مرا به حساب «افتناع» من می‌گذارد. آقافخر می‌گفت، همان موقع او کاملاً با حرف‌ها و انتقادات من موافق بوده و در کمیته ایالتی تهران از همان موضع با کیانوری مدام در بحث و جدل بوده است. لذا پس از پایان بحث و جدل بین ما، نامه‌ای به کمیته مرکزی می‌نویسد و می‌گوید: «من امروز، امیر خسروی را با سماجت متقاعد کردم که نظریات حزب درست است. احساس من این است که به يك شارلاتان تبدیل شدم و چرا می‌بایست این کار را می‌کردم». من به آقافخر گفتم: اشتباه تو این بود که خیال کردی مرا قانع نمودی! من چون ادامه بحث را بیهوده دیدم، سکوت کردم. بعدها فهمیدم که اضافه بر آقافخر، قاطبه اعضای کمیته ایالتی تهران در موضع انتقادی بودند و به همین نحو، بسیاری دیگر. اما مکانیزم مرکزیت، که رهبری با قدرت آن را اعمال می‌کرد مانع از رشد روحیه انتقاد در حزب بود.
۱۴. حزب توده در صحنه مبارزه، دکتر غلامحسین فروتن، جلد اول، صفحه ۲۱۱
۱۵. روزنامه باختر امروز، شماره ۸۶۷، مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۳۱
۱۶. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۴۳
۱۷. گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، رسول مهربان، صفحه ۳۹۹
۱۸. به نقل از کتاب تهران در آتش، تألیف محمد ترکمان، صفحات ۶۲۳-۶۲۴
۱۹. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۴۳
۲۰. خاطرات سیاسی، سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، صفحات ۱۲۰-۱۱۴
۲۱. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، سرهنگ غلامرضا نجاتی، صفحات ۱۲۳-۱۲۴

۲۲. فتوکپی دستخط سرهنگ پرمان، که از بیمارستان در آمریکا فرستاده است. در فاصله انتشار این نوشته در روزنامه اطلاعات و تهیه کتونی آن برای انتشار به صورت کتاب، با يك دنیا اندوه خیر یافتیم که سرهنگ پرمان درگذشته است. یادش به خیر.

### پانویست ویراستار

(۱) شرکت خودانگیخته و دیرهنگام تعداد اندکی اعضای حزب توده در قیام مردمی سی تیر، به هیچوجه نمی‌تواند پاسداری اعضا از شرف و اعتبار حزب توده قلمداد شود. نویسنده محترم متأسفانه با جدا کردن حساب اعضا با رهبری در ماجرای سی تیر - خواسته یا ناخواسته - مایل است نقشی - ولو به اعتقاد ایشان نسبتاً اندک - برای اعضای حزب توده نیز در این حماسه عظیم مردمی قائل شود. حقیقت آن است که همان تعداد اندک شرکت کنندگان توده‌ای در ماجرای سی تیر نیز هنگامی به صحنه رسیدند که ماجرا تمام شده بود و به اصطلاح «دارها برچیده، خون‌ها شسته بودند». قوام استعفا کرده بود و مردم پیروزی مقطعی خود را در برابر دربار و حامیان خارجی آنها جشن گرفته بودند. به عبارت دیگر، حزب توده خیلی دیرهنگام درصدد خوشه‌چینی از دستاورد مردم پرآمد و در کوران جشن، برای به دست گرفتن حداقل سهمی در پیروزی مردم، شروع به مانور کرد. در این مورد انور خامه‌ای در جلد سوم کتاب خاطرات خود تحت عنوان «از انشعاب تا کودتا» با شرح مختصر ماجرای سی تیر به نکته جالبی در مورد فرصت طلبی توده‌ای‌ها را اشاره می‌کند. وی می‌نویسد:

«همچنان با دوستم در میان جمعیت انبوه مردم که تمام خیابان را پر کرده بودند قدم می‌زدیم. تا نزدیک غروب که رادیو خیر سقوط قوام را منتشر کرد و فریاد شادی مردم بلند شد و به هم شادباش می‌گفتند. وقتی به میدان مخبرالدوله رسیدیم ناگهان از مشاهده منظره‌ای مات و مبهوت شدم. آقای... (عضو سازمان جوانان توده در تهران-ن) در وسط میدان بالای ستونی رفته بود و برای عده‌ای که اکثر توده‌ای بودند با حرارت تمام سخنرانی می‌کرد و از اینکه ما جانفشانی کردیم، کشته‌ها دادیم، اله کردیم بلکه کردیم تا قوام «خان» را سرنگون ساختیم داد سخن می‌داد (!). جلد سوم خاطرات «انور خامه‌ای» صفحه ۴۰۶ در حقیقت حزب توده و اعضای آن در پایان سی تیر برای سهم کردن خود در پیروزی مردم به این مانورها دست زدند و در قیام مردمی سی تیر اثری از شرکت اعضا (حتی بطور خودانگیخته) مشاهده نشده است.

## موضع رهبری حزب توده در قبال دولت دکتر مصدق بعد از سی تیر ۱۳۳۱

کیانوری مدعی است: «ما پس از واقعه سی تیر دیگر مصدق را شناخته بودیم و مصرانه در پی آن بودیم که پیرامون شعارهایی چون ملی کردن واقعی نفت، تأمین آزادی‌های دموکراتیک و بهبود وضع مردم یک جبهه واحد ضد استعمار تشکیل شود»<sup>۱</sup>.

تردید نیست که پس از قیام ملی سی تیر و خیزش توده مردم در فاصله ۲۶ تا ۳۰ تیر در حمایت از پیشوای ملی خود؛ و نیز فشاری که از ماه‌ها پیش، از سوی کادرها و بدنه حزب به رهبری وارد می‌شد، تا سیاست درستی در قبال دولت دکتر مصدق اتخاذ کند؛ به ویژه شرکت خود انگیخته توده‌ای‌ها در قیام سی تیر و روزهای بعد در کنار جبهه ملی و مردم، وضعی به وجود آورده بود که دیگر ادامه سیاست قبلی به شکل و شیوه سابق ممکن نبود. آنچه در این روزها می‌گذشت، به برجسته‌ترین وجه، نادرستی سیاست گذشته رهبری حزب را نشان می‌داد که دیگر قابل دفاع نبود. پس از سی تیر، ناسزاگوئی‌ها و انگ‌زدن‌های شرم‌آور قبلی در مطبوعات و اعلامیه‌های حزب کاهش یافت. اما تعمق در نوشته‌ها و هنجارهای رهبری حزب نشان می‌دهد که سیاست حزب تغییر ماهوی نیافت. رهبری حزب تقریباً تا پایان متوجه نشد که مسأله اساسی و مرحله‌ای در آن ایام، تحقق قانون ملی شدن صنعت نفت، یعنی تأمین حاکمیت ملی و استقلال ایران است. تا از برکت آن، بتوان

درآمدهای حاصل از نفت را در راه رشد اقتصادی و رفاه مردم بکار انداخت. زیرا بدون انباشت سرمایه و ثروتمند شدن کشور و رشد و ترقی اقتصادی، تأمین عدالت اجتماعی غیر ممکن است. آخر باید ثروتی باشد تا عادلانه توزیع گردد. دکتر مصدق برای دستیابی به این آمال و تأمین سعادت ملت ایران می کوشید.

چنین سیاستی ایجاب می کرد تا حزب توده ایران در این مرحله از مبارزات مردم ایران، تکیه اصلی را بر وحدت هر چه بیشتر نیروهای ملی گرا و چپ ایران قرار دهد، نه آتش زدن به جنگ طبقاتی. حزب توده می بایست صادقانه از دولت دکتر مصدق حمایت می کرد و از توسل به اقداماتی که دولت را در جبهه داخل و خارج تضعیف و بی اعتبار نماید، اکیداً اجتناب می ورزید. و در مواردی که طرح برخی مطالبات معیشتی و رفاهی زحمتکشان و محرومان جامعه کاملاً اجتناب ناپذیر می نمود، لازم بود قبل از توسل به اعتصاب و ایجاد درگیری با دولت، همه راه های مسالمت آمیز و آرام را چون گفتگو با دولت آزادی خواه و مردم دوست دکتر مصدق بیازماید.

رهبری حزب توده، در زمان جنگ جهانی دوم، آن درایت اترناسیونالیستی را داشت که از اعتصاب کارگران کارخانه های که در کار تولید محصولات برای جبهه جنگ شوروی بودند، به خاطر مصلحت پیروزی جنگ ضدفاشیستی ممانعت بعمل بیاورد. سیاستی که آن زمان قاطبه مردم درک نمی کردند. آن وقت، چگونه می توان توضیح داد که همین رهبری در زمان نبرد ضداستعماری ملت ایران علیه انگلستان، نه فقط درایت ملی از خود نشان نداد، بلکه تا توانست کارگران کارخانه های دولتی را به اعتصاب کشاند، و به خزانه خالی دولت ضرر رساند و کارگران را رو در رو با دولت ملی مصدق قرار داد!

رهبری حزب به جای حمایت از اقدامات اصلاح گرانه دکتر مصدق در زمینه دهقانی، نظیر طرح کسر ۲۰ درصد از عایدات مالکان و تخصیص آن به دهقانان و امور آموزشی و عمرانی روستاها، با طرح شعار «رادیکال» و «انقلابی» مصادره املاک و توزیع مجانی آن میان دهقانان به میدان آمد. و به این ترتیب به مقابله برخاست و چوب لای چرخ آن گذاشت. بعدها که تاحدی از این چپ روی دست برداشت و به حمایت از شوراها ده و اصلاحات پرداخت، برای نفوذ در میان دهقانان به نتایج چشمگیری دست یافت.

بدیهی است که حزب توده با این گونه تندروی ها و انقلابی نمائی ها و طرح خواست های مطالباتی گوناگون برای کارگران و محرومان و اقشار مختلف جامعه نفوذ خود را

میان آنها گسترش می‌داد. زیرا محرومیت و فقر در میان توده مردم بیداد می‌کرد و به طور طبیعی، شعارهای تند و سرشار از وعده و وعید، جاذبه داشت و به دل رنجبران و محرومان می‌نشست و روشنفکران انقلابی ساده‌دل و آرمان‌خواه را به هیجان می‌آورد. اعضاء و هواداران حزب، که قاطبه آنها جوان و کم‌تجربه بودند، به حکم باورها و معتقدات خود و به تصور تحقق آرمان‌های خویش و خدمت به محرومان و لگدمال شدگان جامعه، گوش به فرمان رهبری، شب و روز، جانانه در تلاش بودند و جانبازی می‌کردند.

اما رهبری حزب توده، اگر ملی و میهنی فکر می‌کرد و درایت به خرج می‌داد، با آگاهی از کیسه خالی دولت و مضیقه‌های روزافزون مالی که با تحریم استعمار جهانی برای به زانو درآوردن دولت دکتر مصدق اعمال می‌شد، به جای دمیدن در آتش اعتصابات، آنچه را که الزامات و اولویت‌های نهضت ملی حکم می‌کرد، برای زحمتکشان توضیح می‌داد و همه را به تعقل و خویشن‌داری دعوت می‌نمود.

نبود يك اندیشه راهنمای چپ ملی آزادی‌خواه، موجب شد که حتی در مرحله بعد از سی تیر ۱۳۳۱، علی‌رغم تعدیلی که در سیاست حزب صورت گرفت، جوهر سیاست رهبری حزب تقریباً تا آخر، به روال گذشته تداوم بیابد.

تعمق در کردار و رفتار رهبری حزب توده در این دوره نشان می‌دهد حتی اقدامات و ابتکارهایی نظیرنامه‌های سرگشاده به دکتر مصدق و پیشنهاد جبهه متحد ضداستعمار با جبهه ملی و احزاب هوادار مصدق، جنبه تاکتیکی داشته و صادقانه نبوده است. هدف اعلام‌نشده نیز همان تلاش برای تأمین سرکردگی و رهبری حزب در صحنه سیاسی کشور بود. لذا هیچ‌گاه در این نامه‌ها و اعلامیه‌ها، از انتقاد گزنده و تهمت‌زنی به دکتر مصدق و جبهه ملی، غفلت نمی‌شد.

کیانوری مدعی است که: «پس از واقعه ۳۰ تیر به دنبال تقویت و حمایت مصدق بودیم».<sup>۲</sup> اما در نگاهی به نامه سرگشاده رهبری حزب در ۱۶ شهریور ۱۳۳۱ به دکتر مصدق و نیز يك دو نامه سرگشاده دیگر، که کیانوری افتخار تدوین آنها را به خود اختصاص می‌دهد، باز همان نیش‌زدن‌ها و شرط و شروط گذاشتن‌های غیرممکن و حتی خواست‌های فتنه‌انگیز، مشاهده می‌گردد. به این جملات از نامه سرگشاده ۱۶ شهریور توجه شود.

در خطاب به «آقای دکتر مصدق»، هشدار می‌دهد: «مذاکرات محرمانه با جونتز آمریکایی و یا سایر نمایندگان انحصارهای نفتی و دولت‌های امپریالیستی مغایر اراده مقدس

ملت ایران است. امپریالیست‌ها می‌خواهند بدست شما این اراده را بشکنند...» و یا «... تعریف و تمجید از ارتش و طبق نقشه در دهان شما و حسین مکی و عده‌ای از سران جبهه ملی و غیره گذاشته می‌شود، به منظور زمینه‌سازی جهت کودتاست».

ملاحظه می‌شود که تغییرها بیشتر در لحن است نه در محتوا. رهبری حزب می‌دانست که دکتر مصدق پس از پیروزی سی تیر و عقب‌نشینی دربار، برای آرام کردن شاه، حتی پشت قرآن را امضا می‌کند تا شاه را مطمئن سازد که قصد او تغییر رژیم و اعلام جمهوری نیست. مع‌هذا، رهبری حزب در همان نامه سرگشاده، به دکتر مصدق تکلیف می‌کند: «ملت از شما می‌خواهد که راه او را انتخاب کنید، فوراً سران کودتا را دستگیر کنید و در کنار شاه بدست محکمه آشکار ملی بسپارید. قدرت شاهنشاهی و ضدملی ارتش را با تنفیذ دموکراسی در ارتش برای همیشه بشکنید...». این حرف‌ها در آن روزگار، جز تحریک دربار و فتنه‌انگیزی چه حاصلی داشت؟ آخر چگونه می‌شد از دکتر مصدق، این رجل سیاسی متعهد به قانون اساسی و معتقد به قانونیت، انتظار داشت که به اتکاء اخبار جسته و گریخته از توطئه سرلشگر حجازی و سرلشگر زاهدی در اوایل شهریور، شاه مملکت و عده‌ای از سران ارتش را به دادگاه انقلابی بسپارد؟ روشن است که این حرف‌ها سراسر لاف‌زنی بود و جز انقلابی‌نمائی و سرگرم کردن اعضای حزب، هیچ ارزش سیاسی عملی نداشت. نتیجه این کارها به وحشت انداختن ارتجاع از خطر کمونیسم و تقویت اراده آن‌ها به نابودی حزب و تسریع روند تدارک کودتای واقعی برای براندازی دولت مصدق بود. نامه سرگشاده ۱۶ شهریور نیز با عنوان: «باید کودتا را به جنگ با کودتاچیان مبدل ساخت»، مزین بود. که خود یک شعار توخالی بود که یک سال تمام تکرار شد و عاقبت در روز مبادا، در کودتای ۲۸ مرداد، که مردم چشم به انتظار وفای به عهد بودند، رهبری حزب تماشاگر صحنه ماند! بعدها معلوم شد حاصل یک سال تدارک نظامی رهبری حزب، فقط ۱۲ قبضه تفنگ بوده است!

مقایسه این اولین نامه با آخرین نامه سرگشاده کمیته مرکزی به دکتر مصدق، (درست یک ماه قبل از کودتای ۲۸ مرداد)، نشان‌دهنده خط فکری سیاسی واحدی است که طی این مدت، ادامه داشته است. همه این نامه‌ها، پر است از انتقاد و خرده‌گیری و تهمت‌های ناروا به او و حکومت ملی و انداختن همه مسئولیت‌ها و گرفتاری‌های کشور به گردن دکتر مصدق و سرزنش او که چرا به توصیه‌های خردمندانه رهبری حزب عمل ننمود! فرازهای زیر از



آخرین نامه سرگشاده کمیته مرکزی شاهد آنست:

«کار درست این بود که از همان آغاز به طور جدی با امپریالیسم آمریکا مبارزه می‌شد. اما شما هرگز توصیه ما را گوش فرا ندادید، بلکه برعکس به آن‌ها میدان بیشتری دادید تا شبکه جاسوسی خود را در ایران برقرار سازند. شما تسلیم قراردادهای اقتصادی اسارت‌بار آن‌ها شدید که مانع از آن گردید که کشور ما کالاهای استراتژیک، شامل نفت، به اتحاد شوروی، حکومت توده‌ای چین و کشورهای دموکراتیک اروپای شرقی صادر شوند. شما با امضاء قرارداد مربوط به اصل چهار در ایران، کشور را کاملاً تسلیم جاسوسان آمریکائی کردید...». «آمریکائی‌ها مرکز همه توطئه‌ها هستند. باوجود این شما ارتش را در اختیار آن‌ها گذاشتید و این سیاست تسلیم، مغایر با خواست‌های ملی ماست...». «حتی رزم‌آرا جرأت نکرد قانونی مشابه «قانون امنیت اجتماعی»، بگذرانند». «به هنگام انتخابات مجلس هفدهم، شما با دربار، که مرکز همه توطئه‌های ضدملی است، ائتلاف کردید و مانع از آن شدید که نمایندگان واقعی مردم انتخاب شوند». پس از شرح ایرادات دیگر چنین ادامه می‌دهد: «آقای دکتر مصدق، این است خلاصه سیاست‌های نادرست شما در رابطه با نفت و مسائل داخلی کشور. در تمام این مدت مردم ضدامپریالیست خود را فدای شما کردند و هر بار که دولت شما با خطر مواجه بود، تا دفع خطر، از شما حمایت کردند. اما تمایل شما بیشتر به همکاری با امپریالیسم آمریکا بود و به خاطر آن توجهی به این نیروی عظیم نمودید».<sup>۳</sup>

### حزب توده و اختیارات دکتر مصدق

در دی ماه ۱۳۳۱، دکتر مصدق از مجلس شورای ملی خواستار تمدید اختیارات شد. قصد او از این کار تسریع اصلاحات اقتصادی - اجتماعی آغاز شده و رها ساختن خود از مانورهای بازدارنده و فلیج‌کننده مخالفان فزاینده در مجلس بود. رهبری حزب در این هنگام، هم‌آواز با جناح راست و مخالفان مصدق از جبهه ملی، نظیر دکتر بقائی، علی زهری، حائری‌زاده، آیت‌الله کاشانی و شمس قنات‌آبادی، علم مخالفت برافراشت. روزنامه شهباز، ارگان جمعیت ملی مبارزه با استعمار که مسئولیت آن با کیانوری بود، در شماره ۲۱ دیماه نوشت: «دیکتاتوری که شاخ و دم ندارد. بساطی که دکتر مصدق گسترده است، رسواترین اشکال دیکتاتوری فاشیستی است...!»<sup>۴</sup>

در سرمقاله بسیار شدیدالحن بسوی آینده در سی ام دیماه ۱۳۳۱، در انتقاد از همین موضوع تمديد يكساله اختيارات، يکباره پرده‌ها به کنار می‌رود و سیمای همیشگی و آشنای رهبری حزب توده هویدا می‌گردد: «... آیا منطقی است که سرنوشت پانزده میلیون مردم این مملکت را به دست مرد علیل و مستبدی بسپاریم که خود را عقل کل و مالک جمیع فضایل و محامد می‌داند و برای توده‌های ملت، کوچک‌ترین ارزشی قائل نیست؟»<sup>۵</sup> و یا «آیا صحیح است که اختیارات خود را به دست مردی بسپاریم که در پایمال کردن حقوق مردم بنفع امپریالیست‌های آمریکائی به خود کوچک‌ترین تردید راه نمی‌دهد؟». و آنگاه خطاب به نمایندگان مجلس، در واقع به جناح راست و مخالفان درون جبهه ملی، هشدار می‌دهد: «اگر شما به لایحه اختیارات رأی دادید و در مقابل این عمل و قید شکنجه‌سازان راه آزادی سکوت کردید، اگر دست مصدق را در سازش با امپریالیست‌ها و ورود در پیمان خاورمیانه بازگذاشتید و در اتحادیه‌های امپریالیستی ضد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی همسایه بزرگ ما جای گرفتید، فردا هر گونه مسئولیتی را برعهده خواهید داشت!»

لحن مطبوعات حزبی در بهمن ماه، از این هم تندتر و گستاخ‌تر می‌گردد. بسوی آینده در سرمقاله‌ای تحت عنوان «مصدق از حربه نفت برای سرکوب توده‌ها استفاده می‌کند»، مطالبی دارد که یادآور توهین و تهمت‌زنی‌های قبل از سی تیر ۱۳۳۱ است. فرازهایی از این مقاله مفصل را نقل می‌کنم: «هرچه مصدق در راه اجرای نقشه‌های امپریالیستی پیش‌تر آمد با مقاومت و مبارزه شدیدتر مردم وطن مواجه گردید. در لحظات تشدید این پیکار بود که مصدق با سیاه‌ترین نیروهای ارتجاعی و ضدملی به همکاری برخاست و دست خونریزی از آستین بیرون آورد. مصدق کوشید که نهضت ملی را مختنق سازد، زیرا این امر در رأس نقشه‌های آمریکائی قرار داشت... پس مصدق به همگامی ارتجاعی‌ترین محافل طبقه حاکمه ایران، دست به کار تهیه توطئه وسیعی بر ضد حقوق و آزادی‌های ملی شد. کشتار، حبس و توقیف‌ها، تبعیدهای دسته‌جمعی، راه انداختن یورش‌هایی به دست اوباش و چاقوکشان حرفه‌ای، در راه انجام این توطئه بود». و یا... از کارگاه قانون‌سازی مصدق پی‌درپی قوانین ضدملی و ارتجاعی بیرون آمد. و بازم در برابر سیل اعتراضات و جنبش تعرضی مردم، بساط شعبده نفت گسترده شد. ولی شعبده‌باز، دیگر آبرو و اعتباری نداشت. وی شعبده خود را مکرر کرد و گفت: برای «حل مسأله نفت» و شکست قطعی حریف کهنه کار «قانون امنیت اجتماعی» و مقررات مشابه ضرورت دارد...

هنگامی که دوره اختیارات شش ماهه به پایان رسید، شعبده‌باز بی‌اعتبار، بار دیگر بساطش را بهن کرد.<sup>۵</sup> «ولی شعبده‌باز نتوانست ملت را بفریبد. احزاب و سازمان‌ها و جراید ملی، از زبان ملت خویش با همه نیرو با اختیارات مخالفت کردند و پرده از این خیانت بزرگ برداشتند... ملت جاویدان است، ولی شعبده‌باز پیر که آفتاب عمرش بر لب بام رسیده است، در برابر آن یارای مقاومت ندارد».<sup>۶</sup>

ملاحظه می‌کنید که این حرف‌ها شش هفت ماه بعد از سی تیر بیان می‌شود. در حالی که کیانوری مدعی است از مقطع سی تیر رهبری حزب «بدنبال تقویت و حمایت مصدق» بود. ولی ملاحظه می‌شود که هنوز مصدق را به روال قبلی خادم امپریالیسم آمریکا، شکنجه‌ساز راه آزادی، مرد علییل و مستبد، شعبده‌باز پیر می‌خواند. در این جا منطقاً این سؤال پیش می‌آید: با این وصف و ارزیابی از دکتر مصدق، همچون «خادم امپریالیسم»، رهبری حزب توده چگونه می‌خواست «جبهه واحد ضد استعمار» را پی ریزی کند؟ عدم صداقت از سرپای گفتار و کردار رهبری حزب می‌بارد.

زمان بالا گرفتن خشونت در لحن و گفتار و تشدید دوباره حملات و ناسزاگوئی به دکتر مصدق در نیمه دوم دی ماه ۱۳۳۱، به طرز شگفت‌آوری مصادف با ملاقات سادچیکف سفیر کبیر شوروی با دکتر مصدق و طرح تمديد امتیازنامه شیلات و ابراز مخالفت دکتر مصدق با آنست. داده‌ها چیست؟

بر حسب تصادف، درست روز ۱۸ دی‌ماه، که دکتر مصدق طی نامه‌ای برای يك سال دیگر از مجلس تقاضای تمديد اختیارات می‌کند، سادچیکف سفیر کبیر دولت شوروی با دکتر مصدق ملاقات می‌نماید و درباره موضوع شیلات به مذاکره می‌پردازد.<sup>۷</sup> از مضمون گفتگوها و از جمله آنچه درباره موضوع شیلات به میان آمده است، خبری در دست نیست. آنچه می‌دانیم، اینست که دولت شوروی پاسخی به نامه رسمی قبلی دولت ایران (مهرماه ۱۳۳۱) می‌دهد که توسط سادچیکف در هفتم بهمن ماه ۱۳۳۱ تسلیم می‌شود. در این نامه نسبتاً مفصل، دولت شوروی پس از یادآوری «نیکی‌ها و بهره‌های فراوانی که امتیازنامه برای ایران داشت»، پیشنهاد می‌کند: «امتیازنامه شیلات تجدید شود». زیرا این کار «مؤثر در تشدید مناسبات ایران و شوروی و تأمین حاکمیت دو کشور» خواهد بود.<sup>۸</sup> دکتر مصدق این نامه را به مجلس می‌فرستد که روز نهم بهمن در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی به بحث نهاده شود. دکتر مصدق همان روز به سادچیکف اطلاع می‌دهد که مدت قرارداد دریای خزر پایان

یافته و دولت ایران مایل به تمدید امتیاز نیست. در یازده بهمن ماه که روز پایان امتیاز شیلات است، دکتر مصدق در نامه رسمی به سفیر شوروی، انحلال شرکت شیلات ایران و شوروی را اعلام می‌کند و روز ۱۲ بهمن ماه، مسئولیت امور از کارکنان شوروی به ایرانیان سپرده می‌شود و «شرکت ملی شیلات» پا به حیات می‌گذارد.

دکتر مصدق در خاطرات خود، روایت می‌کند: «... یک یا دو مرتبه سادجیکف سفیر شوروی به خانه من آمد و راجع به شیلات بحر خزر که قرارداد آن در بهمن ماه ۱۳۳۱ منقضی می‌شد مذاکره کرد و تقاضا نمود شیلات کماکان دست مأمورین دولت شوروی باشد، تا بعد قراردادی در این باب داده شود».<sup>۹</sup> وقتی دکتر مصدق به او می‌گوید: «دولتی که امتیاز نفت جنوب را قبل از انقضای مدت ملی کرد و کارمندان انگلیسی شرکت نفت را از ایران خارج نمود چطور می‌تواند قرارداد منقضی شده شیلات را ابقاء نماید و آن را کماکان در دست عمال شوروی بگذارد». سفیر شوروی حرف مصدق را تصدیق می‌کند و عذر خواسته و می‌رود.

سرمقاله به سوی آینده در فردای روزی که «شرکت ملی شیلات» پا به حیات می‌گذارد، تکان‌دهنده است: «فتودال‌ها، مالکین بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم و جاسوسان و مزدوران «نیروی سوم» و بلندگوهای طبقات پوسیده و رو به زوال ایران، یکبار دیگر فرصت یافته‌اند که با استفاده از مذاکرات مربوط به شیلات، دولت و ملل اتحاد جماهیر شوروی را مورد حملهٔ سبعانه قرار دهند. مخالفت آن‌ها با پیشنهادات شوروی، دلیل حقانیت اتحاد شوروی و توافق این پیشنهادات با منافع توده‌های مردم ایران است».<sup>۱۰</sup>

به طرز دردآوری موضع رهبری حزب، یادآور تقاضای امتیاز نفت شمال در سال ۱۳۲۳ است. با این تفاوت که این بار دولت شوروی با درایت و واقع‌بینی و تفاهم بیشتری با موضوع شیلات برخورد کرد. از «بدبختی» رهبری حزب توده، درست همان روزی است که سرمقاله فوق‌الذکر به سوی آینده در حمایت از پیشنهاد شوروی مبنی بر تمدید قرارداد شیلات منتشر شد، سفیر شوروی سادجیکف به دستور دولت متبوعه خود طی یادداشتی بتاريخ ۲ فوریه ۱۹۵۳ (۱۳ بهمن ماه ۱۳۳۱)، موافقت خود را با تصمیم دولت ایران اعلام کرد و از بروز بحرانی بین دو کشور همسایه جلوگیری نمود. البته مطبوعات علنی حزب، بلافاصله و بدون اینکه به روی خود بیاورند که دیروز چه می‌گفتند، در تحلیل از «سیاست خالی از طمع و غرض حکومت شوروی در قبال ملت ایران» به داد سخن پرداختند.<sup>۱۱</sup>

شگفت آور اینکه در مطبوعات مخفی حزب، سیاست قبلی همچنان تبلیغ می شد! در ۲۳ بهمن ماه، در نامه هفتگی مردم، ارگان مخفی کمیته مرکزی حزب توده، موضع رهبری حزب در موضوع شیلات چنین تشریح می شود: «روز اول بهمن ماه ۱۳۳۱ به سبب توقف عملیات شرکت شیلات ایران [کذا فی الاصل] دولت شوروی به دولت ایران پیشنهاد تمدید فعالیت های شرکت [کذا فی الاصل] را برای مدت بیشتری داد. این پیشنهاد کاملاً به نفع مردم ما و کشور ما بود، با این وجود، و به رغم این همه حقایق بدیهی، دولت مصدق برخلاف منافع مردم ما و کشور ما و در راستای اجرای فرامین اربابان خارجی اش، رسماً به پیشنهاد اتحاد شوروی پاسخ داد و اعلام کرد دولت او قصد تمدید فعالیت های شرکت مشترک شیلات ایران و شوروی را ندارد زیرا دوره فعالیت شیلات [که همان دوره امتیاز باشد] به سرآمده است. مردم ایران این اقدام ضدملی مصدق را عمل زشتی تلقی می کنند و معتقدند که انگیزه این اقدام دشمنی با منافع مردم و پیروی از اربابان امپریالیست کسان است که سررشته سیاست کنونی ایران را در دست دارند».<sup>۱۲</sup>

### آیا قصد دکتر مصدق از تمدید اختیارات تشدید فشار بر مردم بود

همان گونه که خاطر نشان کردیم رهبری حزب توده، قصد دکتر مصدق از تمدید اختیارات را، تشدید فشار بر توده مردم عنوان کرد. واقعاً ریشخند از این بالاتر نمی شود. زیرا دکتر مصدق که به اتکاء مردم روی کار آمد و همواره با حمایت او حکومت کرد و تا پایان به آن مستظهر بود. و به همین علت تنها با توسل به کودتا سرنگون گردید، چگونه ممکن بود اختیارات بخواهد تا همین «توده های ضداستعمار ملت» را زیر فشار بگذارد؟ شایان توجه است که دکتر مصدق در سخنرانی ۱۶ دی ماه، خطاب به هموطنان عزیز، قصد خود از کسب اختیارات از مجلس شورای ملی را لزوم «سرعت عمل و داشتن قدرت» برای «اصلاح حال مردم زحمتکش از کارگر و دهقان و سایر افراد طبقه سوم که در وضع ناگواری زندگی می کنند» عنوان می نماید. دکتر مصدق از «تصفیه دستگاه دولت و تنظیم بودجه مملکت» و دست زدن به اصلاحات در تمام شئون کشور، در این آرزوست که «همین اصلاحات ممکن است موجب شود که حریف سرسخت خارجی از پیشرفت نقشه های خود مأیوس شده و بیش از این در کار نفت کارشکنی ننماید». ملاحظه می شود که فکر و ذکر دکتر مصدق بهبود شرایط زندگی محرومان جامعه و قصد او مقابله با استعمار خارجی بود.

اگر بنا به ادعای کیانوری، رهبری حزب توده پس از سی تیر دکتر مصدق را واقعاً شناخته و نسبت به او صداقت داشت و واقعاً در پی آن بود که برای ملی کردن نفت و بهبود وضع مردم جبهه واحد تشکیل دهد؛ اگر آن گونه که کیانوری عنوان می‌کند رهبری حزب «پس از واقعه ۳۰ تیر به دنبال تقویت و حمایت مصدق» بود؛ در این صورت می‌بایست، به جای هم‌دهن شدن با جناح راست و انگلیسی‌مجلس، و منفی‌بافی و راه انداختن اعتصابات کمرشکن و سرقت از بانک‌های دولتی، با ارائه پیشنهادات مشخص و عملی به پیشبرد طرح‌های اقتصادی - اجتماعی دکتر مصدق یاری می‌رساند. رهبری حزب توده فرصت آن داشت که بر پایه اختیارات شش‌ماهه اول، ببیند که دکتر مصدق از این اختیارات جز برای اصلاح امور کشور و گسترش آزادی و دموکراسی و اقدام در جهت بهبود شرایط زندگی محرومان جامعه و مبارزه با استعمار خارجی و ایادی داخلی آن، استفاده دیگری نکرده است.

برای این که دیده شود حملات و ناسزاگوئی‌های رهبری حزب توده علیه دکتر مصدق به بهانه تمدید لایحه اختیارات تا چه اندازه بی‌پایه و غیرمنصفانه است، به اجمال به تصمیمات و اقداماتی که دکتر مصدق با استفاده از لایحه اختیارات شش‌ماهه اتخاذ نمود، اشاره می‌کنم:

دکتر مصدق پس از کسب اختیارات شش‌ماهه در مرداد ماه ۱۳۳۱، قانونی گذراند که براساس آن می‌بایست جرائم عمومی افراد غیرنظامی در دادگاه‌های دادگستری مورد تعقیب قرار بگیرد. به اتکاء همین قانون، رهبران حزب توده از اتهامات وارده در دادگاه‌های نظامی بعد از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ تبرئه گردیدند. از روزنامه‌های توقیف‌شده، که اغلب به حزب توده تعلق داشتند، رفع توقیف شد. طرح لایحه قانون مطبوعات پس از گذاشتن به بحث عمومی در ۱۱ آذرماه ۱۳۳۱ به تصویب مجلس رسید. دکتر مصدق از دیرباز در فکر قانون مطبوعات برای تأمین آزادی بیان و قانون انتخابات برای برقراری حاکمیت مردم بود. لذا تحقق آن را در رأس برنامه‌های خود قرار داد. به موجب قانون مطبوعات، توقیف روزنامه توسط شهربانی و یا حکومت نظامی ممنوع گردید و منوط به صدور حکم دادگاه شد. جرائم مطبوعاتی نیز می‌بایست با حضور هیأت‌منصفه رسیدگی شود. در کتاب مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، عبدالرحیم ذاکر حسین، برآستی عصر دولت دکتر مصدق را، عصر آزادی مطبوعات نامیده است. آن وقت، حزب توده ایران، علی‌رغم آن همه آزادی در عالم

مطبوعات، می نوشت: مصدق «به دنبال قوانین ارتجاعی مذکور با قانون مفتضح مطبوعات به میدان آمد تا بر دهان‌های حقگو قفل زده شود و قلم‌های مبارز از کار بیفتند. صدور قوانین خفقان آور هم چنان ادامه دارد و بیم آن می‌رود که در آینده نزدیکی حق حیات و آزادی از کلیه قشرهای جامعه سلب شود!»<sup>۱۳</sup>

در زمینه گسترش دموکراسی، با هدف تأمین شرکت مردم در امور و سرنوشت خود، لایحه قانونی انتخابات شهرداری و لایحه قانونی انتخابات مجلس شورای ملی را می‌توان ذکر کرد. اما این آخرین متأسفانه جامه عمل نپوشید. همایون کاتوزیان این وقفه را «تأخیری ناشی از مخالفت رهبران قدرتمند و محافظه کار مذهبی - خاصه آیت‌الله بروجردی در قم و آیت‌الله بهبهانی در تهران - با حق رأی زنان» می‌داند.<sup>۱۴</sup> (۱)

در زمینه‌های اجتماعی، در ۲۲ مرداد ۱۳۳۱ «لایحه الغاء عوارض دهات» را می‌توان نام برد. مقصود پایان دادن به شیوه‌های غیرانسانی و تحمل ناپذیر بهره‌کشی از دهقانان بود. طبق این لایحه، عوارض گوسفند، بره، مرغ، روغن، بوته و سرانه و امثال آن ممنوع گردید. طرح «لایحه ازدیاد سهم کشاورزان و سازمان عمران کشاورزی» اهمیت ویژه‌ای داشت. زیرا هدف آن ازدیاد سهم کشاورزان و عمران روستاها بود. هر دوی آنها از طریق کسر ۲۰ درصد از درآمد مالکان تأمین می‌گردید. ده درصد از آن به دهقانان تعلق می‌گرفت و ده درصد دیگر در امور مربوط به عمران روستاها، آموزش و بهبود زندگی دهقانان، صرف می‌شد. شورای منتخب ده، با این سرمایه و نیروی کار دهقانان، می‌بایست به عمران روستاها بپردازد.

دکتر مصدق با استفاده از لایحه اختیارات، به فعالیت بانک شاهی انگلیس در هشتم مرداد ۱۳۳۱ خاتمه داد. و در بهمن‌ماه به قرارداد «امتیازنامه شیلات» با دولت شوروی در محیط تفاهم پایان بخشید. در ۲۳ آذر ۱۳۳۱ طرح اقتصاد بدون نفت را به مجلس آورد و اقدامات گسترده‌ای در زمینه تحقق آن صورت داد و به نتایج امیدبخشی رسید.

دکتر مصدق در مرداد ۱۳۳۱، لایحه مالیات بر درآمد برای کسانی که درآمدشان بیش از ۵۰ هزار تومان در سال بود وضع کرد. و در دی ماه ۱۳۳۱ قانون تعدیل اجاره‌بها و احداث خانه‌های ارزان را آورد.

در زمستان ۱۳۳۱، دولت دکتر مصدق، قانونی برای حمایت از کارگران و کارمندان تدوین نمود که اساس سازمان تأمین اجتماعی کارگران قرار گرفت. مزایای بیمه بیکاری،

سالخوردگی و سوانح و سایر مزایا در ایران بی سابقه بود. دو سوم هزینه‌ها را کارفرما و يك سوم آن را کارگران و کارمندان می پرداختند.

دکتر مصدق در مسئولیت وزارت دفاع به تصفیه نسبتاً مهمی در ارتش دست زد. با راهنمایی افسران هوادار نهضت ملی، ۱۳۶ نفر از امرای ارتش بازنشسته شدند. متأسفانه این اقدام کافی نبود و بسیاری از وابستگان به دربار و ارتجاع همچنان در پست‌های خود باقی ماندند و عاقبت نیز در کودتا علیه او نقش مهمی ایفا نمودند.<sup>۱۵</sup>

چنانکه ملاحظه می گردد، دکتر مصدق، اختیارات خود را فقط در راه انجام طرح‌های اجتماعی و اقتصادی، گسترش دموکراسی و تضمین قانونی آزادی‌ها به کار بست نه سرکوب ملت و سلب آزادی‌ها. رهبری حزب توده ناجوانمردانه دکتر مصدق را همچون، «شکنجه‌سازان راه آزادی» مورد حمله قرار می داد و متهم می کرد که «مصدق قدم به قدم آخرین بقایای قانون اساسی را زیر پا می گذارد و کشور را به سوی يك دیکتاتوری سبعمانه فاشیستی سوق می دهد!»<sup>۱۶</sup> اما در همان ایام، حزب توده ایران که ظاهراً حزب غیرقانونی بود، دو روزنامه صبح و عصر بیرون می داد که هیچ نیروی دیگری در کشور قادر به انجام آن نبود. در آن سال‌ها نزدیک به صد روزنامه و مجله و نشریه در تهران و شهرستان‌ها، از سوی کمیته مرکزی و سازمان‌های حزبی و وابسته به حزب منتشر می شد. آزادی اجتماعات و نظاهرات به طور بی سابقه در تاریخ کشور، تأمین بود. حزب توده يك جمعیت سیاسی علنی داشت که بنام او موضع می گرفت. ده‌ها جمعیت و سازمان و سندیکای علنی به وجود آورد، که همه این امکانات، به مثابه بازوی يك سازمان حزبی پر قدرت و مبارز حزبی، دوسال تمام با دولت ملی و آزادی خواه دکتر مصدق رزمید و به آن ناسزا گفت و تهمت زد. اما دکتر مصدق همه این‌ها را، اگر خلاف قانون نبود تحمل می کرد، زیرا عمیقاً آزادی خواه و معتقد به دموکراسی بود. در همان اوج حملات و ناسزاگوئی‌ها بر سر تمديد اختیارات از چپ و راست، تنها به این قناعت کرد که مظلومانه بگوید: «امروز مجادله با حکومتی که در تمام جبهه‌ها با اجنبی سرگرم زد و خورد است، اگر دور از انصاف نباشد، شایسته وطن پرستان و علاقه‌مندان به استقلال و آزادی مملکت نیست...» و این را نیز افزود: «... برای کسی که پنجاه سال در راه آزادی مبارزه کرده و زندان و تبعید سالمی در این راه متحمل شده، هیچ لذتی را نمی تواند با حظ آزادی عقیده برابر کند»<sup>۱۷</sup> دکتر مصدق در آغاز زمامداری خود به شهربانی کل کشور دستور داد: «در جرایم ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می شود، هرچه نوشته باشند و



هر که نوشته باشد، به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد».<sup>۱۸</sup> این‌ها واقعیت‌هایی هستند که نسل آن روز، از جمله آقای نورالدین کیانوری شاهد و ناظر آن بودند. به خاطر وجود همین آزادی و سیاست تسامح دکتر مصدق بود که رهبری حزب توده آشوب راه می‌انداخت، بی‌اعتنا به مقررات و قوانین جاری يك حکومت ملی و آزادی‌خواه، جوانان را به خیابان‌ها می‌کشاند. تا کار به زد و خورد با نیروهای انتظامی یا اوباش مزدور که در پی فرصت بودند، بینجامد آن گاه فریاد و فغان برمی‌آورد که آزادی نیست. و در مطبوعات خود توشه: «تاریخ بیست ماهه حکومت مصدق تاریخی است آغشته به خون. در این مدت ده‌ها تن از بهترین فرزندان کشور به دست دژخیمان دولت مصدق و عمله و اکره و چاقوکشان آن در خاک و خون غلطیدند!»<sup>۱۹</sup>

اظهار نظر رهبری حزب در آستانه شبه کودتای ۹ اسفند، در هفته‌نامه مردم ارگان کمیته مرکزی، نشان می‌دهد که واقعاً سیاست او در قبال دکتر مصدق، حتی هشت ماه پس از سی تیر ۱۳۳۱ در مقایسه با سابق تغییر ماهوی نکرده و خصومت ورزی هم‌چنان ادامه دارد: «دولت مصدق و دربار پسر رضاخان یکی از دیگری بدترند. زد و خورد آن‌ها در چارچوب منافع امپریالیست‌هاست. فقط مبارزه متحد خلق می‌تواند حکومت ستمکار دربار و دولت را واژگون کند»!<sup>۲۰</sup>

با این ارزیابی از دولت مصدق در ششم اسفند ماه ۱۳۳۱، بدیهی است که اعلامیه کمیته مرکزی در دهم همان ماه که از «آقای دکتر مصدق و همکاران ایشان دعوت می‌نماید برای تشکیل جبهه واحدی از تمام نیروهای ضدامپریالیستی به منظور درهم شکستن توطئه خائنانه امپریالیستی، که دربار در مرکز آن قرار دارد؛ برای قطع نفوذ امپریالیست‌های آمریکائی و انگلیسی همکاری و تشریک مساعی نمایند»، يك خدعه و تزویر و عاری از هرگونه صداقت سیاسی بود. کافی است به محتوای آن اعلامیه عنایت شود. با وجود اینکه ظاهراً دست اتحاد به سوی دکتر مصدق و جبهه ملی دراز است، مع‌هذا انگ زدن‌ها و اتهامات بهیوده به دکتر مصدق، هم‌چنان ادامه دارد و ترجیع‌بندهای اعلامیه‌ها و مقاله‌های سابق، تکرار می‌شود. به این جمله از همان اعلامیه توجه کنید: «دکتر مصدق به جای تبعیت از خواسته‌های ملت ایران [منظور حزب توده است] با همان گردانندگان توطئه ۳۰ تیر از در سازش درآمد. حکومت نظامی را در قسمت اعظم ایران مستقر ساخت، زندان‌ها را از آزادمدان و مبارزان دلیر ضداستعمار پرکرد، مطبوعات را به توقیف کشید، در سراسر

ایران رژیم وحشت و ترور را به دست ارتش و پلیس و اوپاش دولتی مستقر ساخت، امکان تظاهرات را از مردم سلب کرد و در عوض راه را برای انجام توطئه‌های خائنه درباریان و سایر مزدوران آبرو باخته استعمار باز گذاشت».<sup>۲۱</sup>

بلافاصله، در مطبوعات حزبی و در تظاهرات خیابانی سرتاسری، کارزار گسترده‌ای علیه شاه و دربار آغاز شد در مطبوعات علنی حزب (بسوی آینده)، با حروف بسیار درشت اینگونه شعارها فراوان دیده می‌شد: «سرنگون باد دربار خیانت کار، پیروز باد ملت. افتخار به جبهه متحد ملت». یا «دربار این کانون جاسوسی و خیانت را باید منهدم کرد. و ساکنین آن را محاکمه و شدیداً مجازات نمود». «جاسوسانی که به دستور امپریالیسم علیه مبارزه ضداستعماری ملت ایران توطئه کرده‌اند، باید بدون کوچک‌ترین ترحم به دار آویخت».<sup>۲۲</sup>

در واقع، جوهر خواست‌های رهبری برای جبهه واحد ملی پیشنهادی ضدامپریالیستی، عبارت بود از سرنگونی دربار و جبهه‌گیری در برابر آمریکا و انگلیس، یعنی رو آوردن به اتحاد شوروی! رهبری حزب خوب می‌دانست که نه دکتر مصدق و نه جبهه ملی به چنین راه و روش سیاسی تن نخواهند داد. پس هدف او از دمیدن در شیپور چپ‌روی و رادیکالیزم، افشای آن‌ها به مماشات و سازشکاری در افکار عمومی، با انگیزه سوار شدن بر موج احساسات مردم کوچک و بازار بود که از توطئه نهم اسفند بسیار عصبانی و هیجان‌زده بودند.

ملاحظه می‌شود که وسوسه ذهنی دائمی رهبری حزب همان موضوع کسب هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک بود که قبلاً به تفصیل به آن پرداخته‌ایم. بدبختانه، استراتژی حزب توده برای کسب قدرت، چشم او را در برابر الزامات سرنوشت‌ساز لحظه که عبارت بود از حمایت و تقویت صادقانه حکومت ملی دکتر مصدق، کور کرد. لذا به جای حمایت، اساس سیاست حزب از آغاز تا پایان، عبارت بود از حمله و تضعیف دکتر مصدق و جبهه ملی. عاقبت فاجعه آفرین آن را همه می‌دانیم.

با این وصف و با این همه داده‌های مستند، آیا هنوز کیانوری روی آن دارد که بگوید: «پس از واقعه ۳۰ تیر به دنبال تقویت و حمایت مصدق بودیم»؟! برای نشان دادن عدم صداقت کیانوری در اظهاراتش، بی‌مناسب نیست یادآوری کنم که کیانوری در برآمد خود در پلنوم وسیع چهارم (تیرماه ۱۳۳۶). شهادت داد که «تا اسفند ماه ۱۳۳۱، مصدق را در همه روزنامه‌های حزب، عامل آمریکا می‌نامید».<sup>۲۳</sup>

## نقدی بر قانون امنیت اجتماعی

بنظر من، از تصمیمات بی‌فایده دکتر مصدق در دوره اختیارات ششماهه اول، یکی لایحه قانونی «امنیت اجتماعی» است که موجب سر و صداهای زیاد و سوءاستفاده شدید تبلیغاتی مخالفان شد. این لایحه در اول آبان ماه ۱۳۳۱ مطرح گردید. و به نظر می‌رسد عکس‌العمل دولت دکتر مصدق در برابر چند رویدادی بود که در مهر ماه رخ داد. از آن جمله توطئه کودتای سرلشگر حجازی و سرلشگر زاهدی و برادران رشیدیان، که به موقع در ۲۱ مهر فاش و ختشی گردید، و کیانوری در خاطرات خود به تفصیل به آن پرداخته است. و دیگر، اعتصاب نامطلوب و مضر کارگران راه‌آهن با حمایت حزب توده در ۲۲ - ۱۲ همان ماه، که عاقبت به طرز تأسف باری، به زدوخورد پلیس و نیروهای انتظامی با کارگران و دستگیری عده‌ای از رهبران اعتصابی پایان یافت. هم‌چنین، قطع رابطه سیاسی با انگلستان در ۳۰ مهر است که تشدید تحریکات وابستگان به استعمار علیه دولت دکتر مصدق را محتمل می‌نمود. دکتر بقائی لایحه امنیت اجتماعی را بدتر از یاسای چنگیز نامید و رهبری حزب توده آن را نشانه‌ای از سیاست ضدکارگری مصدق دانست و پیاد انتقاد گرفت.

این لایحه، در واقع بیش از آنکه سر و صدا ایجاد کرد و گزک بدست مخالفان دکتر مصدق داد، نتیجه و اثر عملی نداشت. در اثر همین مخالفت‌ها، این لایحه تا فروردین ۱۳۳۲ به تعویق افتاد و بعداً نیز در تیر ماه همان سال، جای خود را به قانون حدود اختیارات کمیسیون امنیت اجتماعی داد. بنابراین چندان جامه عمل نپوشید و ظاهراً کسی هم بنام این قانون تحت پیگرد قرار نگرفت و تنها بدنامی آن برجای ماند. و برای کسانی نظیر دکتر بقائی و حزب توده که دنبال بهانه برای انتقاد از دکتر مصدق بودند، خوراک سیاسی فراهم ساخت.

به هر حال، این قانون با هر نیتی بود، نفس آن مغایر با روحیه آزادمنشی مصدق بود و چه بهتر که جامه عمل نپوشید و کاش از اول نیز مطرح نمی‌شد. مواضع دکتر بقائی و رهبری حزب توده واقعاً طنزآمیز بود. دکتر بقائی می‌گفت ماده اول قانون خوبست، ولی چرا «کوچک‌ترین جلوگیری از توده‌ای‌ها نمی‌کند» و از دکتر مصدق می‌خواست «از سیاست آزادی خواهی نسبت به کمونیست‌ها دست بردارد». از سوی دیگر می‌گفت یاسای چنگیز را بیاورید، بهتر از این قانون است!<sup>۲۴</sup> از آن سو، رهبری حزب توده نالان بود که این قانون جلو آزادی وی را می‌گیرد! درحالی که حزب توده ایران در کمتر دوره‌ای از حیات سیاسی خود تا آن حد از آزادی فعالیت سیاسی بهره‌مند بود که در حکومت دکتر مصدق.

## تصویب لایحه تمدید اختیارات به یاری مردم

لایحه تمدید اختیارات دکتر مصدق اضافه بر مخالفت شدید حزب توده از جناح چپ، با مخالفت جناحی از جبهه ملی و نیز حدود ۴۰ نماینده از جناح راست که بخشی با دربار مربوط بود، روبرو گردید. جنجال حسین مکی از همان لحظه طرح لایحه با استعفا از نمایندگی مجلس و اعتراضات و سخنرانی‌های تند دکتر بقائی (کناره‌گیری رسمی از جبهه ملی)، حائری‌زاده، شمس قنات‌آبادی و چند نفر دیگر از فراکسیون نهضت ملی و در رأس همه، مخالفت علنی آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس، که اختلافات پنهانی ماه‌های اخیر خود را با دکتر مصدق بر سر این مسأله آشکار ساخت، تصویب لایحه اختیارات را به خطر انداخت. آیت‌الله کاشانی در نامه ۲۷ دیماه خود تهدید کرده بود: «تاموقعی که این جانب وظیفه‌دار ریاست مجلس شورای ملی هستم، اجازه طرح نظیر این لوایح را که مخالفت با قانون اساسی مملکت دارد در مجلس جایز نمی‌دانم». اما ملت ایران علی‌رغم همه این مخالفت‌ها، بار دیگر به حمایت از دکتر مصدق برخاست.

مطبوعات آن دوره پر از اخبار مربوط به عکس‌العمل اقشار مردم است. باقر عاقلی فشرده‌ای از این رویدادها را منعکس می‌کند.<sup>۲۵</sup> از همان روزهای اول که مخالفت با لایحه تمدید اختیارات در مجلس آغاز گردید، به ویژه پس از اطلاع از نامه آیت‌الله کاشانی، تظاهرات گسترده و شدیدی در حمایت از دکتر مصدق، در تهران و شهرستان‌ها آغاز شد. سیل طومار و تلگراف به طرفداری از دکتر مصدق همه‌جانبه شد. در تهران، حتی کار به زدو خورد کشید و مردم لقب حسین مکی را از سرباز فداکار به سرباز خطاکار تغییر دادند. اعضای فراکسیون نهضت ملی به روال سی‌تیر، در مجلس تحصن اختیار کردند و در اعلامیه‌ای، ادامه بست‌نشینی را تا تصویب لایحه تمدید اختیارات دکتر مصدق به اطلاع عموم رساندند. تظاهرات در ۲۹ دی ماه با تعطیل بازار و اعتصاب مردم در تهران و شهرستان‌ها به اوج رسید. از خوزستان سه هزار کفن‌پوش عازم تهران شدند و در تبریز تظاهرات به طرفداری دکتر مصدق صورت گرفت. در برابر فشار روبه‌فزونی افکار عمومی، آیت‌الله کاشانی عقب نشست. در نامه مجددی به هیأت رئیسه مجلس تهدید قبلی خود را پس گرفت و طرح لایحه تمدید اختیارات را در مجلس به تصمصیم آنان واگذاشت. آیت‌الله کاشانی در اعلامیه بعدی حتی حمایت مجدد خود را از دکتر مصدق اعلام داشت. اهمیت افکار عمومی در حمایت از مصدق، از رأی نمایندگان مجلس قابل‌سنجیدن

است. لایحه تمدید اختیارات بالاخره در ۲۹ دی ماه در يك جلسه فوق العاده مجلس پس از چند ساعت بحث مجدد به تصویب رسید. از ۶۷ نماینده حاضر در جلسه، ۵۹ نفر به آن رأی موافق داد که عملاً رأی اعتماد به دولت بود. حتی دکتر بقائی و حائری زاده بعد از آن حملات تند، رأی ممتنع دادند!

رهبری حزب توده، بار دیگر در این لحظه حسّاس، به جای حمایت از دکتر مصدق و برنامه او، در مقابل او قرار گرفت. اگر روزی کیانوری بخواهد واقعاً به طور مستند ثابت کند که رهبری حزب توده «پس از سی تیر ۱۳۳۱ بدنبال تقویت و حمایت مصدق» بود، بی تردید دچار مخمصه زیادی خواهد شد.

هر قدر دوره ششماهه اول اختیارات دکتر مصدق، آن گونه که به اجمال نشان دادیم، مثبت و پربار بود، مرحله تمدید یکساله اختیارات که هم زمان با آخرین ماه‌های زمامداری دکتر مصدق شد، کم اثر از آب درآمد و در بطن يك بحران سیاسی فزاینده، رنگ باخت.

خاطرات سرجاسوسان دست‌اندرکار انگلیسی و آمریکائی در کودتای ۲۸ مرداد و نظیر وودهاوس و کرمیت روزولت، نشان می‌دهد که از اسفند ماه ۱۳۳۱ «سیا» و «Mi6» سازمان مشابه انگلیسی «سیا» به تصمیم مشترك در جهت براندازی دولت مصدق از راه کودتا می‌رسند و به ایادی خود در ایران دستور می‌دهند وارد عمل شوند.

تقاضای تمدید اختیارات به نوبه خود، مقطعی است که جدائی کامل تعدادی از رهبران مؤثر جبهه ملی نظیر آیت‌الله کاشانی، مکی، بقائی، حائری زاده و چند نفر دیگر تحقق می‌یابد. اختلافات پنهانی و پشت پرده کاشانی با مصدق از پرده برون می‌افتد و بتدریج به خصومت می‌گراید. دکتر بقائی با کناره‌گیری از فراکسیون نهضت ملی علناً به صف دشمنان دکتر مصدق می‌پیوندد و سردستگی آن را برعهده می‌گیرد. نمونه جنایت‌بار آن، در توطئه ربودن و سپس قتل فجیع سرتیپ افشارطوس مشاهده می‌گردد. هسته مخالف در مجلس شورای ملی از همین آیام قدرت می‌گیرد. برخی از نمایندگان، اقدام دکتر مصدق را در تمدید اختیارات به حساب نیت باطنی او برای حذف قوه مقننه گذاشتند، که از جهاتی بدگمانی شان چندان بی پایه نبود. زیرا تمدید یکساله اختیارات، - حتی اگر فرآندم ۱۲ و ۱۹ مرداد به انحلال مجلس هفدهم نمی‌انجامید و یا کودتای ۲۸ مرداد به حکومت مصدق و مجلس هفدهم پایان نمی‌داد، - عملاً قوه مقننه را از کار می‌انداخت. و این مغایر با نص قانون

اساسی و مشروطیت بود. دکتر مصدق به این تضاد واقف بود. لذا به این برهان متوسل می‌شد که: «در مواقع جنگ و غیرعادی، دادن اختیارات موافق با روح قانون اساسی است. چون که قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی».<sup>۲۶</sup> بدیهی است که پایه قرار دادن این برهان و تصمیم بر مبنای آن، خلاف موازین دموکراسی و حکومت قانون در یک کشور و اساساً مغایر با فلسفه سیاسی و باورهای بنیادی دکتر مصدق بود.

چند ماه پایان زمامداری دکتر مصدق، بیشتر در نبرد قدرت میان کودتاچیان و دولت دکتر مصدق سپری شد. تحریکات و جبهه‌بندی‌های درون مجلس، توطئه ۹ اسفند، توطئه ربودن و قتل افشارطوس، استیضاح از دولت و... در نظر دکتر مصدق حلقه‌های زنجیر توطئه دامنه‌داری جلوه کرد که هدف آن حذف او و بر باد دادن نهضت ملی ایران بود. در این تشخیص، دکتر مصدق کاملاً محق بود. اما عکس‌العمل‌های او برای تداوم نهضت در این مرحله همواره با موازین دموکراسی، که دکتر مصدق عمری در راه آن رزمیده بود، منطبق و همراه نبود.

تمدید یکساله اختیارات، بدون اینکه اثرات ملموسی در حل معضلات نفت و یا در مقابله و حل مشکلات مالی و اقتصادی دولت داشته باشد، بیشتر به پارگی روابط قوه مجریه با قوه مقننه منجر شد و نیز بهانه به دست مخالفان و دشمنان داخل و خارج دکتر مصدق، به ویژه کودتاچیان داد تا دکتر مصدق را مورد حمله قرار دهند و اقدامات خود برای براندازی او را توجیه نمایند.

بررسی عینی و بی‌غرضانه وقایع ایجاب می‌کند تا اذعان کنیم که برخی اقدامات دکتر مصدق در این دوره، به ویژه تصمیم او دایر بر انحلال مجلس هفدهم، حتی از طریق یک همه‌پرسی که متأسفانه با موازین آزادی رأی نیز توأم نبود، نادرست و زیان‌آور بود. این گونه اقدامات گزک بدست کسانی داد که جاده ۲۵ سال حکومت خودکامه شاه را هموار می‌کردند. در این باره بعداً مکث بیشتری خواهم کرد.

## درباره اعتصابات کارگری

کیانوری در پاسخ به این سؤال پرسشگران که: «حزب توده با ایجاد اعتصاب در مراکز کارگری دولت مصدق را تضعیف می‌کرد»، پرخاشگرانه پاسخ می‌دهد: «تاریخ این اعتصابات را بیاورید تا من هم ببینم که چه اعتصابی شده است. ما اعتصابی نداشتیم».<sup>۲۷</sup>

سپس در پاسخ به سؤالی درباره «تحریکات در محیط کارگری»، می‌گوید: «آخر این تحریکات باید به اعتصاب می‌کشید؟ در این مقطع ما کدام اعتصاب را داشته‌ایم؟» (همان‌جا). آیا واقعاً کیانوری در پُست مسؤولیت کمیته ایالتی تهران، لااقل سه اعتصاب بزرگ کارگری را که در میان ده‌ها اعتصاب کم‌اهمیت دیگر، پس از سی تیر ۱۳۳۱ روی داد به خاطر ندارد؟ منظور من اعتصاب کارگران راه‌آهن در مهر ماه ۱۳۳۱، اعتصاب کارگران کارخانه دخانیات در اردی‌بهشت ۱۳۳۲ و سوومی اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه در تیر ماه ۱۳۳۲ می‌باشد. دو اعتصاب اول، که در مهم‌ترین واحدهای اقتصادی دولتی صورت گرفت، به ویژه اعتصاب کارخانه دخانیات که آن ایام از مهم‌ترین منابع درآمد مالی دولت بود، مستقیماً در جهت تضعیف دولت دکتر مصدق قرار داشت.

برای دانستن اینکه چرا اعتصاباتی که در ظاهر اقتصادی و مبتنی بر خواست‌های صنفی و برای بهبود شرایط واقعاً دشوار زندگی کارگران به راه می‌افتاد، در اصل جنبه سیاسی داشت. و چرا این اعتصاب‌ها علیه دولت ملی مصدق، مضر به حال کشور و به زیان جنبش ملی بود، آشنائی نسبتاً جامع با روند این اعتصاب‌ها الزام‌آور است. در کتاب «کارنامه مصدق و حزب توده»، که قبلاً درباره نویسنده آن صحبت کردم، این اعتصاب‌ها به تفصیل شرح داده شده و مورد بررسی قرار گرفته‌اند. ارسال پوریا آن ایام عضو کمیته محلی شماره ۳ یا ۴ کمیته ایالتی تهران و از نزدیک شاهد این اعتصابات بوده است. من کوتاه شده روایت او را می‌آورم و هرچه هم لازم شد، بدان می‌افزایم.

## اعتصابات کارگران راه‌آهن

«در بنگاه دولتی راه‌آهن ایران چندین هزار کارگر و کارمند ماهیانه از دولت دستمزد می‌گرفتند. بیش از دو هزار تن کارگران کارگاه‌های مرکزی آن در «سندیکا» متحد شده بودند. رهبری این سندیکا با کارگران فعال توده‌ای بود. درخواست آنها افزایش دستمزد و سندیکا، خواهان آن بود.

درباره زندگی کارگران راه‌آهن و دیگر کارخانه‌های دولتی باید گفت که بیشترشان با مشکلات فراوانی روبرو بودند. لذا شعار اعتصاب برای کارگران کشش داشت.

مسأله بر سر به موقع و مناسب بودن و توجه به عواقب آن در قبال دولت دکتر مصدق بود. با همه مشکلات موجود، نباید پنداشت که اینان تنگدست‌ترین مردم ایران بودند. چه،

حداقل دستمزد يك کارگر راه آهن پنج برابر بیشتر از دستمزد يك کارگر کوره‌پزی بود! سندیکای کارگری راه آهن از چندی پیش خود را برای دریافت «اضافات و ترفیعات» آماده کرده بود. کمیته بخش حزب توده ایران در راه آهن استخوان‌بندی این کوشش بود. این کمیته از راه سندیکا با کارگران و پنهانی با کمیته مرکزی حزب توده ایران در «تماس» بود. درباره آغاز کردن یا نکردن اعتصاب گفتگوهای فراوانی رفت. سرانجام کمیته مرکزی بر آن شد که در همین روزهای میانه مهرماه اعتصاب هرچه زودتر آغاز شود. روز دوازدهم مهرماه دو هزار کارگر راه آهن به رهبری سندیکا اعتصاب کردند. دولت بیست و شش تن از فعالان توده‌ای را که رهبر اعتصاب شناخته شده بود بازداشت کرد.

آیت‌الله کاشانی که در آن هنگام هنوز آشکارا از مصدق جدا نشده بود، در اعلامیه‌ای خطاب به کارگران راه آهن، اعتصاب را در این شرایط مخالف مصلحت ملت و مملکت دانست و از کارگران خواست تا به اعتصاب پایان دهند. بر روی هم از سوی جبهه ملی نیز کوشش بسیاری به کار رفت که کارگران را به پایان اعتصاب فراخوانند.

سرانجام دولت نشستنی برای رسیدگی به درخواست اعتصابیان بپا کرد که در آن انتظامی و يك توده‌ای دیگر که هر دو از فعالان و سران جنبش اعتصابی بودند، همراه با سایر نمایندگان کارگران، با نمایندگان وزارت کار و مهندس بهزادی رئیس راه آهن فراهم آمدند و به گفت و گو نشستند.

در این گفتگو نمایندگان کارگران درخواست‌های قانونی خود را پیش نهادند. دولت نیز سخن خود را گفت. منطق دولت آن بود که پرداخت «اضافات و ترفیعات» سالانه ۱۲ میلیون تومان پول می‌خواهد و دولت با تنگدستی کنونی توان این پرداخت را ندارد. از این گذشته در سراسر کارخانه‌های دولتی، کارگران درخواست افزایش دستمزد دارند، اگر دولت افزایش دستمزد کارگران راه آهن را بپردازد باید به کارگران سراسر کارخانه‌های دیگر نیز بپردازد و این بر روی هم رقم بزرگی است که از توان دولت بیرون است. پس از ساعت‌ها گفتگو نمایندگان کارگران و دولت به توافق رسیدند. دولت پذیرفت که بهداری را درست کند، کارگرانی را که از کار بازداشته و یا کارشان را عوض کرده، به کار نخستین بپذیرد و يك چند خرده درخواستهای دیگر کارگران را نیز مورد توجه قرار دهد. ولیک در باره «اضافات و ترفیعات» نمایندگان کارگران سخن دولت را پذیرفتند که پرداخت آن به آینده موکول شود. نمایندگان کارگران و دولت امضای خود را زیر نوشته این توافق نهادند و بدینسان، فردا



اعتصاب پایان یافت و کارگران بازداشت شده، آزاد شدند...

ولیک در این زمان کمیته مرکزی و کمیته ایالتی حزب توده ایران در نشستهای پنهانی به روش نمایندگان کارگران خرده فراوان گرفتند که چرا اعتصاب را «شکسته‌اید» و آنگاه دست بکار شدند تا اعتصاب را دوباره در روز ۱۱ مهرماه بیاغازند. نمایندگان کارگران با آنکه منطقی برای این کار نمی‌دیدند، روش تازه کمیته مرکزی را همچون دستور حزبی پذیرفتند و ۱۹ مهرماه دوباره در راه آهن اعتصاب شد. این کردار که پس از موافقت نخستین و به سر کار بازگشتن، اعتصاب دوباره آغاز می‌شد، در انبوه کارگران دودلی پدید آورد. تا سرانجام کار با يك فاجعه اخلاقی برای دولت مصدق پایان یافت. دولت نزدیک به بیست و پنج تن از فعالان را از راه آهن بیرون کرد. بدین‌سان که کار نکنند و هر ماه دستمزد خود را از وزارت کار بگیرند. بدینگونه با نیرو و فشار، اعتصاب پایان یافت.

حمله اعتصابی دوم که در نوزدهم مهرماه از سوی کمیته مرکزی حزب آغاز شد برای سراسر جنبش زیانبار بود. نخستین زیان آن به کارگران و سندیکای ایشان بود. کارگران با این کار هیچ برتری تازه‌ای به دست نیاوردند و پیروزی نخستین ایشان نیز بی‌رنگ شد. و آنگاه بیرون رفتن بیست و پنج فعال توده‌ای از درون کارگاه و دودلی که از نادرست بودن شیوه رهبری به میان آمد نیروی کارگری را کمی سرافکنده کرد.

از سوی دیگر این کار به مصدق زیان زد. دولت مصدق نخست در همسازی با کارگران پیش آمده بود. ليك با این حمله دوم، کمیته مرکزی می‌خواست مصدق را وادارد تا دست به روی کارگران بیافکند. مصدق نمی‌توانست با درخواستهای بی‌منطق بار دوم همسازی کند و ناگزیر شد با فشار به کارگران پاسخ گوید. و همین کار همچون بهانه‌ای به دست دشمنان مصدق افتاد تا وی را ضدکارگر، کارگرکش و همانند آن بنامند و آنچه می‌توانند از درگیری مصدق با يك نیروی کارگری برای بدنام کردن وی بهره گیرند. حمله اعتصابی دوم در نوزدهم مهرماه، نه برای جنبش کارگری سود داشت، نه برای جنبش ملی، وليك انگلستان از برآیند آن سود می‌برد...

این پرسش پیش می‌آید. چرا کمیته مرکزی حزب توده ایران پس از آنکه خود را در گفتار دشمن کودتا نامیده و مصدق را به یگانگی فراخوانده بود، چنین اعتصابی را آغاز کرد؟ و چرا پس از آنکه اعتصاب به پیروزی نخستین رسید با پافشاری بی‌منطق آنچنان با دولت مصدق در آویخت که پیروزی خود را نیز پامال کرد؟...»<sup>۲۸</sup>.

به حق تعجب آور و شك برانگیز است که چرا رهبری حزب توده اصرار داشت اعتصاب «در همین روزهای میانه مهرماه» که با عزیمت دکتر مصدق به شورای امنیت در ۱۴ مهرماه مصادف بود، صورت بگیرد؟

مشکل بتوان باور کرد که میان اصرار رهبری حزب توده برای سرگیری اعتصاب کارگران راه آهن در ۱۹ مهرماه و توطئه کودتائی که از سوی سرلشگر حجازی، سرلشگر زاهدی و برادران رشیدیان در حال تکوین بود و در ۲۱ مهرماه کشف و خنثی گردید، نوعی رابطه وجود داشته است. بنظر من اعمال رهبری حزب توده، بیشتر، ناشی از تناقضات درونی سیاست او و نبود يك سیاست همگون و پی گیر بود. زیرا رهبری حزب توده با سر و صدای فراوان، در شهریور ماه از وجود چنین توطئه ای پرده برمی دارد و به دولت دکتر مصدق هشدار می دهد، اما درست در بزنگاه، و لحظه تحقق همان توطئه، با دامن زدن به چنین اعتصاب مهمی، در تضعیف دولت دکتر مصدق گام برمی دارد.

### اعتصاب کارگران دخانیات

اعتصاب کارگران دخانیات، در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۲، از هر لحاظ نادرست و بی موقع بود. ماجرای غم انگیز ربودن و قتل افشار طوس تازه پایان یافته و دولت دکتر مصدق در میان معضلات گوناگون به موفقیت های کوچکی در زمینه فروش نفت به ژاپن و ایتالیا دل بسته و در کار تحقق برنامه های خود بود و نیاز به آرامش داشت.

ارسلان پوریا می نویسد: «... اعتصاب دخانیات همچون ضربه ای بر پیکر دولت مصدق فرود آمد. دخانیات مانند راه آهن بنگاهی دولتی و از بسیاری راستاها مانند آن بود. در این بنگاه نیز بخش عمده دو هزار کارگر آن در «سندیکائی» یگانه فراهم آمده بودند. دبیر این سازمان صنفی باقری، کارگری سالمند بود که عضو هیچ يك از حزب ها نبود و منشی درویش گونه داشت. وی برآستی برای زندگی کارگران دخانیات دلسوز بود و کارگران نیز به وی استواری داشتند.

پس از وی، فعالان سازمان صنفی، همه اعضای حزب توده بودند. باقری با آن همگامی می کرد و هم با آنان به زندان رفت. بر روی هم سازمان صنفی به رهبری حزب توده می گشت وفادارانه از سود صنفی کارگران دفاع می کرد. سازمان صنفی يك رشته درخواست های کارگران را برنامه خود نهاد، و پیکار همگانی کارگران را پشتیبان آن کرده

بود. از آذر ماه سال ۱۳۳۱ تا اردیبهشت ماه ۳۲ رویدادهائی در این کارخانه روی داد و چند بار گروههائی از کارگران بر سر پرسش‌های گوناگون چندساعتی دست از کار کشیده در میانه کارگاه گرد آمدند و سپس پراکنده شدند... فعالان توده‌ای از راه پیوندهای پنهانی خود با کمیته مرکزی حزب توده در گفتگو بودند و کمیته مرکزی تیزنگرانه، حال کارخانه دخانیات را ارزیابی می‌کرد ولیک آغاز اعتصاب را هنوز روا ندانسته بود. در چهاردهم اردیبهشت کمیته مرکزی پس از بررسی سراسر راستاها به کمیته حزبی دخانیات دستور آغاز اعتصاب را داد. کمیته مرکزی از راه سندیکای کارگران این خواست را میان کارگران برد و اعتصاب آغاز شد...

در روزهای چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم کارخانه دخانیات بسته بود و در این دوران سیصد و پنجاه تن از کارگران که همان کوشنده‌ترین آنان بودند، شب و روز در میانه کارخانه جایگیر شده بودند. در اینجا نیز مانند اعتصاب راه‌آهن گفتگوهای فراوانی میان نمایندگان دولت مصدق و کارگران روی داد. با این تفاوت که این بار نمایندگان جدا شده از جبهه ملی کوشش برای آشتی کارگران و دولت نمی‌کردند، بلکه با دست‌های پنهان خود آتش را دامن می‌زدند. نمایندگان دولت مصدق به ویژه زیان اقتصادی بزرگی را که این اعتصاب به صندوق دولت تنگدست می‌زد یادآور شده درخواست گرانه به کارگران می‌گفتند «شما دستمزد کارگران بیکار شده نفت را می‌پردازید. کارخانه را نبندید». این گفتارها هر چند در توده کارگر اثری می‌انگیخت ولیک کوشندگان که به حزب توده گروش داشتند دنبال دستورآن حزب می‌رفتند و کمیته مرکزی آن حزب سرسختانه اعتصاب را تا مرز برخورد با دولت مصدق می‌کشانید. سرانجام بار دیگر کار با فاجعه‌ای اخلاقی برای دولت مصدق پایان یافت. دولت فرمان داد به زور ارتش، سیصد و پنجاه تن از کارگران را از درون کارخانه بیرون آورند و پراکنده کنند و ۵۱ تن از آنان را از کارخانه به زندان فرستند. بدینسان اعتصاب با فشار پایان یافت. کوشندگان توده‌ای زندانی یا پراکنده شدند و از ساعت ۱۱ بامداد روز ۱۷ اردیبهشت توده کارگران بی‌آنکه سودی از اعتصاب برده باشند، به کار بازگشتند.

بنگاه دخانیات سودآورترین بنگاه دولتی آنزمان ایران بود و به ویژه در آن هنگام که برخی از سرچشمه‌های تولیدی دولت، همچون نفت و بازرگانی خارجی در اثر محاصره اقتصادی انگلیس کاسته شده بود، دخانیات بزرگترین ستون درآمد دولت مصدق بود. به‌راستی دولت مصدق از همین درآمد دستمزد کارگران بیکار شده نفت را می‌پرداخت. اینک

هر روز اعتصاب يك ميليون تومان زبان می آورد. از این رو این اعتصاب زیانبارترین حمله اعتصابی بر پیکر دولت مصدق بود. برآیند آن برای دولت مصدق چهار میلیون تومان زبان مالی و جای گرفتن دولت در برابر کارگران و «ضدکارگر» نامیده شدن وی و درگیری در يك برخورد دیگر بود. برآیند آن برای کارگران از دست دادن پنجاه تن از فعالان و نیروی قانونی سازمان صنفی و بدون پیروزی به کار بازگشتن بود.

همانند راه آهن در اینجا نیز زندگی کارگران نیازمند بهبودی‌هایی بود ولیک درست به همان دلایل اکنون دولت مصدق نمی‌توانست دستمزد اینان را بیافزاید. چه، زندگی اینان با همه تنگدستی از میانگین زندگی بیست میلیون ایرانی بدتر نبود و دولت نیز سرمایه‌ای برای پرداخت افزایش دستمزد نداشت و از این رو نمی‌توانست درخواست ایشان را بپذیرد.

ولیک از نگر سیاسی: آغازکننده این اعتصاب کمیته مرکزی حزب توده ایران بود. کمیته مرکزی به روشنی می‌دید که دولت مصدق در چه تنگنای اقتصادی است و در نوشته‌ها و گفته‌های خود نیز بدین برآیند رسیده بود که می‌بایست از مصدق در برابر استعمار دفاع کند و بدین دلیل صف خود را به پشتیبانی نمایش مصدقی می‌برد. با این سرآغازها به چه علت اعتصاب دخانیات را به راه انداخت و آن را تا مرز برخورد با دولت مصدق پیش برد؟ آیا پس از آزمایش اعتصاب راه آهن و رویداد ۹ اسفند و کشته شدن افشار طوس و اینهمه نشان‌های دیگر، کمیته مرکزی نمی‌توانست دریابد که «ساختن» اعتصاب دخانیات از هر باره به سود سیاست انگلستان است؟ اگر کمیته مرکزی حزب توده خواهان پیکار با دولت مصدق بود به چه علت در رویه، به هواداری وی نمایش می‌داد... بدینسان ضربه‌های ضد مصدقی در پشت کارهای نمایشی از دیده‌ها پوشیده می‌ماند و بدینسان انبوه مردم و اعضای حزبی، کمیته مرکزی را پشتیبان مصدق در برابر کودتای استعماری می‌شناختند و این پنداره آنان را از گوش بزرگی و انجام کارهای مستقل باز می‌داشت. زیرا همه به این اندیشه بودند که در زمان بایسته، کمیته مرکزی خود فرمان کارهای دفاعی را خواهد داد و این خواب خرگوشی در ۲۸ مرداد بهره خود را داد.

در این باره، توضیحی را لازم می‌بینم. در سال ۱۳۳۰، آن هنگام که هنوز مسئول کمیته حزبی دانشگاه بودم، مدتی نیز مسئولیت کمیته حزبی کارخانه دخانیات برعهده من بود. علت آن بی‌سر و سامانی شبکه دخانیات بود که تازه به کمیته محلی ۲ وصل شده بود. منظور کمیته ایالتی تهران این بود که با وارد کردن تعدادی از بهترین کادرهای شبکه حزبی دانشگاه

به شبکه دخانیات، در وضع تعلیماتی و آموزش سیاسی و نظم و انضباط آن بهبودی حاصل شود. تعدادی از کارگران تقریباً بی سواد و قادر به دادن گزارش نبودند. من بهترین سرشاخه‌های دانشگاه را در اختیار شبکه دخانیات قرار دادم. دانشجویان نیز از تماس با کارگران خوشحال بودند.

آن هنگام، اضافه بر شبکه حزبی دخانیات، شورای متحده مرکزی کارگران نیز یک تشکیلات مخفی داشت که عملاً عبارت از همان شبکه حزبی به اضافه چند کارگر و کارمند دیگر بود، که در واقع هواداران حزب بودند. «تشکیلات صنفی مخفی» نیز از کارهای عجیب رهبری حزب بود و همان وقت‌ها اختلاف نظر جدی بر سر این موضوع وجود داشت.

باقری نیز نماینده علنی و انتخابی کارگران و از محبوبیت زیادی برخوردار بود. کمیته ایالتی تهران اصرار داشت باقری را به شورای متحده جلب کنیم. ما هر بار موضوع را با اسفندیاری، مسئول حزبی کارخانه دخانیات، در میان می‌گذاشتیم، به نحوی طفره می‌رفت و این دست و آن دست می‌کرد. تا این که من و آقافخر میررمضانی تصمیم گرفتیم آقای باقری را از نزدیک ملاقات کنیم. به معیت اسفندیاری و فرار قبلی، یکی از شب‌های ماه رمضان به سراغ او رفتیم. باقری مردی متدین و وارسته بود و روزه می‌گرفت. ما نیز برای افطار پیش او رفتیم. محل سکونت او در جنوب تهران و در اطاق محقری بود. باقری زندگی بسیار ساده و درویشانه داشت و تنها زندگی می‌کرد. ما در دو سه ساعتی که در مصاحبت با او بودیم، به عظمت روحی و علت محبوبیت و مقبولیت فراوان او میان کارگران، پی بردیم. تازه فهمیدیم که چرا رفیق جوان و دوست داشتنی ما اسفندیاری، از طرح پیشنهاد ما با او پرهیز می‌کرد! زیرا نه جرأت آن داشت که رهبر کارگران دخانیات را به عضویت یک تشکیلات بی‌روح و غیرقانونی شورای متحده دعوت بکند و نه بخود اجازه می‌داد که باقری را وارد سازمانی بکند که از نظر تشکیلاتی می‌بایست در زیر دست او قرار بگیرد و از او دستور بپذیرد! پس از این ملاقات، بر مبنای گزارش ما، کمیته ایالتی نیز از اصرار خود دست برداشت.

من از اوایل سال ۱۳۳۱ به آذربایجان رفتم و دیگر نتوانستم تحولات بعدی شبکه حزبی دخانیات و سازمان علنی آن را دنبال کنم. آیا در فاصله یکسال شبکه حزبی دخانیات آن اندازه که ارسلان پوریا تصویر می‌کند گسترش یافته و نفوذ پیدا کرده بود؟ تردید دارم. امیدوارم اگر آقای اسفندیاری این نوشته را می‌خواند، توضیحات روشن‌کننده و تکمیلی بدهد. به همین ترتیب درباره اعتصاب بزرگ کارگران راه آهن نیز امیدوارم آقای انتظامی و یا

آقای جهانگیر افکاری که آن ایام مسئول کمیته محلی مربوطه بود، اگر اطلاعات تکمیلی و یا اصلاحی در روایت نویسنده کتاب «کارنامه مصدق...» دارند از ذکر آن، مضایقه نکنند. کیانوری در خاطرات خود ظاهراً به این حساب که پرسشگران او گذشته را نمی‌دانند، از آن‌ها می‌خواهد: «تاریخ این اعتصاب‌ها را بیاورید تا من هم ببینم که چه اعتصابی شده است. ما اعتصابی نداشته‌ایم!»

بسیار خوب آقای کیانوری! این هم تاریخ‌ها و تفصیلات آن! کافی نیست؟ من جمله‌ای از مقاله او تحت عنوان: «مناسبات حزب توده ایران و جبهه ملی» که سال‌ها بعد از ۲۸ مرداد و در مهاجرت نوشته و از جمله درباره این اعتصاب‌ها به داوری نشسته است نقل می‌کنم. امیدوارم یاری کند و گذشته‌ها را در حافظه ایشان زنده سازد! در آن جا آمده است: «حمایت حزب ما از اعتصابات کارگران کوره‌پزخانه که با موفقیت بزرگی روبرو شد، اقدامی بسیار صحیح و به موقع بود. ولی موافقت حزب ما را با اعتصاب بعضی از کارخانه‌های دولتی برای اضافه مزد، در موقعی که وضع مالی دولت بر اثر قطع عایدات نفت و فشار اقتصادی امیربالیست‌ها فوق‌العاده دشوار بود و ماهیانه می‌بایست چند میلیون تومان برای کارگران بیکار صنایع نفت بفرستد، به هیچ وجه نمی‌توان صحیح و بموقع دانست!» این گونه اظهارنظرها و داوری‌های کیانوری در آن ایام، با توجه به مسئولیت او در کمیته ایالتی تهران و بالنتیجه در رویدادهائی چون اعتصاب‌های فوق‌الذکر، نوعی انتقاد از خود و انتقاد از سیاست نادرست حزب در قبال دولت دکتر مصدق تلقی می‌شد و اثرات مثبتی در میان کادرها بر جای می‌گذاشت. اما حالا کیانوری چون سودای دیگری در سر دارد، گفته‌ها و نوشته‌های گذشته خود را گاه حاشا می‌کند و گاه مصلحتی به فراموشی می‌سپرد!

### اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه‌ها

داوری کیانوری در مقاله فوق‌الذکر درباره اعتصاب بزرگ و موفقیت آمیز ۲۰ هزار کارگر کوره‌پزخانه‌های جنوب تهران که در ۶ تیر ماه ۱۳۳۲ آغاز شد و در ۱۵ همان ماه با پیروزی کارگران پایان پذیرفت، درست است. این اعتصاب از جنبه‌های متعددی با دو اعتصاب دیگر متفاوت و قابل توجه است:

اولاً - نمونه‌ای از مبارزه طبقاتی محروم‌ترین اقشار زحمتکش تهران علیه سرمایه‌داران زالوصفت بود. ۲۰ هزار کارگر با ۱۲ ساعت کار روزانه طاقت‌فرسا در

غیرانسانی ترین شرایط بسر می بردند. زنان و کودکان خشت جمع کن، در برابر ۱۲ ساعت کار ۱۰ ریال دستمزد دریافت می کردند. کارگران در میان همان گودالها در دخمه‌هائی به جای خانه می زیستند. بیماری، کم‌غذائی، کم‌خونی و ضعف از سر و سیمای آنها می‌بارید و دل بیننده را کباب می‌کرد. من در جوانی موقعی که دانشجو بودم، همراه دیگران بارها برای کار تبلیغ و جمع‌آوری امضای صلح به میان آنها رفته‌ام و خاطرات بسیار غم‌انگیزی از آن دارم. خواست این کارگران بحق و مبارزه‌شان صرفاً صنفی و بر مبنای حداقل مطالبات اقتصادی استوار بود. با توجه به سطح بسیار نازل دستمزدها حتی در مقایسه با کارخانه‌های دولتی، کارگران خواستار ۲۵ درصد اضافه دستمزد و اجرای قانون بیمه‌های اجتماعی مصوب دکتر مصدق بودند.

ثانیاً - اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه، برخلاف دو اعتصاب بزرگ دخانیات و راه‌آهن، علیه دولت ملی و به قصد چوب لای چرخ دولت دکتر مصدق گذاشتن نبود. اعتصاب علیه صاحبان کوره‌پزخانه‌ها بود که از راه استثمار وحشیانه و غیرانسانی کارگران و خانواده‌های آنها، درآمد سرشاری بهم می‌زدند. بیشتر کارفرمایان نظیر عباس مسعودی مدیر مؤسسه اطلاعات از ثروتمندترین وابستگان دستگاه حاکمه بودند.

لذا این اعتصاب، رسماً از سوی دولت دکتر مصدق مورد حمایت قرار گرفت. وزیر کار، این اعتصاب را قانونی دانست و به کارفرمایان اخطار کرد تا خواست‌های کارگران را بپذیرند. نماینده وزارت کار در صحبت با خبرنگار کیهان گفت:

«نظر وزارت کار این است که علی‌الاصول کارگران حق دارند، زیرا آنها اجرای دو قسمت از قانون کار را که یکی مربوط به تعیین دستمزد و دیگری راجع به بیمه کارگران است مطالبه می‌نمایند و چون دستمزد قبلی آنها از حداقل کمتر است، بنابراین می‌بایستی اضافه دستمزد به آنها داده شود و خلاصه مجموعه تقاضاهای آنان قانونی است...»

از طرف وزارت کار به کلیه کارفرمایان اخطار شده است که حداکثر تا فردا برای رسیدگی به تقاضاهای کارگران در وزارت کار حضور بهم رسانند و چنانچه تا این تاریخ مراجعه نکنند، وزارت کار مطابق قانون و با استفاده از قوای انتظامی آنان را مجبور به اجرای مقررات قانونی خواهد کرد و ضمناً به کلیه کارگران نیز اخطار شده است چنانچه بخواهند به اقدام قانونی خود رنگ سیاسی دهند و آنرا از وضع فعلی خارج سازند، وزارت کار جداً جلوگیری نموده، مرتکبین را مجازات خواهد کرد. مقام مسئول وزارت کار سپس گفت بنابراین ما منتظر

فرارسیدن انقضای مهلت کارفرمایان هستیم تا بعداً اقدام به اجرای مواد قانون بنمائیم».<sup>۲۹</sup> دکتر مصدق با این اقدام از حق کارگران محروم در برابر کارفرمایان آزمند به دفاع برخاست. این رویداد نشان داد که «قانون امنیت اجتماعی» برخلاف تبلیغات قبلی رهبری حزب توده، نه برای جلوگیری از اعتصاب بحق کارگران و به قصد سرکوب آن‌ها، بلکه واقعاً برای جلوگیری از اقداماتی بود که انگیزه آن صدمه زدن به جنبش ملی و تضعیف دولت ملی مصدق در لحظات سرنوشت‌ساز نبرد با دشمنان خارجی بود. چنانکه از اعلام موضع وزارت کار پیداست، دولت، کارفرمایان را تهدید به استفاده از قوای انتظامی برای واداشتن آن‌ها به اجرای مقررات قانونی می‌کند! این کار شاید تنها نمونه در تاریخ ایران باشد.

ثالثاً - این اعتصاب نیز با رهبری حزب توده و همت و پشتکار توده‌ای‌ها در همبستگی و یگانگی با صف متحد کارگران به پیروزی رسید. و از اثرات مثبت تغییر سیاست رهبری حزب در آخرین ماه‌های حکومت دکتر مصدق بود. رهبری حزب توده واقعاً از يك اعتصاب صنفی محروم‌ترین اقشار کارگری پایتخت حمایت کرد و از بهره‌برداری سیاسی علیه دولت مصدق پرهیز نمود. نماینده کارگران اعتصابی در گفتگو با روزنامه‌نگاران به تأکید آن پرداخت: «اعتصاب را تا موفقیت نهائی ادامه خواهیم داد و به هیچ کس اجازه نمی‌دهیم که از این اعتصاب قانونی، علیه دولت استفاده سیاسی بکند. زیرا عموم کارگران طرفدار تقویت دولت‌اند.» دیده می‌شود که رهبری حزب توده درس خود را خوب بلد بود. اشکال فقط در سیاست و ایدئولوژی بود. سازمان جوانان که در گذشته همواره در کشاندن تجمعات مردم به اقدامات افراطی و تند و ایجاد درگیری با پلیس نقش بسیار منفی بازی می‌کرد، اینک فعالانه در یاری رساندن به کارگران اعتصابی و خانواده‌های آن‌ها سر از پا نمی‌شناخت. و دختران و پسران جوان با شوری کم‌نظیر، گاه شب‌ها در زمین خشک دخمه‌های کوره‌پزخانه شب را به سحر می‌کردند تا به کارهای امدادی برسند.

افسوس که اصلاح مشی و سیاست رهبری حزب توده نسبت به دولت دکتر مصدق بسیار دیر صورت گرفت و واقعاً نوشداروی پس از مرگ سهراب بود. نویسنده کتاب «کارنامه مصدق و حزب توده» که خود از رهبران سازمان جوانان بود، به تفصیل شور و شوق نوین جوانان دختر و پسر را در رابطه با اعتصاب کوره‌پزخانه‌ها شرح می‌دهد. و بدرستی، روی تناقضی که در طول تاریخ پرفراز و نشیب حزب توده ایران، میان رهبری با توده حزبی وجود داشت، انگشت می‌گذارد و به داوری می‌نشیند. و راز بقا حزب توده و آنچه به نیکی از وی



بیاد مانده است، را ناشی از تلاش‌های شبانه روزی توده حزبی می‌داند که همواره نزد وجدان خود در این اندیشه و با این انگیزه بوده‌اند که دارند صادقانه در راه آرمان‌های خود و به مردم و محرومان میهن خویش خدمت می‌کنند. نویسنده کتاب می‌گوید: در برابر رهبری حزب که در کار بند و بست برای پیشبرد سیاست شوروی در ایران بود، «صدها و صدها کوشنده پرشور توده‌ای با گروه استوار به اندیشه‌های خود، شب و روز با توده مردم و برای دردهای توده مردم می‌کوشیدند و از باختن جان و مال خود دل‌تنگ نبودند». و این داوری درست را ارائه می‌دهد که: «آنچه یادگار نیک از حزب توده به جا مانده، بازمانده همین کوشش‌هاست».<sup>۳۰</sup>

گناه نابخشودنی رهبری حزب در تمام مدت این است که توده حزبی بی‌گناه و پاکدل را از شکستی به شکست دیگر، از فاجعه‌ای به فاجعه بعدی، از قتلگاهی به قتلگاه دیگر کشاند. و هر بار با تحریف رویدادها و قلب تاریخ، قیافه حق‌بجانب گرفته و از خود رفع مسئولیت کرده است. کیانوری افراطی‌ترین نمونه آن است که اینک در کتاب خاطرات خود، پس از آن همه اتفاقات و مصیبت‌ها، بر روی ویرانه حزب و اجساد شهدای آن، پای می‌کوبد و باز در کار فریب خوانندگان است.

## پانویست‌های فصل پانزدهم

۱. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۲۴۵
۲. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۴۶
۳. نامه سرگشاده کمیته مرکزی به دکتر مصدق. روزنامه جرس به جای بسوی آینده، ۲۹ تیر ماه ۱۳۳۲ (اصل روزنامه در اختیار من نبود از متن ترجمه انگلیسی آن برگردانده شده است.)
۴. به نقل از کتاب قلم و سیاست، تألیف محمدعلی سفری، صفحه ۷۰۶
۵. به نقل از کتاب کارنامه مصدق و حزب توده، ارسلان پوریا، صفحه ۴۲۷
۶. روزنامه بسوی آینده، شماره ۷۶۵، پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۳۱
۷. به نقل از روزشمار تاریخ ایران، باقر عاقلی، جلد اول صفحه ۳۴۴
۸. همان منبع شماره ۵، صفحه ۳۳۳
۹. خاطرات و تألمات، دکتر محمدمصطفی، صفحه ۱۸۴
۱۰. روزنامه بسوی آینده، شماره ۷۶۸، مورخ ۲شنبه ۱۳ بهمن ماه ۱۳۳۱
۱۱. روزنامه بسوی آینده، شماره ۷۷۱، مورخ ۱۶ بهمن ماه ۱۳۳۱

۱۲. به نقل از کتاب مصدق و نبرد قدرت، نوشته همایون کاتوزیان، ترجمه احمد تدین، صفحه ۲۵۵
۱۳. سرمقاله روزنامه بسوی آینده، اول دی ماه ۱۳۳۱
۱۴. همان منبع شماره ۱۲، صفحه ۲۴۶
۱۵. برای اطلاعات جامع‌تر در زمینه اقدامات اصلاحی - اجتماعی و اقتصادی دکتر مصدق، می‌توان از جمله به کتاب مصدق و نبرد قدرت، نوشته همایون کاتوزیان، صفحات ۲۵۶-۲۴۱ و ۲۸۷-۲۷۳ و کتاب کارنامه مصدق و حزب توده، نوشته ارسلان پوریا، صفحات ۳۵۳-۲۸۶ و حسن توانایان فرد، کتاب دکتر مصدق و اقتصاد مراجعه نمود.
۱۶. روزنامه بسوی آینده، شماره ۷۷۴، مورخ ۲ شنبه ۲۰ بهمن ماه ۱۳۳۱
۱۷. از سخنرانی رادیویی دکتر مصدق در دوم بهمن ماه ۱۳۳۱
۱۸. روزنامه اطلاعات، ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰
۱۹. روزنامه بسوی آینده، مورخ ۲۰ دی ماه ۱۳۳۱
۲۰. نامه مردم ارگان کمیته مرکزی حزب توده ایران، شماره ۱۷۴ بتاریخ ششم اسفند ماه ۱۳۳۱، به نقل از کتاب خاطرات انورخامه‌ای، جلد سوم، صفحه ۴۱۸
۲۱. روزنامه بسوی آینده، ۱۰ اسفند ماه ۱۳۳۱
۲۲. روزنامه بسوی آینده، ۱۲ اسفند ماه ۱۳۳۱
۲۳. به نقل از تندنویسی‌های سرگرد پرویز اکتشافی از پلنوم چهارم وسیع
۲۴. از نطق دکتر بقائی در مجلس شورای ملی، ۱۱ آبان ماه ۱۳۳۱
۲۵. روزشمار تاریخ ایران، باقر عاملی، جلد اول، صفحه ۳۴۵
۲۶. همان منبع شماره ۹، صفحه ۲۵۱
۲۷. همان منبع شماره ۱
۲۸. همان منبع شماره ۵، صفحات ۴۰۶-۴۰۲
۲۹. همان منبع شماره ۵، صفحه ۴۷۰
۳۰. همان منبع شماره ۵، صفحات ۴۷۴-۴۷۳

### پانویس ویراستار

(۱) متأسفانه آقای بابک امیرخسروی برخلاف شیوه علمی رایج که استنادات تاریخی را آدرس می‌دهند و ایشان هم تاحدودی در نوشته خود آن را رعایت کرده‌اند، در اینجا از این شیوه علمی - تحقیقی عدول کرده‌اند و وقفه در اجرای قانون انتخابات مجلس شورای ملی را «تا حدی ناشی از مخالفت رهبران قدرتمند و محافظه کار مذهبی - خاصه آیت الله بروجردی و رقم و آیت الله بهبهانی در تهران - با حق رأی زنان» می‌دانند (!) و برای اثبات این مدعای خود - که در هیچ کتاب تاریخی ثبت نشده و شاهدان زنده آن دوران نیز سخنی از این مخالفت بر زبان نیاورده‌اند - به کتاب آقای همایون کاتوزیان تحت عنوان «مصدق و نبرد قدرت» اشاره می‌کنند. به عبارت دیگر، نویسنده محترم همانند شیوه آقای کیانوری - که خود منتقد آن هستند - در اینجا با ایراد تهمت به رهبران مذهبی، بویژه مرجع تقلید شیعیان حضرت آیت الله العظمی بروجردی، همچون ناظری بیطرف، برای اثبات ادعای خود آقای همایون کاتوزیان را شاهد می‌آورند. آقای امیرخسروی حق می‌دهند که این شیوه تاریخ‌نویسی (حتی اگر به قصد نقد تاریخ نوشته شده توسط دیگران باشد) با شیوه‌های رایج علمی و منطقی تحقیق سازگار نیست و نمی‌توان به آن استناد کرد.

## اتحاد شوروی و مصدق

در نقد بر خاطرات کیانوری، بررسی موضع و سیاست شوروی در قبال دولت دکتر مصدق و جنبش ملی شدن نفت، حائز اهمیت است. زیرا کیانوری در توضیح «اشتباهات» رهبری حزب توده، بی توجهی رهبری به تذکرات پیاپی و پیام‌های شوروی را چنین عنوان می‌کند: «اشتباه دیگر، عدم توجه به تذکرات مکرر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که در مطبوعات مهم و مرکزی آن کشور در جهت حمایت از جنبش ملی شدن صنعت نفت بازتاب داشت». <sup>۱</sup> و در جای دیگر مدعی است: «در آن موقع، بزرگ علوی رابط کمیته مرکزی حزب با خانه فرهنگ بود و نظریات شوروی‌ها را کسب می‌کرد. در فاصله یک ماه، سه بار شوروی‌ها به ما پیام دادند که چرا شما این قدر به مصدق و کاشانی فحش می‌دهید، این‌ها ملی هستند. این‌ها از منافع ایران دفاع می‌کنند». <sup>۲</sup>

با توجه به حرف‌شنوی و وابستگی شدید ایدئولوژیک رهبری حزب توده به اتحاد شوروی، که نمونه‌های کراهت‌بار آن را در ماجرای تقاضای امتیاز نفت شمال و فرقه دموکرات آذربایجان نشان دادیم، آیا عقل سلیم می‌پذیرد که رهبری حزب به تذکرات مکرر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و پیام‌های او، آن هم در اوج استالینیزم بی‌اعتنا بماند؟

واقعیت، آن گونه که در صفحات بعد نشان خواهیم داد، این است که اتحاد شوروی سیاست درستی در قبال دولت دکترمصدق و جنبش ملی شدن صنعت نفت نداشت. لذا صحت تذکرات مکرر مورد ادعای کیانوری، جداً مورد تردید است.

من درباره واقعیت پیام‌های مکرری که احياناً بزرگ علوی حامل آن بوده است، از ایشان توضیح خواستم. علوی با لحن قاطعانه و تندى منکر آن شد. دکتر غلامحسین فروتن عضو هیأت اجرائیه وقت، درباره نقش آقا بزرگ علوی، در پاسخ به سؤال من، چنین می‌گوید: «آقابزرگ نقش يك نامه‌رسان و پیام‌رسانی بین هیأت اجرائیه مقیم تهران با اعضا کمیته مرکزی مقیم مسکو را داشت، نه رابط حزب توده با حزب کمونیست اتحاد شوروی».<sup>۳</sup> و باز در تأیید حرف بزرگ علوی، مبنی بر اینکه حامل هیچ پیامی از سوی رفقای شوروی نبوده است، اظهار نظر دکتر غلامحسین فروتن، در جلد دوم خاطرات خویش، شایان توجه است. فروتن می‌نویسد:

«کیانوری مدعی است که «انتقاد حزب کمونیست شوروی از مواضع هیئت اجرائیه بارها بما ابلاغ شد» (صفحات ۷۹ و ۲۸۹). (منظور مواضع رهبری در قبال دولت دکتر مصدق است). از زمانی که در ۱۳۲۵ به عضویت رهبری درآمدم تا هنگام ترك ایران (۱۳۳۱) بجز انتقاد بجا و به حق نخستین اعلامیه هیئت اجرائیه موقت، هیچگاه شاهد مداخله مقامات شوروی در امور داخلی حزب توده نبوده‌ام. من بعنوان عضو هیئت اجرائیه از چنین انتقادی بی‌اطلاعم. چنانچه اصل موضوع ساخته و پرداخته کیانوری نباشد، می‌توان تصور کرد که انتقاد به شخص کیانوری ابلاغ شده و هیئت اجرائیه از آن آگاهی نیافته است.

در برخورد با این انتقاد گویا هیئت اجرائیه بر این عقیده بوده که: ما کشور خود را بهتر از هر کس دیگر می‌شناسیم و بیشتر از هر کس دیگر یا مقام دیگری صلاحیت تعیین خط مشی و سیاست خود را داریم. این گفته که بیشک بر زبان هیچکس نیامده، ساخته و پرداخته خود کیانوری است. مگر ممکن است مقامات حزب کمونیست اتحاد شوروی بارها نادرست بودن مشی حزب را به هیئت اجرائیه یادآور شوند و رهبری در موضع خود همچنان سرسختانه باقی بماند؟ آیا می‌شود تصور کرد که افرادی مانند بقراطی، بهرامی، یزدی از انتقاد مکرر شوروی اطلاع یابند و آنرا ناشنیده انگارند؟ با شناختی که من از این افراد دارم چنین برخوردی را از جانب آنها از محالات می‌دانم.

خاطرات کیانوری حاکی است که او مطبوعات شوروی را می‌خوانده که در آنها از

دکتر مصدق و سیاست دولت او حمایت می شده است: «خوب به یاد دارم که در یکی از شماره‌های مجله فلسفی که از طرف شعبه فلسفه آکادمی علوم شوروی منتشر شده بود مقاله جالبی درباره نهضت ملی ایران و تأیید آن درج شده بود». باید بگویم که مجله «مسائل فلسفی» فقط به مسائل فلسفی می پرداخت و مسائل سیاسی در آن جایی نداشت... وانگهی این مجله فقط به زبان روسی انتشار می یافت و کیانوری را در آن زمان با زبان روسی آشنائی نبود».<sup>۴</sup>

توضیح این نکته ضرورت دارد که منظور دکتر فروتن از انتقاد «بجا و بحق رفقای شوروی به نخستین اعلامیه هیأت اجرائیه موقت»، که در واقع انتقادی بی جا و بی حقی بود، اشاره به اعلامیه ای است که هیأت اجرائیه موقت بعد از ماجرای آذربایجان منتشر می کند. این اعلامیه حاوی نکاتی بود که به مذاق رفقای شوروی خوش نیامده بود. این را هم باید تذکر بدهم که دنباله روی و حرف شنوی سایر اعضای هیأت اجرائیه از شوروی، از جمله کیانوری و قاسمی و فروتن به مراتب بیشتر از سه نفری بود که دکتر فروتن قید می کند. در این بخش می کوشم، بر اساس داده‌های موجود و شناختی که از شوروی دارم، تحلیلی حتی المقدور عینی و بی غرضانه از سیاست و رفتار دولت شوروی در قبال دولت دکتر مصدق و جنبش ملی شدن صنعت نفت ارائه دهم.

برخی از پژوهشگران، و کیانوری نیز به شیوه خود، کوشیده اند با انتخاب این یا آن نوشته گلچین شده از فلان مجله و روزنامه شوروی و یا استناد به این یا آن اقدام دولت شوروی، سیاست آن دولت را در قبال دولت دکتر مصدق سیاه یا سفید جلوه دهند. البته این کار با توجه به تناقضات موجود و مطالب ناسخ و منسوخ، چندان مشکل نیست. اما ما را به حقیقت نزدیک نمی کند. کسانی که می خواهند موضع شوروی را سیاه نشان دهند، غیبت قاضی شوروی در دیوان بین‌المللی لاهه را در تیرماه ۱۳۳۱ عنوان می کنند. کیانوری و تبلیغات چپ‌های حزب توده و شوروی، حمایت نماینده شوروی در شورای امنیت از ایران را (مهرماه ۱۳۳۰) برجسته می نمایند. عده‌ای، به برخی نقل قول‌ها از مطبوعات شوروی و یا به مسائلی نظیر خودداری اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی از خرید نفت ایران و یا عدم استرداد طلاها و ارزهای مسدود شده در بانک دولتی شوروی اشاره می کنند و شواهدی ارائه می دهند. در برابر آن، رهبری حزب توده و کیانوری در خاطرات خود، به استناد برخی اظهارنظرها و مندرجات مطبوعات، ولی با سفسطه کاری، گناه را به گردن دکتر مصدق می اندازد.

## واقعیت چیست؟

تعمق و تأمل در ماهیت سیاست شوروی نشان می‌دهد که قانون مندی آنچه در عرف سیاسی «مصلح دولت» (Raison de Etat) می‌نامند، با گذشت زمان اثرات خود را می‌گذارد و موجب می‌شود پیام سال‌های اول انقلاب اکثراً درباره برادری و برابری ملت‌ها و حمایت از مظلومان جهان، جای خود را به همان محتوای سیاسی دولت‌های قبل از انقلاب، یعنی سیاست جهان‌گشائی و خودمحموربینی، تجاوز به همسایگان و دوختن چشم از به اموال دیگران، منتهی با شکل دنیا فریب و تازه‌ای بسپارد.

قابلیت زمام‌داران شوروی در آن بود که ظاهر و آرایش میهن پرولتاریای جهان و رهبر جنبش‌های رهائی‌بخش و ضداستعماری را حفظ کرد. و این امر را با مهارت تبلیغاتی، در جهت پیشبرد مصالح روسیه بزرگ، به کار بست. و همین دوگانگی شکل و محتوا موجب شد که کمونیست‌ها در جهان و توده‌ای‌ها در ایران، که ۹۹ درصد آن‌ها میهن‌پرست و بسیاری برخاسته از میان شریف‌ترین و پاک‌ترین مردم ایران بودند، به اقتضای مرام و باورهای ایدئولوژیک خویش، اتحاد شوروی و نظام حاکم را، که سنخیتی با سوسیالیسم آرمانی آن‌ها نداشت، جامعه ایدئالی و آرمان شهر خود پندارند. توده‌ای‌ها در ذهن خود بر آن بودند که شوروی به ایران به چشم برادر می‌نگرد و چشم‌داشتی ندارد. و از هرگونه وسوسه توسعه‌طلبی فارغ است و جز آزادی، رفاه و سعادت ملت ایران نمی‌طلبد! افسوس که واقعیت جز آن بود و ما، گم‌گشتگان وادی توهمات خویش!

سیاست و موضع دولت شوروی نسبت به دولت دکتر مصدق و جنبش ملی شدن صنعت نفت، در اساس، تابعی از سیاست خارجی و استراتژی بین‌المللی اتحاد شوروی در قبال ایران و مستقل از حکومت‌های بر سر کار بود و جز این نمی‌توانست باشد. رفتار و برخورد دولت شوروی نسبت به هر حکومت بر سر کار، به هیچ وجه بر این ملاک نبود که ملی و آزادی‌خواه است یا وابسته و سرکوبگر. معیار سنجش این بود تا چه حد و تا کجا منافع دولت شوروی را در لحظه، تأمین می‌کند و چقدر فایده‌رسان است!

از این رو، زمانی احمد قوام در نظر آن‌ها بزرگ‌ترین سیاستمدار خاورمیانه بود و روزگاری مظفر فیروز سوگلی و «اهل بیت» گردید و سرانجام از رزم‌آرا آن همه تجلیل کردند و از ترور او ماتم گرفتند. طبعاً از چنین دیدگاهی، دکتر مصدق نامناسب‌ترین شخص برای حکومت در ایران بود. زیرا دکتر مصدق مدافع نظریه «موازنه منفی» در روابط

خارجی ایران با دولت‌های بزرگ بود، با واگذاری امتیاز به دولت‌های خارجی مخالف و خواستار ملی کردن صنعت نفت در جنوب و شیلات در شمال بود. شوروی‌ها چند سال پیش از آن نیز مزه همین اعتقاد دکتر مصدق را بر سر تقاضای امتیاز نفت شمال چشیده بودند. مهم‌تر از آن، اگر دولت دکتر مصدق با کودتا سرنگون نمی‌گردید و به راه حلّ معقولی بر پایه اصل ملی شدن صنعت نفت دست می‌یافت، می‌توانست برنامه‌های اصلاحی خویش را، که در زمینه‌های مختلف در سال آخر حکومت خود آغاز کرده بود، با موفقیت پیش ببرد. مردم را به رفاه و آسایش برساند و در کشور رژیم سیاسی مبتنی بر آزادی و دموکراسی برقرار سازد و عملاً زمینه اجتماعی - سیاسی لازم برای تحقق نقشه‌های شیطانی که استالین در سر می‌پروراند، از میان بردارد.

من با تمام شناختی که از ماهیت شوروی داشتم، مع هذا اذعان می‌کنم وقتی برای اولین بار کتاب سرهنگ غلامرضا نجاتی درباره «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران» را خواندم و با مندرجات نوشته او درباره «اسناد و مدارک سری مربوط به مذاکرات سران دولت آلمان و اتحاد جماهیر شوروی»، بتاريخ ۱۳ دسامبر ۱۹۴۰ میان هیتلر و مولوتف آشنا گردیدم، شدیداً حیرت زده شدم. چگونه می‌شد باور کرد که دولت شوروی که بیست سال قبل از آن باعث رهایی ایران از چنگ استعمار روسیه تزاری شد. اینک بدنبال همان وسوسه‌های کشورگشائی است!<sup>۵</sup>

گو اینکه با حمله آلمان به شوروی، این موافقت‌نامه بهم ریخت و سرنوشت جنگ و به تبع آن سرنوشت ما تغییر یافت. اما استالین وسوسه‌های شیطانی خود را از یاد نبرد. بی‌تردید ماجرای فرقه دموکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد، از دیدگاه شوروی، در خدمت این استراتژی قرار داشت. دولت شوروی، با ملاحظه تنگناهای ناشی از متحدین جدید خود، دستیابی به استراتژی خویش را می‌توانست، تنها از راه تقویت یا ایجاد احزاب کمونیستی و کسب قدرت بدست آنها و یا با هژمونی آنها آن‌گونه که از کره تا چکسلواکی صورت گرفت، عملی سازد. این سیاست بویژه در حیات استالین، با قوت و برنامه‌ریزی شده از سوی او و کوچک ابدال‌های او نظیر میرجعفر باقروف (همه کاره آذربایجان شوروی)، دنبال می‌شد.

پیروزی دکتر مصدق در حکومت مداری و راه انداختن صنعت نفت و انجام موفقیت‌آمیز اصلاحات اجتماعی، سدّ راه پیشرفت و روی کار آمدن حزب توده در ایران و

تبدیل شدن ایران به یکی از اقمار شوروی بود. دکتر مصدق بدان آگاهی داشت. در درد دل‌های دوران زندان خود با سرهنگ جلیل بزرگمهر، وکیل مدافع‌اش می‌گوید: «آقا اگر يك سال کار ما دوام پیدا می‌کرد، اصلاحات شروع شده به جایی می‌رسید؛ اقتصاد بدون نفت، به طور کامل طبق برنامه‌ای که شروع شده بود انجام می‌گرفت؛ تعادل بودجه که داده بودیم جریان پیدا می‌کرد؛ به واسطه اصلاحات و بالا رفتن سطح زندگی مردم، قهراً از موافقین توده‌ای‌ها می‌کاست.

افراد چپ، عرض کنم به سرکار، بردو قسم‌اند: تندرو بالذات، و تندرو بالعرض. تندرو بالعرض آنهایی هستند که به واسطه بدی وضعیت جامعه، رو به آنها می‌کنند. وقتی که در جامعه اصلاحاتی به عمل آمد، قهراً این دسته که تندرو بالعرض هستند، به جای خود می‌ایستند و از قدرت تندرو بالفطره می‌کاهند.

هر فرد بی‌غرض آقا، يك هدف فردی دارد، يك هدف اجتماعی. هدف فردی‌اش داشتن نان، آسایش خانوادگی و سلامتی است. هدف اجتماعی هم آزادی در زندگی و آبادانی. اگر بتدریج دیدند این کارها درست می‌شود، دیگر مرضی ندارند. حرف معترضین توده‌ای در غیر توده‌ای نمی‌گیرد، مردم گوش نمی‌دهند... آقا، با این ظلم و فشار و خفه کردن، مردم راهی ندارند به غیر از اینکه به طرف کمونیسم بروند. دیگ بخار، نفس کش نداشته باشد، با آن قدرتش می‌ترکد. افراد هم در جامعه باید تنفس بکنند، و هر عملی که جلو تنفس اجتماعی را بگیرد، موجب انفجار اجتماع می‌شود».<sup>۶</sup>

هدف دولت دکتر مصدق به هنگام روی کار آمدن، استقلال و آزادی بود. که در دو خواست برنامه دولت خود، یعنی: اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تأمین آزادی انتخابات و اصلاح قوانین مربوطه خلاصه می‌شد. دولت‌های بزرگ، به ویژه انگلستان و روسیه (در آن ایام در شکل شوروی آن)، که در طول تاریخ چشم طمع به ایران دوخته و بارها برای تقسیم آن دام گسترده‌اند، چشم دیدن او را نداشتند.

بنابراین، موضع و سیاست دولت شوروی در قبال دولت دکتر مصدق و جنبش ملی شدن صنعت نفت را باید در مقطع چنین برداشت استراتژیک مورد سنجش و ارزیابی قرار داد. تعیین جا و مقام تاریخی - سیاسی دکتر مصدق و حکومت وی و داوری درست درباره آن، تنها به شرط حرکت از مصالح ملی ایرانیان و عنایت به نقش و موقعیت دشوار او، به ویژه در صحنه شطرنج بازی‌های سیاسی سرنوشت‌ساز ابرقدرت‌ها، امکان‌پذیر است. و الا



دکتر محمد مصدق نیز انسان بود نه معصوم و خطاناپذیر. مسلماً در کار و روش و سیاست او اشکالات کم و بیش جدی وجود داشت و صدمه هم زد. اما سرنوشت او و جنبش ملی را این‌ها تعیین نکرد. استعمار جهانی و ارتجاع داخلی او را از پای درآورد و سرنگون ساخت. اما هدف بحث ما در این جا، پرداختن به نقش استعمار نیست، که حساب‌شان به گونه دشمنان جنبش ملی روشن است. بحث ما به کشوری مربوط می‌شود که مدعی بود حامی مظلومان است. حساب این دولت را دکتر مصدق و مردم ایران از بقیه جدا کرده آن را کشور استعمارگر نمی‌پنداشتند و از آن انتظار دیگری داشتند. نقد من به سیاست اتحاد شوروی و نیز رهبری حزب توده، از این زاویه است. زیرا حساب «دوست» از دشمن جداست. قبح عمل آن‌ها نیز بدین سبب، دو چندان است.

با وجود این که از لحاظ مضمون، میان سیاست و روش رهبری حزب توده و دولت شوروی در قبال دولت دکتر مصدق و جنبش ملی شدن صنعت نفت فرق اساسی چندانی وجود نداشت، مع‌هذا این دو از یک نظر با هم تفاوت‌هایی داشتند. چرا که دولت شوروی به مسأله از بیرون می‌نگریست و در چارچوب الزامات و قیودات یک دولت بزرگ با استراتژی جهانی عمل می‌کرد. حال آنکه نگاه رهبری حزب توده به مسأله از درون بود و بنام «مبارزه طبقاتی» و «ضد امپریالیستی» عمل می‌کرد و از آزادی بیان و عمل بی‌حد و حصری برخوردار بود. همین نگرش از دو زاویه و دو خاستگاه، به تفاوت‌هایی در عمل منجر می‌گردید.

دقت در رفتار و روش دولت شوروی طی دو سال و چند ماه حکومت دکتر مصدق نشان می‌دهد که برخلاف رهبری حزب توده، رفتار دولت شوروی خصمانه نبود. اما حمایت فعال و عملی نیز از حکومت مصدق ننمود. این امر به ویژه در مسأله عدم همراهی لازم در شکستن تحریم فروش نفت ایران، و در پس ندادن طلاها و مطالبات ارزی و مالی ایران بیش از هر مورد چشمگیر بود و اثرات منفی بر جای گذاشت.

دولت شوروی به دلایلی که در بالا ذکر شد نفعی در وجود و پایداری حکومت دکتر مصدق و به طریق اولی، در پیروزی او نداشت. لذا به طور انفعالی و با بی‌تفاوتی، به جنگ نابرابر دکتر مصدق با غول استعمار می‌نگریست. به نظر من همین بی‌تفاوتی و سیاست انفعالی اتحاد شوروی در قبال دولت دکتر مصدق، از عواملی بود که دست رهبری بی‌کفایت و تنگ‌نظر حزب توده را باز گذاشت تا هر چه می‌خواهد بکند و تقریباً تا پایان به جنبش

ملی شدن صنعت نفت صدمه بزند و چوب لای چرخ دولت دکتر مصدق بگذارد. اما همین رفتار رهبری حزب، فی نفسه، مغایر با استراتژی دولت شوروی در قبال ایران و حکومت‌های آن، چنانکه قبلاً توضیح دادیم، نبود. با این تفاوت که دولت شوروی، در آن سال‌های اوج جنگ سرد و جنگ کره به خاطر سیاست و استراتژی جهانی‌اش، نمی‌توانست در حالی که در مجامع بین‌المللی و انظار جهانیان به او چون سخنگوی مظلومان دنیا و مدافع کشورهای زیر ستم می‌نگرند، در کنار آمریکا و انگلستان قرار بگیرد و علیه دکتر مصدق بپا خیزد. موضع نماینده شوروی در جریان بحث درباره شکایت انگلستان از ایران در شورای امنیت (مهرماه ۱۳۳۰) نمونه آن است. درست است که دولت شوروی از حق وتو به نفع ایران استفاده نکرد. اما تهدید به استفاده از آن را طرح نمود. همان حمایت علنی او از مواضع ایران و رأی مخالف به خواست انگلستان، کافی بود تا اعضای شورای امنیت به تکاپو بیفتند و به جستجوی راه حل‌های میانی بآیند. در نتیجه، دولت مصدق تنها نماند. در جلسات ۲۳ و ۲۶ مهرماه ۱۳۳۰ تسارابکین، نماینده شوروی همراه با دکتر مصدق، با قطعنامه پیشنهادی دولت انگلستان به مخالفت برخاستند. همین موجب شد که شورای امنیت عاقبت پیشنهاد سازش فرانسه را بپذیرد. بر مبنای آن، رسیدگی به شکایت انگلستان، تا اخذ تصمیم از سوی دیوان داوری لاهه درباره صلاحیت یا عدم صلاحیت شورای امنیت برای رسیدگی به موضوع، مسکوت ماند. بی‌تردید، رفتار دولت شوروی بسیار ذی‌قیمت بود و اثرات مثبتی در مبارزات دولت دکتر مصدق بر جای گذاشت. بیهوده نبود که باقر کاظمی وزیر امور خارجه دولت دکتر مصدق از دولت شوروی به خاطر حمایتش در شورای امنیت سپاسگزاری کرد. این نمونه نشان می‌دهد که اگر دولت شوروی از آغاز به طور پیگیر و معقول، از خواست‌های ایران حمایت می‌کرد، چه اثرات مثبتی در مبارزات مردم ایران بر جای می‌گذاشت.

موضعی بودن حمایت شوروی و ناپیگیری و تناقضات سیاست او را در قبال دولت دکتر مصدق، می‌توان چند ماه بعد در آستانه سفر او به دیوان داوری لاهه (خرداد ۱۳۳۶)، مشاهده نمود. دولت شوروی در خرداد ماه، به بهانه تجدید قرارداد نظامی ایران و آمریکا، یادداشت اعتراضی شدیدی به ایران فرستاد و ناقوس تهدید قرارداد ۱۹۲۱ را به صدا در آورد. تبلیغات علیه دولت دکتر مصدق در مطبوعات و رادیو مسکو، در خرداد ماه و تیرماه شدت گرفت. شایان ذکر است که اصل قرارداد استخدام مستشاران نظامی آمریکا در زمان

نخست‌وزیری رزم‌آرا امضا شده بود. منتهی به خاطر روابط حسنه فیما بین، که قبلاً اشاره کردیم، کوچک‌ترین اعتراضی در آن زمان صورت نگرفت. حال آنکه دکتر مصدق تنها کشور آسیائی (و در جهان بعد از یوگسلاوی دومین کشور) بود که حاضر نشد شرایط «دفاع مشترك» را که در تمام قراردادهای مشابه قید می‌شد، بپذیرد. ماجرا چون مفصل است من به ذکر یادداشت شوروی و پاسخ دولت ایران اکتفا می‌کنم که به اندازه کافی جامع است و بهانه‌جویی دولت شوروی را می‌رساند.

يك هفته قبل از حرکت دکتر مصدق و همراهانش به دیوان داوری لاهه، دولت اتحاد جماهیر شوروی روز اول خرداد، یادداشت زیر را تسلیم ایران کرد:

«... از نامه‌های متبادله بین دولتین ایران و آمریکا مشهود می‌گردد که بین ایران و آمریکا توافق نظر حاصل شده که ایران در مقابل آمریکا تعهداتی که دارای جنبه‌های سیاسی و نظامی است به گردن گیرد. و قرارداد استخدام مستشاران آمریکائی تجدید گردد. آقای بوشهری سخنگوی دولت نیز تأیید نموده است که استخدام مستشاران آمریکائی تجدید خواهد شد. معلوم است که میسیون آمریکائی علیه شوروی در ایران فعالیت می‌نماید. در تاریخ ۲۳ ماه مه ۱۹۵۰ دولت ایران درباره کمک نظامی آمریکا به آن دولت موافقت نمود و اخیراً این موافقت‌نامه را تجدید نمود. و این موافقت‌نامه ایران و ارتش ایران را تحت کنترل دولت آمریکا قرار داده و استقلال آن دولت را مورد تهدید قرار می‌دهد. دولت شوروی ضروری می‌داند که دولت ایران را به این نکته متوجه سازد که با قبول مساعدت نظامی و اقتصادی آمریکا و تعهدات معینی که به آمریکا سپرده است، آمریکا را عملاً برای تعدی و تجاوز به آن کشور وارد می‌سازد. این اقدام را نمی‌توان يك اقدام صلح‌آمیزی تلقی نمود. این اقدام علناً خلاف قرارداد اتحاد و همجواری بین ایران و شوروی است که در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ بین دولتین منعقد شده است».

دولت ایران برای اجتناب از تنش بیشتر و باز شدن جبهه جدیدی در آستانه شرکت در دیوان داوری لاهه، پاسخ به آن را به بعد از مراجعت از لاهه موکول نمود. فقط دکتر حسین فاطمی، با لحنی دوستانه به توضیح مطلب پرداخت و گله‌گزاری کرد: «صدور این یادداشت به هر نسبت و مقصودی که صورت گرفته باشد، در محافل سیاسی ایران به عنوان مساعدت و همراهی ضمنی با سیاست استعماری انگلیس در ایران تلقی خواهد شد».<sup>۷</sup>

دهم تیرماه، باقر کاظمی پاسخ دولت ایران را تسلیم سادچیکف سفیر شوروی نمود. متن

پاسخ دولت ایران را علی‌رغم طولانی بودن آن، بدین خاطر که هم سیاست خارجی دکتر مصدق را ترسیم می‌کند و هم بی‌پایه بودن بهانه‌جوئی‌های دولت شوروی را می‌رساند. عیناً نقل می‌کنم: «وزارت امور خارجه شاهنشاهی با اظهار تعارفات خود به سفارت کبرای دولت اتحاد جماهیر شوروی در پاسخ یادداشت مورخ ۲۱ مه ۱۹۵۲ دولت اتحاد جماهیر شوروی که جناب آقای ا. یا، وشینسکی وزیر امور خارجه آن دولت حضوراً تسلیم آقای آراسته سفیر کبیر دولت شاهنشاهی در مسکو نموده‌اند، توقیراً زحمت افزا گردیده متن نامه‌ای را که آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر ایران در چهارم اردیبهشت سال ۱۳۳۱ جاری به آقای لوئی هندرسن سفیر کبیر آمریکا مرقوم فرموده‌اند، عیناً درج می‌نماید:

«جناب آقای سفیر کبیر! در تعقیب مذاکرات شفاهی لازم است به استحضار آن جناب برساند که دولت اینجانب نظر به وضعیات مالی و اقتصادی، کمکی را که دولت متبوع آن جناب حاضر است به این کشور بنماید استقبال می‌کند و تا آنجا که منابع ثروت و اوضاع عمومی ایران اجازه دهد از اصول منشور ملل متحد پشتیبانی و دفاع می‌نماید. و هم‌چنین برای تقویت استعداد دفاعی خود آنچه می‌تواند می‌کند و از هر طرفی مورد حمله قرار گیرد با تمام قوا از آزادی و استقلال خود دفاع خواهد کرد.»

از مطالعه کامل آن معلوم می‌شود که دولت ایران هیچگونه تعهدی جز آنچه دول عضو سازمان ملل متحد و منجمله دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قبول نموده و خود را ملزم به رعایت آن می‌دانند ننموده و بنابراین موردی برای تصور اینکه دولت شوروی در این باب نموده‌اند وجود ندارد.

بیانات آقای بوشهری وزیر راه و سخنگوی سابق دولت نیز عیناً از قرار ذیل بوده است:

در تاریخ ۲۸ اسفندماه ۱۳۳۰ چنین گفته‌اند: «دولت آمریکا موافقت نموده که به هیئتی از افسران آمریکائی اجازه دهند موقتاً تحت شروط فعلی در ایران باقی بمانند تا دولتین، وقت کافی برای مشورت با یکدیگر راجع به آتیه هیئت مزبور داشته باشند و طبق تصمیم هیئت وزیران مقرر گردید در مورد پرداخت حقوق و سایر مزایای هیئت مزبور، تا زمانی که تکلیف آنها معین نگردیده مطابق قانون اول آبان ماه عمل شود.»

و در تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ مطابق ۲۷ آوریل که به آن اشاره شده چنین اظهار داشته‌اند.

«قبلاً هم گفتیم که کارشناسان نظامی کماکان به خدمت خود ادامه خواهند داد تا دولت تصمیم بعدی خود را اتخاذ کند.»

از بیانات فوق بخوبی معلوم می‌شود که تصورات و استنتاجاتی که در یادداشت فوق‌الذکر راجع به ارتش ایران و مطالب مندرجه در یادداشت مرقوم فرموده‌اند به هیچوجه اساس و مبنائی ندارد. و دولت شاهنشاهی هیچگاه اقدامی که مخالف عهدنامه مودت ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ باشد به عمل نیاورده و دولت آقای دکتر مصدق هیچوقت جز سیاست بیطرفی سیاستی را تعقیب نکرده است. و امیدوار است روابط دوستانه همجواری که خوشبختانه بین دولتین ایران و جماهیر شوروی سوسیالیستی وجود دارد روزبروز مشیدتر و مستحکم‌تر گردد.»

مناقشه نیز به همین تبادل یادداشت خاتمه پذیرفت، که خود نشان‌دهنده جدی نبودن موضوع اعتراض است. اما در این بین، بنا به روایت دکتر کریم سنجابی که به عنوان قاضی ایرانی در دادگاه لاهه شرکت داشت: «قاضی روسی تمارض کرد و نیامد». حال آنکه، رسیدگی و اتخاذ تصمیم در موضوع مهم صلاحیت یا عدم صلاحیت شورای امنیت برای رسیدگی به شکایت انگلستان علیه ایران در دستور آن قرار داشت. این واقعه، به نشانه عدم حمایت دولت شوروی از دعوای ایران تعبیر شد. و به بدگمانی‌ها، از نوع آنکه دکتر فاطمی در باختر امروز مطرح ساخت، دامن زد. توضیح قانع‌کننده این تناقضات و تعیین این که آیا رابطه‌ای میان یادداشت اعتراضی شوروی و غیبت قاضی شوروی وجود دارد، بدون دسترسی به اسناد سرّی و بایگانی شده وزارت امور خارجه آن کشور، غیرممکن است.

## شوروی و معضل فروش نفت

این مطلب از موضوعات مهم مورد بحث پژوهشگران این دوره از تاریخ جنبش ملی ایران و از نکات مورد اختلاف جدی است. روایت کیانوری در نوع خود کم‌نظیر است. می‌گوید: در مسأله تحریم نفت ایران توسط غرب، «...اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی (لهستان، چکسلواکی و مجارستان) آمادگی خود را برای شکستن تحریم و کمک به ایران اعلام کردند. ولی دولت مصدق در زیر فشار آمریکا و انگلیس، شهادت این اقدام را نداشت و حاضر نشد از این امکان به سود ملت ایران و جنبش ملی استفاده کند».<sup>۸</sup>

کیانوری برای ادای دین، شوروی را نیز جزو پیشنهاد دهندگان و در رأس همه قرار

می‌دهد، که بکلی خلاف حقیقت است. برای رد آن کافی است اظهارات سخنگوی دولت در مصاحبه مطبوعاتی ۲۳ مرداد ۱۳۳۱ را یادآوری کنیم: «تاکنون غیر از شوروی کشور دیگری نیست که پیشنهاد برای خرید نفت ایران نفرستاده باشد!» و بار دیگر در شهریور ماه همان سال، سخنگوی شرکت ملی نفت به روزنامه‌نگاران گفت: «ما در عقد قرارداد با هر کشوری که مایل به خرید نفت ما باشد حاضریم. حتی با دولت شوروی، همان‌طور که دولت انگلیس اخیراً قرارداد فروش ذغال‌سنگ با دولت شوروی منعقد نموده، ما هم که دو هزار مایل با دولت شوروی مرز مشترک داریم آماده برای عقد قرارداد هستیم».<sup>۹</sup>

این‌گونه اظهارنظرها آشکارا نوعی دعوت مستقیم و تشویق دولت شوروی برای خرید نفت ایران بود. روشن است که دکتر مصدق این کار را به قیمت نارضائی دولت‌های آمریکا و انگلیس صورت می‌داد و با اعتراضات آشکار و پنهان آن‌ها مواجه بود.

همان وقت (۲۹ مرداد ۱۳۳۱)، آیت‌الله کاشانی در ملاقات با سفیر جدید رومانی گفتگویی دارد که در روزنامه‌های آن روز منعکس است. نقل بخش‌هایی از آن، برای روشن شدن موضوع جالب است.

آیت‌الله کاشانی از سفیر رومانی می‌پرسد: «گویا اظهار شده که ایران با فروش نفت به بلوک شرق مخالف است. در صورتی که چنین نیست. ما اعلان دادیم که نفت خود را می‌فروشیم، ولی با وجود این کسی از بلوک شرق برای خرید نیامد». وزیر مختار پاسخ می‌دهد: «گمان می‌کنم چون بلوک شرق و بخصوص شوروی، مقدار زیادی نفت دارد، اقدامی نکرده است. و الا دولت شوروی هم طرفدار مبارزه مردم ایران است. من تصور می‌کنم که از بلوک شرق هم پیشنهادهایی رسیده بود». آیت‌الله کاشانی پاسخ می‌دهد: «ما هم گفته‌ایم حاضریم».

وزیر مختار می‌گوید: «ایران با کشورهای شرقی روابط تجارتي دارد». آیت‌الله کاشانی تأکید می‌کند: «البته روابط تجاری هست. ولی ما می‌کوشیم نفت بخرند». وزیر مختار پاسخ می‌دهد: «البته از صفر نمی‌توان شروع کرد. با بسط بازرگانی مسأله نفت هم حل خواهد شد».<sup>۱۰</sup>

در قراردادهای پایایی متعددی که با کشورهای سوسیالیستی، از جمله با شوروی منعقد گردید، مشاهده می‌شود که وزیر مختار رومانی سیاست عمومی کشورهای سوسیالیستی را به وضوح تصویر کرده است. با گفتن این که با تجارت شروع می‌کنیم،

انشاءالله به نفت هم می‌رسیم! در واقع، وعده سر خرمن دادن است. به همین مناسبت، در قراردادهای بازرگانی پایاپای با دولت چکسلواکی (هشتم شهریور ۱۳۳۱)، با لهستان (۱۶ مهر ماه ۱۳۳۱) و شوروی در خرداد ۱۳۳۲، در فهرست کالاهای مورد نیاز این کشورها، از کالای بنام نفت ایران خبری نیست!

آن آیام در بحث‌های درون حزبی سؤال ما این بود: پس چرا دولت شوروی پیشنهاد خرید نفت نمی‌دهد؟ امثال کیانوری‌ها برای قانع کردن ما این‌گونه پاسخ می‌دادند: مصلحت نیست! می‌گفتند دولت شوروی برای اینکه درد سری برای مصدق پیش نیاید و امپریالیست‌ها تحریک نشوند، خود پای به پیش نمی‌گذارد و سایر کشورهای سوسیالیستی را تشویق می‌کند. در آن روز، این حرف برای ما قانع‌کننده بود. در مطبوعات حزبی پیشنهادات لهستان و چکسلواکی با آب و تاب، بازتاب می‌یافت و همه این حرف‌ها را ما، به حساب سیاست داهیانه استالینی می‌گذاشتیم! عجب این جاست که علی‌رغم روشن شدن بسیاری از مسائل، جوانشیر همان حرف‌ها را، این بار برای نسل ناوارد بعد از انقلاب بهمن (۱) تکرار می‌کند. می‌نویسد: «...در واقع نیز شوروی در آن روزها نه به خاطر این که نفت داشت یا نداشت، بلکه بخاطر این که مصدق را پیش از آن زیر فشار امپریالیست‌ها نگذارد و بهانه به جنجال‌گران ندهد که «ای وای شوروی به آب‌های گرم رسید»، با احتیاط عمل کرد!»<sup>۱۱</sup> یعنی نه پیشنهادی داد و نه نفت ایران را خرید!

اظهارات جوانشیر، لااقل این فایده را دارد که ساختگی بودن ادعای کیانوری درباره پیشنهادات شوروی برای خرید نفت ایران را نشان دهد.

## مورد سایر کشورهای سوسیالیستی

موضوع سایر کشورهای سوسیالیستی نظیر چکسلواکی، لهستان و مجارستان تا حدی متفاوت است. زیرا ماده ۷ قانون ملی شدن صنعت نفت که به مشتریان سابق شرکت نفت انگلیس و ایران حق تقدم قائل شده بود، شامل چکسلواکی و لهستان نمی‌شد. زیرا این کشورها از مشتریان سابق شرکت نبودند. لذا این دو کشور، قبل از سایر کشورهای سوسیالیستی پیشنهاداتی برای خرید نفت ایران دادند. اظهارات دکتر فاطمی معاون سیاسی نخست‌وزیر در ۲۲ شهریور ماه ۱۳۳۰ شاهد آنست: «دولت لهستان تقاضای خرید هفتصد هزار تن و دولت چکسلواکی پانصد هزار تن محصولات نفتی از شرکت ملی نفت ایران

کرده‌اند و هر دو دولت حاضر شده‌اند که وسائل حمل و نقل را خود تهیه و محصولات نفتی را از آبادان حمل نمایند».<sup>۱۲</sup>

نگاهی به روند کار و جریان رویدادها نشان می‌دهد که در آغاز، دولت ایران ترتیب اثر چندانی به این پیشنهادات نداد. زیرا که در سال اول حکومت ملی، دکتر مصدق و مشاوران نزدیک او ارزیابی درستی از آرایش و تناسب نیروهای جهانی و قدرت کارتل بین‌المللی نفت نداشتند. تصور می‌کردند که دنیای غرب نمی‌تواند از ۳۵ میلیون تن نفت ایران و امکانات بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان چشم‌پوشد و قادر نخواهد بود این خلأ را پر نماید. لذا در انتظار راه حل نسبتاً سریع و مساعد به حال ایران بودند. این حقیقت تلخ را دکتر مصدق برای اولین بار به طور رسمی، در اظهارات ۲۳ فروردین ۱۳۳۱ در جلسه معارفه با نمایندگان منتخب دوره هفدهم تقنینیه بر زبان آورد. من فقط يك جمله از آن را که مستقیماً به بحث ما مربوط می‌شود، نقل می‌کنم: «...ما تصور می‌کردیم اگر به عواید نفت احتیاج داریم، دولت انگلیس نیز به نفت ما نیازمند است... ولی متأسفانه دولت انگلیس احتیاجات خود را به وسیله کمک آمریکا برطرف نمود. یعنی از آمریکا دلار گرفته و نفت مورد احتیاج را خریداری کرد و نتیجه این شد که بتواند ما را تحت فشار قرار دهد. یعنی هر کسی خواست از ما نفت بخرد او را از معامله با ما منصرف و دستگاه نفت ما را متوقف کرد. به طوری که هر کس هم که تاکنون با ما قراردادی بسته، آن را اجرا نکرده است».<sup>۱۳</sup>

البته، معضل دولت ایران نیز با فروش ۷۰۰ هزار تن نفت در سال به لهستان و ۵۰۰ هزار تن نفت به چکسلواکی که حتی نفت کش نداشتند حل نمی‌شد. لذا دولت ایران، که بدرستی در پی يك راه حل اساسی و همه‌جانبه برای مسأله فروش نفت ایران بود در آغاز چندان شور و هیجانی در برابر این گونه پیشنهادات نشان نداد و منتظر ماند و این دست و آن دست کرد. لذا این را به حساب «ترس» از آمریکا و انگلستان و ملاحظات این چنینی گذاشتن خطاست. هر دولت مدبّر که مصالح ایران را در نظر داشت، جز این نمی‌کرد.

اما آنگاه که دکتر مصدق از دستیابی به راه حل سریع ناامید شد، از اواخر سال ۱۳۳۰ یعنی فقط هشت ماه پس از روی کار آمدن، در پی یافتن مشتریان خارج از کارتل بین‌المللی نفت بود و علناً به همه کشورها از جمله به کشورهای سوسیالیستی و اتحاد شوروی روی آورد و حتی تخفیف‌های پنجاه درصد داد. برای این منظور بدو ماده ۷ قانون خلع ید را که مانع این کار بود، لغو کرد. از کشورهای لهستان، چکسلواکی و مجارستان که قبلاً



پیشنهاداتی داده بودند، خواست تا نمایندگان خود را برای تعیین شرایط فروش به ایران اعزام بدارند. اما از این کشورها دیگر خبری نرسید. نه دنبال پیشنهادات قبلی را گرفتند و نه پیشنهادات جدیدی دادند. این کشورها نیازهای محدود خود را از جاهای دیگر تأمین نمودند و چنانکه خاطر نشان کردیم، در قراردادهای بازرگانی که با ایران بستند، نفت را در لیست کالاهای مورد نیاز قرار ندادند. علت این امر چه بود؟

به نظر می‌رسد اشکال اصلی همانست که خود دولت ایران نیز با آن مواجه بود. یعنی تحریم خرید نفت ایران و مشکلاتی که دولت مقتدر انگلستان و کارتل قدر قدرت بین‌المللی نفت در برابر نفتکش‌های مستقل ایتالیایی و ژاپنی به وجود آوردند. کشورهای ضعیفی چون چکسلواکی و لهستان و مجارستان با حجم ناچیز معاملاتی و فقدان وسایل حمل و نقل، توانایی مقابله با مشکلات را نداشتند. در آن ایام کارتل بین‌المللی نفت، «در خارج از ایالات متحده آمریکا و شوروی هفتاد درصد وسایل خصوصی حمل و نقل دریایی و در بعضی نواحی ۹۹ درصد تشکیلات فروش را دارا بودند».<sup>۱۴</sup>

سفیر مجارستان ضمن مصاحبه‌ای، به مناسبت عقد قرارداد بازرگانی ایران و مجارستان، لبّ مطلب را بیان می‌کند: «گنج‌آیدن فروش نفت در قرارداد به اصرار نمایندگان دولت ایران بوده است و الا مجارستان هیچ علاقه‌ای به این امر نداشت و علت این امر آنست که ما کشتی نفتکش در اختیار نداریم و بدون آن، حمل نفت غیرممکن است».<sup>۱۵</sup>

ماجرای نفتکش ایتالیایی «میریلا» در بندر ونیز و ممانعت از ورود نفت ایران به بازار ایتالیا با دخالت شرکت سابق نفت انگلیس و ایران، نمونه قابل توجهی است. ف. م. جوانشیر شرح می‌دهد، با وجود اینکه دادگاه ونیز درخواست شرکت سابق را که نفت بار شده به او تعلق دارد، رد نمود، ولی دولت ایتالیا تحت فشار دولت انگلیس از صدور پروانه ورود نفت ایران به داخل ایتالیا خودداری کرد. سپس ایتالیا و ایران و لهستان قراردادی بستند تا نفت کشتی «میریلا» پس از تصفیه به لهستان حمل شود. اما در اثر مخالفت و کارشکنی کارتل بین‌المللی و دول امپریالیستی، تحقق نیافت.

طبیعی است در برابر این همه زورگوئی و قدرت‌نمایی، حتی اگر کشورهای سوسیالیستی کوچک تمایل جدی به خرید نفت ایران داشتند عملاً سیر می‌انداختند. همین کار را هم کردند. ظاهراً پیشنهادات اولیه در جوّ خوش‌بینی‌های اولیه که دولت دکتر مصدق نیز بدان دچار بود، مطرح می‌شوند، و مسائلی چون اجاره نفتکش آسان می‌نماید. اما

کارشکنی‌ها و مخالفت‌های دولت انگلیس و کارتل بین‌المللی نفت، که بعداً رخ می‌نماید، این کشورها را از تعقیب پیشنهادات خود باز می‌دارد. به خصوص اینکه، آن‌گونه که از گفته‌های سفیر مجارستان بر می‌آید، شوق چندانی هم بدین کار نداشتند. در سال‌های ۱۳۳۱ - ۱۳۳۰، حتی اتحاد شوروی فاقد نفتکش بود. تنها راه حل انتقال نفت ایران به آن کشور، شاه لوله نفت بود که ساختمان آن لااقل دو تا سه سال به طول می‌انجامید و به سرمایه‌گذاری هنگفتی نیاز داشت. در هر حال به عمر دولت دکتر مصدق کفاف نمی‌داد. اما حتی اعلام آمادگی و شروع گفتگو، اثرات مهم روانی خود را می‌گذاشت و دولت‌های آمریکا و انگلیس را برای حل معضل نفت مجبور می‌ساخت. از آن‌جا که دولت شوروی در آغاز دهه ۱۳۳۰ بی‌نیاز از نفت بود و حتی صدور آن را آغاز کرده بود، توسل به چنین کاری، تنها در سایه يك اراده سیاسی به قصد پشتیبانی از نهضت ملی ایران و دولت دکتر مصدق میسر بود. ولی آن‌گونه که قبلاً توضیح دادیم، سیاست و استراتژی دولت شوروی در آن سال‌ها در چنین سمت و سوئی نبود.

در آن لحظات حساس که دولت دکتر مصدق به آب و آتش می‌زد تا راه خروج از این بن‌بست بیابد، خبری در مطبوعات پیچید که آشنائی با آن در رابطه با بحث ما ضرورت دارد. از اواخر سال ۱۳۳۱ و به ویژه آغاز سال ۱۳۳۲ تلاش‌های دولت ایران و شرکت‌های مستقلی که واقعاً مصمم به خرید نفت ایران بودند و امکانات هم داشتند، ثمرات خود را نشان می‌داد. شرکت‌های ایتالیائی و ژاپنی موفق شده بودند تا حد زیادی بر مشکلاتی که کارتل بین‌المللی و دولت انگلیس در راه خرید نفت ایران به وجود آورده بودند، فائق آیند. مرتب نفتکش‌های یازده هزار تنی «آلبا» و «پرسا» که به شرکت ایتالیائی سویور تعلق داشتند، میان بنادر ایران و ایتالیا در رفت و آمد بودند. ژاپنی‌ها نیز بسیار فعال بودند و از تخفیف ۵۰ درصد که دولت ایران به مدت ششماه برای تشویق شرکت‌های خریدار قائل شده بود، بهره می‌جستند. دادگاه توکیو علیه دادخواست انگلستان رأی داده و امیدهای برانگیخته بود. اما دولت انگلستان از پای نمی‌نشست. پس از شکست در دادگاه، دولت انگلیس که آن ایام در صحنه جهانی بسیار قدرتمند و از فاتحان جنگ جهانی دوم بود، از راه دیپلماتیک به دولت ژاپن فشار آورد و از جمله خواست تا دولت ژاپن از پرداخت سهمیه ارزی به شرکت میتسو خودداری ورزد. اضافه بر آن ناگهان روز بیست و چهارم اردی‌بهشت ۱۳۳۲ روزنامه‌ها خبر دادند که شرکت انگلیسی - هلندی «رویال دوچ - شل»، ۲۰ درصد از بهای نفت خود را در ژاپن کاهش داده است!

خبر هم زمان بعدی، ضربه روحی سخت تری بود. روزنامه کیهان در شماره بیست و ششم اردیبهشت ماه به نقل از روزنامه اقتصادی ژاپنی نیهون کزائی خبر داد: «دولت شوروی به ژاپن پیشنهاد کرده است که حاضر است در حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار تن نفت خام با بهای نازل تر از بهای نفت خام شرکت‌های انگلیسی و آمریکائی به ژاپن بفروشد. این پیشنهاد شوروی وقتی طرح شده است که بین ژاپن و انگلیس بر سر خرید نفت ایران به بهائی ارزاتر از آنچه که شوروی پیشنهاد کرد، مباحثه در گرفته است... شوروی پیشنهاد کرد که در مقابل نفت از ژاپن تور ماهی گیری، قایق و سیم دریافت کند».

فردای آن روز کیهان نوشت: «... پس از اینکه ایران حاضر شد به ژاپن تخفیف قیمت بدهد. شرکت شل انگلیسی نیز ۲۰٪ به ژاپن تخفیف قیمت داد و به دست و پا افتاد. اکنون خبر می‌رسد که دولت شوروی نیز وارد بازار نفت ژاپن شده و پیشنهاد کرده است که فعلاً در حدود نیم میلیون تن نفت خام به ژاپن بفروشد. اکنون باید دید که اقدامات انگلیسها و روسها تا چه حد در وضع فروش نفت به ژاپن تأثیر خواهد داشت و آیا مانور آنها موجب عقیم گذاشتن قراردادهای خرید نفت با ایران خواهد شد یا نه؟... دولت شوروی حاضر شده که در قیمت نفت خام ۳۰٪ تخفیف قائل شود و از نظر نزدیک بودن مناطق نفت خیز جزیره (ساخلین) به ژاپن و فروش نفت بر اساس پایپای، این اقدام شوروی بیشتر به معامله نفت با ایران لطمه وارد می‌سازد».<sup>۱۷</sup>

این که اقدامات دولت‌های انگلیس و شوروی در عمل چقدر مؤثر افتاد و چه چشم‌اندازی داشت، قابل اثبات نیست. به ویژه آنکه صادرات آن روز نفت ایران به ژاپن از چند ده هزار تن در سال تجاوز نمی‌کرد و در برابر نیاز ده میلیون تن نفت ژاپن بی‌مقدار بود، ولی بُرد سیاسی آن در جبهه داخلی زیاد بود. دکتر مصدق و یاران او به این موفقیت‌های کوچک و به همین حمایت‌های محدود و بین‌المللی امید بسته بودند. اهمیت موضوع نیز از اعلامیه دولت ایران پس از دومین بارگیری نفت کش ژاپنی در ۲۱ خرداد ماه ۱۳۳۲ آشکار می‌گردد: «... در این موقع که کشتی «تی سومارو» برای دومین بار با محصول نفت ایران وارد ژاپن می‌شود، ملت و دولت ایران از این اقدام ملت ژاپن در عرضه نمودن محصولات نفتی ایران به بازارهای آن کشور اظهار خوشوقتی می‌نمایند». این را هم اضافه کنم که آخرین نفتکش این شرکت در ۱۶ مرداد ماه ۱۳۳۲، پس از بارگیری در بندر معشور به قصد ژاپن به راه افتاد. اما با کودتای ۲۸ مرداد سرنوشت ایران کاملاً تغییر یافت و کارتل بین‌المللی،

مجدداً بر نفت ایران مسلط شد.

قضاوت درباره این که اقدام دولت شوروی امری آگاهانه و با نیت سوء مقابله با تلاش‌های ایران بود؛ و یا اینکه به احتمال زیاد، صرفاً انگیزه اقتصادی داشت و هدف آن ورود به بازار جهانی صادرکنندگان نفت و بیشتر رقابت با کمپانی رویال دوچ - شل بود؛ بدون دسترسی به اسناد درونی و سرّی دولت شوروی کار آسانی نیست. اما قدر مسلم آنست که در آن آیام، در شرایط نابرابری که ملت کوچک و دولت دست و بال بسته دکتر مصدق با جنگ و دندان با استعمار انگلستان و ارتجاع داخلی دست و پنجه نرم می‌کرد و نیاز مبرم به پشتیبانی بین‌المللی داشت، اقدام شوروی در نظر ملیون و میهن‌پرستان ایران، خنجر از پشت تلقی شد.

این واقعیت، توهنی سختی به کسانی چون کیانوری است که با سفسطه‌کاری و بدون عذاب وجدان، می‌خواهند جلوه دهند که: «اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی (لهستان، چکسلواکی، مجارستان) آمادگی خود را برای شکستن تحریم و کمک به ایران اعلام کردند، ولی دولت دکتر مصدق در زیر فشار آمریکا و انگلیس، شهامت این اقدام را نداشت و حاضر نشد از این امکان به سود ملت ایران و جنبش ملی استفاده کند!»  
در پایان این بحث برای تأکید مجدد ادعای ناصواب فوق‌الذکر کیانوری و سایر نوشته‌های تبلیغاتی حزب توده، مطلب را با نامه‌ای از زنده‌یاد دکتر مصدق از تبعیدگاه خود خاتمه می‌دهم.

نویسنده کتاب «کارنامه مصدق و حزب توده» که او نیز مانند همه توده‌ای‌ها یک عمر با پرسش چرا شوروی از ایران نفت نخرید روبرو بود، در صفحه ۳۶۱ چنین روایت می‌کند: «برای آنکه از گمان بیرون آیم پرسش را با همه راستاهای آن در نامه‌ای همراه دفتر دوم این کارنامه نزد مصدق که در احمدآباد «بازداشت» بود فرستادم و پرسیدم که شما خواهان فروش نفت به شوروی نبودید یا آنها نخریدند؟ مصدق در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۴۲ از احمدآباد پاسخ نامه را به مهر فراوان بنوشته که بخش وابسته آنرا می‌آورم:

...مرقوم فرموده‌اید که می‌گویند اینجانب صلاح نمی‌دانستم با دولت اتحاد جماهیر شوروی معامله فروش نفت بشود، عرض می‌کنم که خلاف محض است. آرزویم این بود که آن دولت از ایران خرید نفت کند و ما را در آن مبارزه که مملکت از فروش نفت عایداتی نداشت و مخارج دستگاه نفت هم تحمیل بودجه مملکت شده بود یاری نماید. چنانچه

دولت اتحاد جماهیر شوروی نفت از ما می‌خرید، شرکت‌های بیگانه و بی‌وجدان که ده می‌برند و یک می‌دهند، هرگز نمی‌توانستند دست بریده‌ای را که ملت ایران با آن همه فداکاری و از خودگذشتگی بجای خود نصب کرده بود باز از جا برکنند و ملت ایران را مقطوع‌الید نمایند و بهترین دلیل مخالفت افراد حزب توده با ملی شدن صنعت نفت بود که در آن زمان همه دیدند و شنیدند».

سرهنگ جلیل بزرگمهر، وکیل مدافع دکتر مصدق می‌نویسد: «دکتر مصدق ضمن تشریح مشکلات فروش نفت در زندان، مرا بر آن داشت که از ایشان بپرسم: «آقا در همسایگی ما دولت شوروی با آن همه ادعاهای حمایت از ملل مورد ستم و استعمارزده و استثمارشده قادر بود از ما نفت بخرد و جلوی انگلیس بایستد و انگلیس جرأت نمی‌کرد در این مسأله با شوروی مقابله کند». دکتر مصدق گفت: «ته آقا! دولت شوروی با ملی کردن شیلات موافق نبود و دل خوشی از دولت من نداشت. هفته‌ها با نمایندگان شوروی برای فروش نفت صحبت کردیم، ولی به جایی نرسید». دکتر مصدق سپس با غیظ و عصبانیت گفت: «آقا! اگر این‌ها ۵ میلیون تن نفت از ما می‌خریدند دولت انگلیس به گرد ما هم نمی‌رسید».<sup>۱۸</sup>

### مسأله «طلاهای» ایران

کیانوری در توضیح موردهائی که «حمایت شوروی از دولت دکتر مصدق... کاملاً آشکار است»، مورد «اقدامات شوروی برال حل مسائل مالی میان دو کشور و توسعه مناسبات بازرگانی»<sup>۱۹</sup> را شاهد می‌آورد. منتهی لازم نمی‌بیند کوچک‌ترین مطلب مستندی درباره «این اقدامات شوروی» ذکر کند. و در اینجا نیز عین مسأله خرید نفت، گناه عدم پرداخت مطالبات ارزی را که به «طلاهای ایران» معروف است، به گردن دکتر مصدق می‌اندازد! قبل از وارد شدن به بررسی ادعاهای کیانوری، به اجمال به توضیح اصل موضوع می‌پردازیم:

کوتاه شده موضوع در کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» به نقل از روزنامه «ایران ما» و «باختر امروز» ذکر شده است: «این مطالبات اعم از طلا و دلار بترتیب ذیل حاصل شده بود: در جریان جنگ دوم جهانی پس از ورود ارتش متفقین به ایران برابر قرارداد دوستی و همکاری منعقد شده بین ایران و متفقین، دولت ایران تعهد کرد که برای تأمین پرداخت‌های ریالی متفقین در ایران مقداری اسکناس در اختیار آنها قرار دهد. بهمین منظور

در اسفند ماه سال ۱۳۲۱ موافقت‌نامه‌ای بین بانک ملی ایران و نمایندگان شوروی در تهران امضا شد و مطابق این موافقت‌نامه دولت شوروی تعهد کرد که در مقابل ریه‌های دریافتی چهل درصد ارزش تضمین شده به طلا (دلار آمریکائی) و شصت درصد شمش طلا به نسبت دوپنجم ( $\frac{2}{5}$ ) و سه‌پنجم ( $\frac{3}{5}$ ) به بانک ملی ایران بپردازد.

پس از پایان جنگ و خروج نیروهای شوروی از ایران، بانک ملی بابت اسکناسهایی که در اختیار ارتش سرخ قرار داده بود، مبلغ بیست میلیون دلار که دوازده میلیون دلار آن بابت ۶۰٪ (شمش طلا) و هشت میلیون دلار آن بابت ۴۰٪ (دلار آمریکائی) محسوب می‌شد از بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی بستانکار شد.

یازده تن طلا و یا بحساب دقیق یازده میلیون و یکصد و نود و شش هزار و هفتاد گرم و سی سانتی گرم طلا بابت دوازده میلیون دلار یا شصت درصد طلب بانک ملی بود که در آخر هر سال یک نسخه از بیلان بانک ملی ایران از مجرای وزارت امور خارجه برای بانک مسکو ارسال می‌گردید و چون بانک مسکو ایران را طلبکار می‌دانست نه فقط اعتراضی نمی‌کرد بلکه آنرا تأیید می‌نمود (تلگراف مورخ ۲۶ مارس ۱۹۴۶ بانک دولتی اتحاد شوروی) ولی عملاً طلب ایران را نمی‌پرداخت.

علاوه بر این دولت ایران از دولت شوروی مطالبات دیگری نیز داشت که ذیلاً فهرست وار ذکر می‌شود: صورتحساب گمرکات بابت حقوق گمرکی کالاهائی که دولت شوروی به ایران وارد یا از کشور خارج کرده بود، به مبلغ پنجاه میلیون تومان.

صورتحساب وزارت جنگ بابت فروش اسلحه و مهمات کارخانجات تسلیحات ارتش بیش از پنجاه میلیون تومان. صورتحساب راه آهن دولتی ایران بابت حمل شش میلیون تن اسلحه از بندر شاهپور به بندر شاه، هشت میلیون دلار».<sup>۲۰</sup>

البته مجموع مطالبات فوق رقم نجومی نبود، ولی بی‌تردید، در صورت استرداد می‌توانست در آن ایام و در شرایط تنگدستی خارق‌العاده دولت دکتر مصدق گره‌گشای بخشی از مشکلات مالی و ارزی دولت باشد. مهم‌تر از همه اثرات روانشناختی و جهانی آن بود.

واقعیت دردناک این است که دولت شوروی نخواست بدهی‌های خود را به دولت دکتر مصدق بپردازد تا حداقل از طریق تأدیه بدهی‌های خود از او پشتیبانی نماید. اما دولت شوروی مشتاقانه آماده بود، به خاطر وعده و وعیدهای سپهبد رزم‌آرا، همین

بدهی‌ها را بی‌کم و کاست به دولت او پردازد. به این فراز از مقاله اساسی مجله «کراسنایا آرمیا»، ارگان ارتش سرخ که به مناسبت ترور رزم‌آرا نگاشته شده و از رادیو مسکو قرائت گردید، توجه شود: «...رزم‌آرا در نظر نداشت حکومت دیکتاتوری را در ایران برقرار سازد. وی حتی مایل نبود افسران ایرانی برای تعلیمات نظامی به انگلستان و آمریکا بروند، بلکه علاقه داشت که این افسران به شوروی اعزام شوند و تعلیمات جدید ارتش سرخ را فرا گیرند و حتی سعی می‌کرد بجای اینکه سلاح کهنه و از بین رفته زمان جنگ آمریکا را به ایران بدهند از دولت شوروی سلاح جدید خریداری کنند. لیکن امپریالیستهای آمریکائی مانع از این نقشه‌ها می‌شدند و او را تهدید می‌کردند که اگر بیش از این به روسها نزدیک شود دولت آمریکا نه تنها هیچگونه کمکی به وی نخواهد داد بلکه موجبات از بین رفتن او را نیز فراهم خواهد ساخت. رزم‌آرا به بهبود روابط دوستانه و تجاری دو کشور شوروی و ایران علاقه زیاد داشت و مایل بود برای اثبات این تمایل و علاقه خود امتیاز بهره‌برداری از نفت شمال را به شوروی بدهد و وضع کارگران ایران را با این عمل بهبودی داده و موجبات سعادت آنها را فراهم سازد. دولت شوروی بخاطر این دوستی و صمیمیت حاضر شد خسارات زمان جنگ را که ارتش شوروی به آن کشور وارد کرده بود تماماً پردازد و طلاهای ایران را که در بانک مسکو به ودیعه گذارده شده است به آن دولت مسترد دارد. و حتی افسران و سربازان ایرانی را که از مرزهای شوروی تجاوز کرده بودند، سالم به مقامات ایرانی تحویل داد و در تعهدات خود نسبت به قرارداد بازرگانی با دوستی کامل رفتار می‌کرد. بدیهی است که اگر دشمنان دوستی شوروی و ایران که همان اربابان وال‌استریت می‌باشند رزم‌آرا را از بین نمی‌بردند هیچگاه در تاریخ ایران دوستی شوروی و ایران بیای فعلی یا آینده نمی‌رسید».<sup>۲۱</sup>

تمام حسابگری‌های مسکین و به چیزی جز منافع خود نیندیشیدن، در سیاست خارجی شوروی، از سر تا پای این مقاله، تراوش می‌کند. سپهبد رزم‌آرا نیز در سخنرانی خود در مجلس شورای ملی (۱۸ مهر ماه ۱۳۲۹) در صحبت از بهبود مناسبات دو کشور به موضوع طلاها اشاره می‌کند: «زندانیان در عرض ۲۴ ساعت آزاد شدند [منظور سربازانی است که خط مرزی را نقض کرده بودند]، راجع به مرزها در ۲۵ اکتبر، کمیسیون دولت شوروی در آستارا حاضر است. راجع به طلاها، اصل حساب بنا به قرارداد ۱۷ مارس ۱۹۴۳ پذیرفته شده است و راجع به محاسبات مختصری که موجود است، کمیسیونی قرار است تشکیل شود...».<sup>۲۲</sup> اما ترور غیرمترقبه رزم‌آرا، مانع از تحقق آن شد و موضوع بار دیگر به تعلیق افتاد.

چنانکه بعداً شرح خواهم داد، مذاکرات بار دیگر از تابستان سال ۱۳۳۰ با دولت دکتر مصدق از سر گرفته می‌شود، اما گردش دیگری دارد. کیانوری به نقل از باختر امروز (مورخ ۲۷ مهرماه ۱۳۳۰) نقل می‌کند: «آقای باقر کاظمی در این باب [حل اختلافات مالی] و هم در مورد رأی در شورای امنیت از دولت شوروی تشکر کرد». این خبر می‌رساند که موضوع حل مسائل مالی و استرداد طلاهای ایران از همان اوان حکومت دکتر مصدق مطرح بوده است. منتهی کیانوری طبق معمول مسؤولیت تعلیق آن را به دوش دکتر مصدق انداخته و با قیافه حق به جانب می‌گوید: «متأسفانه، دکتر مصدق که به کمک‌های آمریکا دل بسته بود، پیشنهاد تشکیل کمیسیون مشترک حل اختلاف را تا تیر ماه ۱۳۳۲ به تعویق انداخت و تنها پس از اینکه از کمک‌های آمریکا قطع امید کرد، حاضر به مذاکره با اتحاد شوروی شد!»<sup>۲۳</sup>

برای روشن شدن مطلب و علت قطع مذاکراتی که آغاز شده، من از آقای احمد میرفندرسکی که عضو کمیسیون مذاکرات با هیأت نمایندگی اتحاد شوروی در زمان حکومت دکتر مصدق و سپس سالیان دراز سفیر ایران در مسکو بود، جویای مطلب شدم. اینک شهادت ایشان را عیناً نقل می‌کنم:

«در دوره استالین سیاست خارجی اتحاد شوروی در مورد ایران، سیاست سفید و سیاه بود. بدین معنا که یا شما سفید هستید و به قطب مقابل ما تعلق دارید و یا سرخ هستید و با ما! می‌گفتند اینکه شما بین دو صندلی قرار بگیرید، قبول نداریم. ماجرای تقاضای امتیاز نفت شمال از سوی اتحاد شوروی و آمدن هیأتی به سرپرستی کافتارادزه و ماجرای فرقه دموکرات آذربایجان و حوادث آن سال‌ها، نمایشی از این سیاست است.

«در باره موضوع طلاهای ایران و بدهی‌های شوروی و آنچه مربوط به این موضوع در دوران حکومت دکتر محمد مصدق است، آنچه شخصاً در جریان مستقیم آن بودم بدین قرار است:

در تابستان ۱۹۵۱ آقای عبدالحسین بهنیا کمیسیونی در وزارت دارائی تشکیل داد و عده‌ای از سران قوم نظیر رئیس بانک ملی و وزیر دادگستری در آن شرکت داشتند. من بدو با عنوان مترجم هیأت ایرانی و سپس به نمایندگی از سوی وزارت امور خارجه در کمیسیون عضویت داشتم. آقای بهنیا مطالب را می‌گفت و من ترجمه می‌کردم. از سوی هیأت نمایندگی شوروی، آقای چوچه لین که رئیس بانک مرکزی اتحاد شوروی بود، ریاست هیأت نمایندگی را برعهده داشت.



هر روز از ساعت ۷ صبح تا يك بعد از ظهر جلسه می‌کردند و مرتب پرونده‌های مختلف مربوط به مطالبات را در زمینه‌های مختلف بررسی می‌کردند. تلاش هیأت نمایندگی ایران استرداد این طلاها و لاقل بخشی از آنها و نیز تسویه مطالبات دیگر از جمله مسائل مرزی، پست و تلگراف و گمرکات و غیره بود. چون خزانه دولت کاملاً خالی بود و احتیاج شدیدی به ارز خارجی داشتند. ایران در محاصره انگلستان بود، امید ما به پشتیبانی آمریکا بود. اما آمریکا وعده می‌داد ولی عملاً چیزی عاید ایران نمی‌شد. همین فلاکت اقتصادی از مهمترین عوامل سقوط دولت دکتر مصدق شد.

پس از خاتمه مذاکرات و رسیدگی به همه پرونده‌ها، روزی قرار بود که آقای چوچه لین صبح بیاید و پرونده‌ها را امضا بکند و متعاقب آن مطالبات دیگر تسویه و طلاها پس داده شود. صبح که وارد شد، گفت باید به شما آقای بهنیا بگویم، من به فوریت احضار شده‌ام و باید به مسکو بروم و همین امروز هوایم مخصوص آمده و باید عزیمت بکنم. آقای بهنیا به من نگاه کرد و من به آقای بهنیا. سپس پرسید پس تکلیف امضا چه می‌شود؟ آقای چوچه لین پاسخ داد، وقتی برگشتم امضا می‌کنم! این رفتن بود که دیگر برنگشت! از سیمای مخاطبان شوروی ما هویدا بود که آنها نیز از این تغییر سیاست متحیر بودند.

استنباط شخص من این است که استالین با آگاهی از مشکلات ایران می‌خواست آن قدر روی مصدق فشار بیاورد تا وضع مشابه چکسلواکی و دکتر بنش در ایران تکرار بشود. خلاصه نوعی گروکشی بر سر استرداد طلاها در میان بود. بعدها که سفیر ایران در مسکو بودم، ضمن مذاکرات چندی با اشخاصی که دست‌اندرکار بودند، به صحت این استنباط یقین حاصل کردم. شما می‌توانید این استنباط را از قول من نقل بکنید.

پس از این ماجرا روابط ایران با شوروی تیره شد. به طوری که شوروی‌ها با رفتار خود مانع فروش نفت ایران به ژاپن شدند. بدین ترتیب که زودتر از سرگرفتن معامله ایران با ژاپن، دولت شوروی نفت کافی در اختیار ژاپن قرار داد و دولت ژاپن دیگر نیازی به درگیر شدن با مشکل خرید نفت از ایران در خود ندید و انصراف حاصل کرد. دولت شوروی هیچ کمکی برای ماندن دکتر مصدق نکرد. من سیاست خصمانه حزب توده نسبت به دولت دکتر مصدق و بی‌عملی او در کودتای ۲۸ مرداد را ناشی از این سیاست دولت شوروی می‌دانم.

پس از مرگ استالین در ۵ مارس ۱۹۵۳، فصل جدیدی در سیاست خارجی شوروی

و از جمله در رابطه با ایران آغاز شد. شوروی در جستجوی دوستان و بهبود روابط خود بود. از جمله آنها، پایان دادن به جنگ کره را باید نام برد. در مورد ایران نیز مذاکرات در باره استرداد طلاها و حل اختلافات مرزی با تأخیر بسیار از سر گرفته شد و بالاخره طلاهای ایران به دولت سرلشگر زاهدی پس داده شد.<sup>۲۴</sup>

ملاحظه می‌گردد که کیانوری چگونه و با چه گستاخی، به خاطر تطهیر و توجیه شوروی، حقیقت را واژگونه می‌نمایاند و دکتر مصدق را مسئول قطع مذاکرات معرفی می‌کند! از شهادت میرفندرسکی و نیز نوشته‌های دیگران، پیداست که پس از مرگ استالین، سیاست جهانی شوروی چرخش تازه‌ای می‌یابد. در تأیید آن، از جمله به صحبت مالنکوف، نخست‌وزیر جدید شوروی در ۸ ماه اوت ۱۹۵۳ (۱۷ مرداد ۱۳۳۲) در شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی اشاره می‌شود. مالنکوف می‌گوید: «شوروی نسبت به کشورهای همسایه ادعای ارضی ندارد. احترام به آزادی و حاکمیت ملل دیگر، اعم از بزرگ و کوچک، یکی از اصول تغییرناپذیر سیاست شوروی است. دولت شوروی برای حل اختلافات مرزی و مالی خود با ایران پیشقدم شده است».<sup>۲۴</sup>

دولت شوروی اینک برای نشان دادن حسن نیت و تغییر سیاست، سادچیکف را که سفیر خاطره‌های تلخ اوج سیاست استالینی و یادآور ماجراهایی چون امتیاز نفت شمال و حوادث آذربایجان و کردستان بود، فراخواند.

سفیر جدید شوروی در چهارم مرداد ۱۳۳۲ وارد تهران شد و دکتر مصدق برای استقبال او فرزند خود دکتر غلامحسین مصدق را با دسته گل به پیشواز او می‌فرستد. البته مذاکره برای تجدید قرارداد بازرگانی میان ایران و شوروی از خرداد ماه آغاز شده بود. جوانشیر یادآوری می‌کند که مذاکرات فیما بین: «با سرعت فراوان پیش رفت و در همان یکی دو جلسه اول به نتیجه نهایی نزدیک شد».<sup>۲۵</sup>

تذکر دو نکته در این رابطه ضرورت دارد:

اولاً - ملاحظه می‌شود که حتی در این مرحله و با وجود تغییر سیاست خارجی شوروی در جهت تفاهم با ایران، هنوز نه در پیام مالنکوف و نه در فهرست کالاهای موردنیاز، علی‌رغم حسن نیت طرفین که موافقت کردند: «تغییرات قابل توجهی در لیست مبادلات داده شود... و کالاهای جدید در این لیست وارد گردد»! اشاره‌ای به خرید نفت ایران نیست!  
ثانیاً - غلامرضا نجاتی نکته غم‌انگیزی را خاطر نشان می‌کند که قابل تعمق است.

می‌نویسد: «روز ۲۲ مرداد مذاکرات مربوط به تصفیه دعاوی ایران و رفع اختلافات مرزی ایران و شوروی در وزارت خارجه شروع شد ولی در آن جلسه و جلسات بعد حتی در مورد دستور مذاکرات بین نمایندگان طرفین موافقت بعمل نیامد. دولت ایران می‌خواستیم موضوع مطالبات مالی مربوط به دوران جنگ را که به آن اشاره کردیم، در دستور قرار گیرد و حال آنکه شورویها در نظر داشتند مذاکرات را محدود به اختلافات مرزی کنند!

بدینسان دولت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی، در هفته‌های آخر زمامداری مصدق با اطلاع از توطئه پنهانی انگلستان و آمریکا علیه ایران، با تبلیغات وسیع خود، زیر عنوان «آمادگی شوروی برای کمک به ایران و تحکیم مناسبات دو کشور» به سود امپریالیستهای غرب عمل کرد. شورویها نه تنها از پرداخت مطالبات ایران امتناع نمودند، بلکه در تحریم اقتصادی انگلستان و آمریکا علیه ایران شرکت کردند و راه را برای سرکوب کردن نهضت ملی ایران از طریق کودتای نظامی هموار ساختند». غلامرضا نجاتی، سخنان خود را با نقل قولی از ریچارد کوتام استاد دانشگاه آمریکایی، که در زمان حکومت مصدق مأمور خدمت در سفارت آمریکا بوده، پایان می‌دهد:

«... غرب باید از تاکتیک دولت شوروی در ایران، بسیار سپاسگزار باشد». ۲۶

ف. م. جوانشیر در جزوه فوق‌الذکر خود، که می‌کوشد با استناد به هر خبر و اظهار نظر مساعد، به خواننده القا کند که مذاکرات در باره استرداد طلاها و مطالبات مالی ایران در زمان حکومت دکتر مصدق جریان داشت، جز یک خبر در باختر امروز (۱۸ مرداد ماه ۱۳۳۲) مطلبی نمی‌یابد. این خبر حاکی از آن است که سفیر سابق شوروی قبل از عزیمت از ایران با وزارت خارجه تماس گرفت و «در باره استرداد طلا و سایر مطالبات ایران از شوروی با مفتاح [معاون وزیر خارجه] مذاکره نمود»! اما بدیهی است گفتگو با سفیری که پست خود را ترک می‌کند، آن هم یک هفته قبل از کودتای ۲۵ مرداد، با توجه به اظهارات بالا گفته غلامرضا نجاتی، در بهترین حالت، بیش از یک تعارف دیپلماتیک نبوده است.

با این تفصیل، معلوم نیست کیانوری براساس چه مدرکی می‌گوید: «در همین زمانها مذاکرات به نتایج مثبت رسید و قرار شد پروتکل نهائی هم زمان در تهران و مسکو منتشر شود. میزان مطالبات ایران از شوروی نیز دقیقاً تعیین شد که عبارت بود از حدود ۱۱ تن طلا (معادل ۱۲/۵ میلیون دلار) و حدود ۷/۵ میلیون دلار نقد، که جمعاً ۲۰ میلیون دلار بود...

این پروتکل با عکس و تفصیلات در روزنامه‌های آن زمان - از جمله باختر امروز و کیهان - درج شده است»!<sup>۲۷</sup>

امیدوارم اگر روزی کیانوری همت کرد در برابر نقد من از خاطرات خود دفاع کند، بجای سفسطه کاری، چاپ کلیشه‌های روزنامه‌های استنادی خود و نیز متن پروتکلی را که مربوط به تعیین دقیق مطالبات ایرانست، از یاد نبرد.

کیانوری برای توجیه عمل دولت شوروی در استرداد طلاها و پرداخت سایر مطالبات مالی ایران به دولت سرلشگر زاهدی، داستان تازه‌ای می‌باقد. می‌گوید: «به هر حال چون پروتکل امضا شده بود و دولت شوروی موظف به اجرای آن بود و دولت زاهدی می‌خواست به شورای امنیت شکایت کند، طلاهای فوق به ایران تحویل گردید»! (همان‌جا).

حقیقت ماجرا را ف. م. جوانشیر (میزانی) بیان می‌کند، که تکذیب قاطعانه روایت کیانوری است. جوانشیر پس از شرح تیره شدن روابط ایران و شوروی و تأکید بر اینکه «رژیم کودتائی در جاده ضد کمونیستی و جنگ طلبانه گام بزرگی به جلو برداشت، سیاست بی‌طرفی ظاهری را هم کنار گذاشت و به پیمان نظامی بغداد (سنتو) پیوست»، می‌نویسد: «چنین وضعی نمی‌توانست و نمی‌بایست مدت مدیدی ادامه یابد. اتحاد شوروی برای پیشبرد سیاست صلح، دوستی و همزیستی مسالمت‌آمیز و برای شکستن سد جنگ سرد، می‌بایست به رغم توطئه‌های امپریالیستی، برای عادی کردن مناسبات با همسایگانیش بکوشد. این کوشش سرانجام به پیروزی نسبی و موقتی رسید. مناسبات دوکشورتاحدودی عادی شد. سفیر تازه‌ای از شوروی به ایران آمد و قرارومداری که برای حل اختلافات میان دو کشور در زمان مصدق گذاشته شده بود، و از جمله در مورد حل مسائل مالی، طبعاً و الزاماً به موقع اجرا گذاشته شد.»<sup>۲۸</sup>

دولت شوروی که در آستانه سفر دکتر مصدق به لاهه، بخاطر هیچ و پوچ یادداشت اعتراضی می‌فرستاد و شمشیر داموکلس قرارداد ۱۹۲۱ را بر بالای سر او به حرکت درمی‌آورد، اینک چون سیاست خارجی شوروی هوای دیگری دارد، همه این ناملايمات را نادیده می‌گیرد و سفیر جدیدی با پیام‌های تازه‌ای می‌فرستد و در فروردین ماه ۱۳۳۴ طلاها و سایر بدهی ایران را تمام و کمال پس می‌دهد. اما علی‌رغم همه این تشبثات، دولت شاه راه خود را پیمود و با امضاء پیمان دوجانبه با آمریکا در ۱۳۳۷ قدم در مسیر جدیدی گذاشت که تا بهمن ۵۷ دوام یافت.

اگر «ضد کمونیست‌ها» و «ضد شوروی‌ها» و «میلیون ایران با خشم می‌گویند: «شوروی طلاها را به مصدق نداد و به زاهدی داد»، به طرز ساده شده‌ای، ماجرای واقعی تلخی را بیان می‌کنند که چگونگی آن در کمال بی‌نظری و عینیت، در بالا روایت شد.

## پانوشته‌های فصل شانزدهم

۱. خاطرات نورالدین کیانوری، صفحه ۲۸۳
  ۲. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۲۴
  ۳. نامه مورخ ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۷۳ دکتر غلامحسین فروتن
  ۴. حزب توده در مهاجرت، دکتر غلامحسین فروتن. خاطرات جلد دوم، صفحات ۲۷۷-۲۷۶
  ۵. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، سرهنگ غلامرضا نجاتی، صفحات ۲۷۸-۲۷۶
- من بعداً در آرشو ملی آمریکا، این سند را به طور کامل بدست آوردم و با کم و کیف آن بیشتر آشنا شدم. این سند در کتاب روابط نازی - شوروی، سال‌های ۱۹۴۱ - ۱۹۳۹، صفحات ۲۵۹ - ۲۵۴ قید شده است.
- موضوع اسناد، قراردادهای پروتکل‌هایی است که طی این مدت بین دولت‌های محور (آلمان، ایتالیا و ژاپن) با اتحاد جماهیر شوروی بسته شده است. مضمون آن‌ها تشدید روابط دوستانه و اتحاد میان دولت‌های محور و اتحاد شوروی و تقسیم جهانی به مناطق نفوذ چهار قدرت است که مقرر بود پس از خاتمه موفقیت‌آمیز جنگ آلمان علیه انگلستان، که قریب‌الوقوع به نظر می‌رسید، به مرحله اجرا درآید. در مقدمه کتاب قید شده است که در سال ۱۹۴۵ ارتش آمریکا و انگلیس آرشو وزارت امور خارجه آلمان را که از برلین خارج کرده بودند، به تصرف درمی‌آوردند. من در این‌جا فقط بندهائی را که مستقیماً به بحث ما مربوط می‌شود ترجمه کرده‌ام.
- در بند ۲ صفحه ۲۵۶ چنین آمده است: «آلمان، ایتالیا، ژاپن و اتحاد شوروی متعهد می‌شوند که مناطق نفوذ طبیعی یکدیگر را محترم بشمارند».
- در پروتکل سری که شامل تعیین مناطق نفوذ هر یک از چهار قدرت می‌باشد، بند ۴ آن مربوط به حوزه نفوذ شوروی است: «اتحاد شوروی اعلام می‌کند که خواست‌های ارضی او به سوی بخش جنوبی سرزمین ملی اتحاد شوروی در جهت اقیانوس هند متمرکز است. چهار قدرت اعلام می‌کنند، با حفظ حق حل و فصل موارد خاص، متقابلاً این خواست‌های ارضی را محترم شمرده و مانع دستیابی به آن‌ها نخواهند شد».
- مولوتف در مذاکرات برلین در نوامبر ۱۹۴۰ با هیتلر و سایر مقامات عالی رتبه وزارت خارجه آلمان، پس از موافقت با طرح این موافقت‌نامه، از جمله قید می‌کند: «در تعیین حدود مناطق تحت نفوذ، او نمی‌تواند در این لحظه، موضع قطعی اتخاذ کند. زیرا نظر استالین و سایر دوستانش در مسکو را در این موضوع نمی‌داند. مولوتف پس از مراجعت به مسکو و مشورت با استالین، بتاريخ ۲۶ نوامبر ۱۹۴۰ به سفیر آلمان شولنبرگ شرایط قبول نهائی دولت شوروی را برای پیوستن به طرح قرارداد ۱۳ نوامبر ابلاغ می‌کند. من از میان آن‌ها بخش مربوط به خواست‌های ارضی دولت شوروی را که شامل سرحدات جنوبی آنست نقل می‌کنم: ماده ۳: «مشروط بر اینکه منطقه جنوب باطوم و باکو در جهت کلی خلیج فارس به مثابه مرکز تقاضاهای اتحاد شوروی مورد پذیرش قرار بگیرد». (صفحه ۲۵۹).

۶. رنج‌های سیاسی دکتر محمد مصدق، یادداشت‌های جلیل بزرگمهر، صفحات ۵۹-۵۸.
۷. روزنامه باختر امروز، شماره ۴، خرداد ۱۳۳۱
۸. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۸۹
۹. به نقل از کتاب کارنامه مصدق و حزب توده، ارسال پوریا، صفحه ۳۶۰
۱۰. روزنامه کیهان، ۲۹ مرداد ۱۳۳۱، به نقل از کتاب تجربه ۲۸ مرداد، ف.م. جوانشیر (میزانی)، صفحه ۱۷۶
۱۱. تجربه ۲۸ مرداد، ف.م. جوانشیر (فرج الله میزانی)، صفحه ۱۷۷
۱۲. همان منبع شماره ۹، صفحه ۱۷۶
۱۳. به نقل از کتاب زندگی سیاسی مصدق، فؤاد روحانی، صفحه ۳۳۹
۱۴. نفت ایران، الول ساتن، متن انگلیسی، صفحه ۵۲
۱۵. به نقل از کتاب گذشته، چراغ راه آینده است، صفحه ۶۰۱
۱۶. برای آشنایی بیشتر به همان منبع شماره ۱۱، صفحات ۱۷۰-۱۶۹ مراجعه شود.
۱۷. به نقل از همان منبع ۹، صفحه ۳۶۸
۱۸. دکتر مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، صفحه ۳۲۴
۱۹. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۸۹
۲۰. همان منبع شماره ۱۵، صفحات ۶۰۱-۶۰۰
۲۱. روزنامه کیهان، بتاريخ ۱۲/۱۹/۱۳۲۹، به نقل از کتاب خاطرات انور خامه‌ای، جلد سوم، صفحه ۲۹۱
۲۲. جزوه افسانه پلاهای ایران، نوشته ف.م. جوانشیر (میزانی)، صفحه ۱۴
۲۳. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۹۰
- ۲۴ و ۲۵. همان منبع شماره ۲۲، صفحه ۲۵
۲۶. همان منبع شماره ۵، صفحه ۲۸۶
۲۷. همان منبع شماره ۱، صفحه ۲۹۱
۲۸. همان منبع شماره ۲۲، صفحه ۳۱

### پانویس و پراستار

(۱) منظور نویسنده، انقلاب اسلامی مردم مسلمان ایران است که در بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی مردم منجر شد.